

پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون سلفیت

به قلم:
علاء بکر

برگردان:
ابو خالد عبدالله محمدی

پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون سلفیت	عنوان کتاب:
أسئلة وأجوبة حول السلفية	عنوان اصلی:
علاء بکر	نویسنده:
ابو خالد عبدالله محمدی	مترجم:
پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، شوال ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
سایت عقیده www.aqeedeh.com	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- پیشگفتار..... ۹
- پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون سلفیت ۱۳
- س ۱: سَلَف و سلفیت به چه معناست؟ ۱۳
- س ۲: سلفیت در اصطلاح به چه معناست؟ ۱۴
- س ۳: مؤسس سلفیت کیست؟ ۱۵
- س ۴: وقتی می‌گویند: (فقط منهج سلفی)، یعنی چه؟ ۱۵
- س ۵: اصطلاح سلفیت از چه تاریخی است؟ سبب پیدایش آن چه بوده است؟ ۱۶
- س ۶: برخی گمان می‌کنند سلفیت عکس العملی بود که بعد از ترجمهی کتاب‌های یونانی باستان در دوران عباسی، در مقابل جریان فکر عقلانی متکلمین مسلمان پدید آمد. آیا این سخن صحت دارد؟ ۱۷
- س ۷: گاهاً گفته میشود: (سلفیت قبل از اختلافات) و (سلفیت بعد از اختلافات) این تعبیر به معناست؟ اهمیت ایده‌ی مورد نظر چیست؟ ۱۹
- س ۸: چرا با وجودی که واژه‌ی سلفیت در قرآن و سنت نیامده است، به آن نامگذاری شده‌اند؟ ۲۲

- س ۹: آیا اسم «سلفیت» جایگزینی برای اسم «اهل سنت و جماعت» به حساب می‌آید؟ ۲۴
- س ۱۰: تغییر و تحولاتی که بعد از عهد رسول ﷺ تا زمان پیدایش اصطلاح سلفیت بر مسلمانان گذشت، کداماند؟ ۲۴
- س ۱۱: حدیث «الفرقة الناجية: گروه نجات یافته» را ذکر کرده و وجه دلالت آن را بیان نمایید. ۲۶
- س ۱۲: حدیث «الطائفة المنصورة: گروه یاری شده» را ذکر کرده و آن را توضیح دهید؟ ۲۸
- س ۱۳: منظور از «قواعد منهج سلفی» چیست؟ ۲۹
- س ۱۴: استدلال به قرآن و سنت، به چه معناست؟ ۳۰
- س ۱۵: اهل سنت معروف به این هستند که از نظر علم و عمل و اقتدا به سنت پایبند هستند؛ مگر سنت در شریعت اسلامی دارای چه جایگاهی دارد؟ و آیا سنت مکمل قرآن است؟ ۳۱
- س ۱۶: برای توضیح بیشتر مسئله (ی تبعیت از سنت) می‌توانید مثال‌هایی ارائه نمایید؟ ۳۳
- س ۱۷: برخی از نویسندگان معاصر، سنت نبوی را انکار می‌کنند و مدعی هستند قرآن کریم برای مردم کافی است و خود را اهل قرآن مینامند؛ حکم آنان چیست؟ ۳۵
- س ۱۸: مقدم نمودن «نقل بر عقل» به چه معناست؟ ۳۷
- س ۱۹: آیا میتوان تصوّر نمود میان دلیل عقلی و نقلی تعارضی وجود دارد؟ ۳۸
- س ۲۰: منظور از «تأویل» در نزد متکلمین چیست؟ ۳۹

- س ۲۱: «تحریف» به چه معناست؟ ۴۰
- س ۲۲: رویگردانی از (تأویلِ کلامی)، به چه معناست؟ ۴۰
- س ۲۳: چرا روش متکلمین که با دلایل عقلی، نصوص شرعی را تأویل می‌کنند، باطل دانسته و رد می‌نمایند؟ ۴۲
- س ۲۴: این که می‌گویند: شریعت مطالبی می‌آورد که عقل‌ها را حیران میکند ولی جزو محالات نمی‌باشد، چیست؟ ۴۲
- س ۲۵: چرا سلفی‌ها پیوسته و مدام از روش متکلمین رویگردانی میکنند؟ ۴۳
- س ۲۶: آیا از سلف صالح در مذمت و نکوهش علم کلام و پرداختن به آن، اقوالی نقل شده است یا خیر؟ ۴۴
- س ۲۷: آیا هر نوع تأویلِ ادله‌ی شرعی، مطلقاً مردود است؟ ۴۸
- س ۲۸: یک بار دیگر می‌پرسیم: شناخت قواعدِ روش یا رویکرد سلفی چه اهمیتی دارد؟ ۴۹
- س ۲۹: به طور خلاصه روش سلف صالح در اثباتِ اسماء و صفات الهی، چگونه است؟ ۵۰
- س ۳۰: آیا تفویض (سپردن معنا به الله) در اسم‌ها و صفات الهی، از روش سلف است؟ ۵۲
- س ۳۱: منظور از کیفیت در اسماء و صفات چیست؟ ۵۳
- س ۳۲: منظور از تعطیلِ صفات چیست؟ ۵۴
- س ۳۳: تشبیه و تمثیل به چه معناست؟ ۵۵
- س ۳۴: چه دلیلی وجود دارد که گواه بر فضل صحابه ش باشد و اثبات کند آنان دین را از آیندگان بهتر فهمیده‌اند؟ ۵۵

- س ۳۵: پایبندی به فهمِ سلفِ صالح به چه معناست؟ ۶۰
- س ۳۶: اهداف دعوت سلفیت کدام است؟ روشِ دعوت، برای تحقق این اهداف کدام است؟ ۶۱
- س ۳۷: چرا سلفی‌ها در دعوت به سوی الله ﷻ، توحید را بر همه چیز مقدّم میدارند؟ ۶۶
- س ۳۸: حکمِ خواندن (کمک طلبیدن از) غیر الله چیست؟ ۶۸
- س ۳۹: حکم بنای مسجد بر قبرها را با دلیل توضیح دهید؟ ۶۹
- س ۴۰: حکم کسی که خود را به دعوت سلفیت منتسب نماید و انتسابش به دیگر گروه‌هاست چیست؟ و آیا گروه‌های غیر سلفی از فرقه‌های گمراهانند که وارد آتش می‌شوند؟ ۷۱
- س ۴۱: منظور از ((شمولیت دعوت به سوی الله ﷻ)) چیست؟ .. ۷۲
- س ۴۲: خیلیها ادعا دارند که در دعوت به سوی الله متعال، تمام امور را مدّ نظر دارند، اما در عمل و حقیقت چنین نیستند؛ نشانهای منافاتِ شمولیت در دعوت چیست؟ ۷۴
- س ۴۳: فرق بدعتِ حقیقی با بدعتِ اضافی چیست؟ مثالی بیاورید. ۷۶
- س ۴۴: چرا سلفی‌ها در کنار تعلیم واجبات و فرایض دینی و تعلیم مسایل توحید و عقیده، بر نشر سنّت‌ها، مستحبات، بیان احکام و عمل به آنها حریص هستند؟ ۷۷
- س ۴۵: چرا میان مسلمانان اختلاف است؟ راه علاج و درمان اختلافات چیست؟ ۷۹

- س ۴۶: سلفی‌ها متهم به واپسگرایی و بازگرداندن امت به عقب، و متهم به تشدد دینی و عدم پذیرفتن پیشرفتِ مادی و فرهنگ اروپایی و مدرنِ مدنی هستند، چه جوابی دارید؟ ۸۱
- س ۴۷: از نظر سلفی‌ها نوسازی و تلاش دینی چگونه صورت می‌گیرد؟ ۸۳
- س ۴۸: از نشانه‌های بارز دعوت سلفیت، آسان نمودن پایبندی علمی و عملی به اسلام است، میتوانید در این مورد توضیح دهید؟ ۸۵
- س ۴۹: دیدگاه سلفی‌ها نسبت به جریان‌ات اصولگرا و معاصر چیست؟ آیا میان این دو گرایش منافاتی وجود دارد؟ ۸۶
- س ۵۰: آیا ضوابطی وجود دارد که برای جمع میان اصالت و معاصر بودن و محقق کردنِ روش سلفی و برخورد به روش سلفی در عصر حاضر، آن را مراعات کرد؟ ۸۸
- س ۵۱: آیا می‌توانید برخی از اشتباهاتی که جوانانِ بیداری اسلامی گاهاً به اسم حفظِ اصالت و گاهی به اسم معاصر و بهروز بودن مرتکب می‌شوند را، نام ببرید؟ ۹۰
- س ۵۲: وجه اختلاف سلفیت با دیگر گرایش‌های معاصر در چیست؟ و این وجه اختلاف چه ارتباطی با اسلام دارد؟ ۹۱
- س ۵۳: حکم امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ ۹۲
- س ۵۴: آیا شرط است برای امر به معروف و نهی از منکر که قبلاً رخ داده است، از امام یا نایبش مجوز داشت؟ ۹۲
- س ۵۵: آیا کسی غیر از عالمِ مجتهد هم می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند؟ ۹۳

- س ۵۶: در روزگار ما بحث تکفیر به اوج خود رسیده است، آیا جایز است مسلمانی، مسلمان دیگر را کافر بخواند؟ ۹۴
- س ۵۷: گفتید: تکفیر باید طبق ضوابط شرعی باشد. اگر ممکن هست با توضیح و تفصیل این ضوابط و کیفیتِ اجرایی کردن آن را بیان کنید. ۹۶
- س ۵۸: توضیح دهید چه وقت می‌توان تکفیرِ معین و چه وقت تکفیرِ غیر معین نمود؟ ۹۹
- س ۵۹: نمونه‌هایی از اقوال و دیدگاه علمای سلفی معاصر مبنی بر پیروی از اهل سنت در عدم تکفیر مسلمین را نام ببرید. ۱۰۱
- س ۶۰: جهاد فی سبیل الله چیست؟ حکم و کیفیت آن چگونه است؟ ۱۰۲
- س ۶۱: چه وقت جهاد فی سبیل الله بر هر مسلمان فرض عین می‌گردد؟ ۱۰۵
- س ۶۲: آیا خروج و شورش علیه حاکمان، جهاد فی سبیل الله محسوب می‌شود؟ ۱۰۵
- س ۶۳: اگر کسی از مسلمانان کافر شد، چه کسی باید حکم ارتداد را بر او اجرا نماید؟ ۱۰۶
- س ۶۴: چه وقت جایز است امام را از کار برکنار نمود؟ این کار چگونه صورت می‌گیرد؟ ۱۰۶
- س ۶۵: چند نمونه از کتاب‌هایی که مسئله‌ی ایمان و کفر و جریان حاکمیت را بر اساس روش و عقیده‌ی سلفی بررسی می‌کند را معرفی نمایید. ۱۱۲

س ۶۶: چرا سلفی‌ها به کوتاه کردن لباس و بلند نمودن ریش پایبند هستند و زنان خود را وادار می‌کنند که نقاب بزنند، تا با این کارها میان مردم انگشت‌نما شوند؛ حال آنکه تمام این موارد از مظاهر خارجی افراد است؛ در حالی که مهم عمل قلب و درست بودن باور و اعتقاد است؟ ۱۱۳

س ۶۷: چرا پیروان دعوت سلفیت به کُتُب ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی رحمهما الله بیش از کتاب‌های دیگر توجه می‌کنند؟ ۱۲۰

س ۶۸: چرا سلفی‌ها متهم‌اند که فقط از اساتید سلفی خویش علم می‌آموزند، آنها را بسیار بالا برده و از سخنان آنان سر بر نمی‌تابند، در نظر ایشان همیشه این اساتید درست گفته‌اند و تمام مسایل را میدانند؟ ۱۲۲

س ۶۹: چرا سلفی‌ها متهم به طعنه و عیب‌جویی در ائمه‌ی مذاهب چهارگانه و خُرده‌گیری بر آنان هستند؟ ۱۲۴

س ۷۰: می‌توانید نمونه‌هایی از اقوال ائمه که دیگران را به تحقیق و بررسی آراء و نظریات خود و آنچه با قرآن و سنت در تضاد است تشویق می‌کنند را، ذکر کنید؟ ۱۲۵

س ۷۱: سلفی‌ها متهم شده‌اند که قبل از رشد افکار جوانان مسلمان، شیفته‌ی آموزش دادن علوم گذشتگان به آنان هستند؛ که در نتیجه این جوانان از فراگیری علوم جدید و قبول آن منصرف می‌شوند، نظرتان چیست؟ ۱۲۶

س ۷۲: چند نمونه از کتاب‌هایی که جریان سنت و بدعت را بررسی کرده و اطلاع بر آن را آسان می‌گرداند، نام ببرید. ۱۲۷

پیش‌گفتار

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ؛ نَحْمَدُهُ، وَنَسْتَعِينُهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَيْهِ.

جمله‌ی ستایش‌ها از آن‌الله ﷺ است. او را ستوده و از او کمک می‌طلبیم و خواهان آمرزشیم. از پلستی‌های روح و کردار زشتان به او پناه می‌جوییم. آن‌که را الله ﷺ راهنمایی کند، گمراه‌کننده‌ای ندارد و هر که را او (الله) گمراه نمود هدایت‌گری نخواهد داشت. گواهم که معبود بر حقی جز الله بی‌همتا نیست؛ و گواهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست. معبودا بر او رحمت، مغفرت، سلام و برکت بفرست.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن‌چنان که باید از الله ترسید، از الله بترسید. و نمی‌رید مگر آن‌که مسلمان باشید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ

وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾ [النساء: ۱]. «ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. و از معبودی بپرهیزید که هم‌دیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید، زیرا که بی‌گمان الله مراقب شماست».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱]. «ای مؤمنان! از الله بترسید و سخن حق و درست بگویید. در نتیجه الله اعمالتان را اصلاح می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از الله و پیامبرش فرمان‌برداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

أما بعد:

فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتِهَا، وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ، وَمَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَأَهَى، وَإِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأْتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

قطعاً راست‌ترین سخن کلام الهی است؛ و بهترین روش، روش محمد ﷺ. بدترین کارها نوآوری دینی است؛ و هر نوآوری بدعت و هر بدعت گمراهی، و هر گمراهی در آتش است. کم ولی کافی، بهتر از زیاد بیهوده است. یقیناً آن‌چه وعده داده می‌شوید آمدنی است و شما جلودار آن نیستید.

الحمد لله جای بسی خوش‌حالی است که می‌بینیم حرکت سلفی رو به رشد است و هر روز پیروان آگاه‌تر و عامل‌تری به آن افزون می‌گردد. بدون شک چنین اتفاقی دل دوست‌داران کتاب و سنت و آنان که شیفته‌اند که

مردم به این دو مرجع تمسک جویند را، خنک می‌نماید. و فقط رویکرد برخی افراد است که هر از گاهی نادانسته یا با سوء قصد، باعث تحریک اذهان عمومی شده و دل مردم را علیه سلفیت و سلفی‌ها می‌شوراند و با انتشار شبهه‌ها و تهمت‌ها پیرامون سلفیت حقد و کینه را در دل‌ها می‌کارند و شادمانی سلفی را مکدر می‌کند.

به سلفیت و سلفی‌ها ستم‌های فراوانی روا داشته شده است. علی‌رغم تمام این مصائب و سختی‌های سلفی‌ها به صورت مستمر بر روش و برنامه‌ی اهل سنت و جماعت که پیش از ایشان بودند گام می‌نهند. درست همانند سلف صالح خویش به نشر حق و حقیقت و ردّ شبهه‌های باطل می‌پردازند. سنت را یاری نموده و بدعت را از بیخ و بُن برمی‌کنند. شیفته‌ی اتحاد و انسجام مسلمانانند و تفرقه و تشّت را دور می‌رانند. و چاره‌ای جز همیاری و مشارکت در دفع شک و شبهه‌ها و دفاع از رویکرد سلفی با ادله و برهان وجود ندارد.

سلفیت به عنوان یک برنامه و روش در انحصار و اختیارِ قشر خاصی از جامعه نمی‌باشد. زیرا سلفیت یعنی اسلام بر مبنای فهم قرون اول. که شامل صحابه رضی الله عنهم تابعین و تبع تابعین رحمهم الله و کسانی که در هر زمان و مکانی در مسیر ایشان ره پیموده‌اند، می‌باشد. لذا اگر ما از سلفیت دفاع می‌کنیم، قبل از دفاع از افراد، مدافع و پشتیبان منهج و رویکرد سلفیت هستیم. و این نوشتار تلاشی ناچیز است که بسیار روشن و واضح به برخی از قضایا و جریانات که در مدار سلفیت می‌چرخد، پرداخته‌ام و شبهه‌ها و اباطیلی که در مورد این روش وجود دارد را له کرده و زیر پا نهاده‌ام.

برآن شدم برای تشویق و برانگیختن خوانندگان این نوشتار را به صورت سوال و جواب تقدیم دارم.

از الله عز و جل خواهانم مرا توفیق دهد و عملم مورد قبولش واقع گرداند. و

امید آن دارم، کسی که از این نوشته سودمند گشته است، پشت سر برایم دعای خیر نماید تا در روز رستاخیز برای من و خودش سودمند باشد.

از استاد بزرگوار یاسر برهامی کمال تشکر و قدردانی را دارم که با رهنمودها و تأییدات خویش یارای بنده بوده‌اند. الله از علمش ما را بهره‌مند گرداند و از جانب ما برایش خیر عطا فرماید.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. وصلى الله على محمد وآله وصحبه.

علاء بکر

جمادی الآخرة ۱۴۲۲هـ. سپتامبر ۲۰۰۱م

پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون سلفیت

س ۱: سَلَف و سَلْفیت به چه معناست؟

کلمه‌ی السَّلْفِيَّة، مصدر صناعی^۱ است که در آخرش یاء و تاء مؤنث آمده است. اصل کلمه السَّلَف می‌باشد.

سَلَفَ یعنی پیش افتاد. و السَّالِف به معنای پیشین، قبلی و سابق می‌باشد.

و سَلَفُ الرَّجُل، به معنای ((پدران پیشین شخص)) می‌باشد. همچنین سَلَفَ به معنای پدران پیشین شخص و خویشاوندان وی که از او مُسْن تر و محترم‌تر هستند نیز، می‌آید.^۲

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: ۲۲]. «و با زنانی ازدواج نکنید که پدرانتان با آنان ازدواج کرده‌اند، مگر آن‌چه که پیشتر رخ داده است».

۱- مصدر صناعی از اضافه شدن یای نسبت و تاء مؤنث در آخر کلمه ساخته می‌شود.

۲- لسان العرب، ابن منظور، چاپ دارالمعارف ج ۳/ ص ۲۰۶۸ - ۲۰۷۰. محیط المحيط پترس بستانی ج ۳/ ۹۸۳.

﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: ۲۳]. «و این که دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آن چه گذشته است».

﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو أَنْتِقَامٍ﴾ [المائدة: ۹۵]. «الله از آن چه در گذشته رخ داده است، گذشت می‌نماید. ولی هر کس دوباره برگردد، الله از او انتقام می‌گیرد و الله توانا و انتقام‌گیرنده است».

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ۳۸]. «به کافران بگو: اگر دست بردارند، گذشته‌ی اعمالشان بخشوده می‌شود».

اما از منظر تاریخی به صحابه رضی الله عنهم، تابعین و تبع تابعین رحمهم الله و هر کس که بر مبنای قرآن و سنت صحیح عمل نماید، سلف گویند. و کسی که با اندیشه و نظر شخصی خویش با کتاب الله و سنت مخالفت نماید، حتی اگر در میان صحابه، تابعین و تبع تابعین هم زندگی کرده باشد، سلفی نامیده نمی‌شود.

س ۲: سلفیت در اصطلاح به چه معناست؟

به باور و اعتقاد صحابه رضی الله عنهم، تابعین که به نیکی از ایشان پیروی نمودند، تبع تابعین، ائمه‌ی دین که مردم آنان را به امامت قبول دارند و بزرگی ایشان در عرصه‌ی دینی مشهور است و علما نسل در نسل سخن ایشان را پذیرفته و نقل کرده اند، مانند: ائمه‌ی اربعه، سفیان ثوری، ابن مبارک، نخعی، بخاری، مسلم، اصحاب سنن (نسائی، ترمذی، ابوداود، ابن ماجه و ...) سلفیت گویند. هرگز به اندیشه و باور آنان که متهم به بدعت هستند و یا به صفتی ناخوش‌آیند مشهور شده اند، همانند: خوارج، روافض^۱، مرجئه، جبریه، جهمییه و معتزله، سلفیت نمی‌گویند^۲.

۱- شیعه.

۲- ابن حجر قطری (العقائد السلفية بأدلتها العقلية و النقلية).

لذا هر کس خود را به عقاید و فقه علمای نامبرده ملزم کند، به آنان منتسب است. هر چند میان شخص مذکور و سلف، فاصله‌ی زمانی و مکانی فراوانی موجود باشد. و هر کس با ایشان از در مخالفت در آید، هر چند در میان سلف زیسته باشد و هم‌زمان و مکان ایشان باشد، در زمره‌ی آنان نیست.

س ۳: مؤسس سلفیت کیست؟

سلفیت دست‌آورد بشر نیست؛ خود اسلام است. قرآن است و سنت با فهم و برداشت صحیح در علم و عمل. سلفیت یعنی تمسک به اسلام دوران نبوت و پایبندی به عقیده و اندیشه‌ی صحابه‌ی رسول ﷺ.

س ۴: وقتی می‌گویند: (فقط منهج سلفی)، یعنی چه؟

یعنی قبول و عمل به خواسته‌های روش سلفی. هیچ راهی برای برپایی امت اسلامی جز بازگشت به اسلام نیست. مصدر و منبع اصلی اسلام، قرآن و سنت است. بهترین و کامل‌ترین تطبیق و اجرای قرآن و سنت، در نسل صحابه رضی الله عنهم و کسانی بوده است که در مسیر ایشان گام نهادند. از این رو سلفیت یعنی بازگشت با اسلام و سرچشمه‌ی زلال و پاکش با بهترین و کامل‌ترین برداشت.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داده است که برایمان برنامه‌ای باقی گذاشته است که اگر بدان چنگ آویزیم، هرگز بعد از ایشان گمراه نخواهیم گشت و

پس روش سلفی قدمتی دیرینه به درازای عمر تاریخ اسلامی دارد. و همچون فرقه‌ها و گروه‌های دیگر ابداً بعد از رحلت جان‌گناه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظهور نکرده است. نسل به نسل ترقی و رشد نمود و همانند دیگر گروه‌ها و فرقه‌ها بر خط‌مشی عالم و اندیشمند خاصی ایفای نقش نکرده است.

آن: کتاب الله و سنت است. ما را دستور داده است به سنت ایشان و سنت صحابه‌ی بعد از وی تمسک جوییم. هر کس چنین کند در هنگام بروز اختلافات و پراکندگی امت از نجات یافتگان خواهد بود. پس هر کس تمسک و پایبندی به اعتقادات سلف را ابراز نمود و خود را به آنان منتسب نمود، لازم است از او بپذیریم. چرا که سلف صالح بهترین قرن‌های امت اسلام بوده‌اند. چنان‌که رسول الله ﷺ از این جریان خبر داده است.

س ۵: اصطلاح سلفیت از چه تاریخی است؟ سبب پیدایش آن چه بوده است؟

اصطلاح سلفیت، در عصر عباسی بنا بر انتساب آن به سلف، در قبال اصطلاح خَلَف، نمودار گشت. چرا که اشعری‌ها و ماتریدی‌ها بر این باور بودند که روش خَلَف از رویکرد سَلَف استوارتر و آگاه‌تر است. همچنین ادعا کردند به طبق برنامه‌ی متکلمین که عقل را بر نقل (قرآن و سنت) مقدم می‌دارند، روش و خطمشی سلف و مذهب اهل سنت و جماعت را یاری می‌نمایند.

اما روش سلف که نقل را بر عقل مقدم می‌داشتند، از رویکرد خَلَف، آگاهانه‌تر، محکم‌تر، محتاطانه‌تر و سالمتر بود. لذا اصطلاح سلفیت، بر پیروان روش و عقیده‌ی سلف اطلاق می‌شود. آنان در استدلال، روش خَلَف را قبول ندارند.

اشاعره و ماتریدی‌ها گر چه علی‌رغم تلاش فراوانی که در ردّ گروه‌های بدعتی خصوصاً معتزله داشتند، از آن‌جا که عقل را بر نقل مقدم می‌داشتند، در بحث اسما و صفات، قضا و قدر، ایمان، کلام الله ﷻ با سَلَف مخالفت نمودند؛ و این جریان بسیار مشهور و ثابت است. لذا آنان در مسایل زیادی با اهل سنت و جماعت اختلاف دارند. از این رو گر چه از میان اهل بدعت،

کمترین بدعت را دارند و بسیار به اهل سنت نزدیک‌اند، ولی باز هم درست نیست آنان را به اهل سنت و جماعت نسبت داد.

در آخرین تألیفات ابوالحسن اشعری که اشعریان به وی منتسب هستند، آمده است که، او دوباره در عقیده و روش به مذهب اهل سنت باز گشته است. در این زمینه می‌توان کتاب (الإبانه عن أصول الديانة) و (مقالات الإسلاميين) از وی را نام برد.

س ۶: برخی گمان می‌کنند سلفیت عکس العملی بود که بعد از ترجمه‌ی کتاب‌های یونانی باستان در دوران عباسی، در مقابل جریان فکر عقلانی متکلمین مسلمان پدید آمد. آیا این سخن صحت دارد؟

قطعاً چنین گمانی نادرست است. سلفیت عکس العمل عوام امت اسلامی برای رویارویی با جریان عقلانی فلاسفه و متکلمین که در دوران عباسی ظهور کرده و منتشرگشت، نیست. جمهور اهل سنت پایبند شدند و نصوص شرعی را بر عقل مقدم نمودند. در حقیقت آنان پیرو روش صحابه رضی الله عنهم و اهل حدیث بودند. و این رویکرد از نظر زمانی قبل از جریان ترجمه‌ی کتب یونانی و تاثیر پذیری از روش متکلمینی بوده است که در عصر عباسی پیشوای خیلی از فرقه‌های مخالف با اهل سنت بوده‌اند. فرقه‌هایی همانند: معتزله و اشاعره و

زیرا سلفیت با ویژگی خاص خود که روش و رویکردی برای فهم اسلام و پایبندی به آن است، به پاکترین شکل ممکن در نسل صحابه رضی الله عنهم نمودار گشت. فراخوان به روش سلفی همان فراخوان به رویکرد صحابه رضی الله عنهم است که منادی آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. چرا که می‌فرمایند: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا وَعِصُوا بِهَا مِنَ النَّوَاجِدِ»: «بر شماست سنت من و خلفای راشدین هدایت یافته‌ی من. بدان پایبند باشید و

بسیار محکم به آن چنگ زنید»^۱. خودِ علمای صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله هم قبل از عصر عباسی منادی چنین شعاری بوده‌اند. لذا میان پیدایش اصطلاح سلفی و میان روش سلفی که قبل از ظهور اصطلاح موجود بوده است، فرق فراوانی وجود دارد.

یاد آوری:

سزاوار است میان سلفیت به عنوان یک عقیده و روش که در دوران صحابه رضی الله عنهم و تابعین و تبع تابعین رحمهم الله متبلور شد، و میان اصطلاح سلفیت که قرن‌های بعد در روزگارِ عباسیان با تاثیر پذیری از جریان ترجمه-ی علوم فلسفی یونان نمودار گشت، تفاوت قایل شد.

پس، قبل از ظهور اصطلاح سلفیت که منتسب به صحابه و تابعین می‌باشد، بودند کسانی که حامل عقیده و رویکرد سلفی باشند. ایشان، همان کسانی‌اند که در برهه‌ای از زمان، اهل حدیث نامگذاری شدند. و مدت زمانی هم اهل سنت و جماعت نامیده شدند. از این رو اصطلاح سلفیت، مترادف اهل سنت و جماعت و نیز هم‌معنای اهل حدیث است.

اما وقتی متاخرین که مشهور به (خَلَف) هستند خواستند به گمان خویش جهت یاری مذهب اهل سنت دست به دامان روش متکلمین شوند، اصطلاح (سَلَف) در مقابل خَلَف اطلاق شد. خَلَف می‌پندارند روش متکلمین، آگاهتر و ریشه‌دارتر است. لذا آنان که در استدلال به منهج سلف پایبند بودند، بر آن شدند تا روش خویش را (منهج سلفی) بنامند. این‌گونه بود که اصطلاح سَلَف در مقابل خَلَف قرار گرفت.

۱- احمد، ابوداود، ترمذی. آل‌بانی رحمته الله هم آن را صحیح دانسته است.

س ۷: گاهی گفته می‌شود: (سلفیت قبل از اختلافات) و (سلفیت بعد از اختلافات) این تعبیر به معناست؟ اهمیت ایده‌ی مورد نظر چیست؟

اختلاف مورد نظر در اینجا اختلاف عقیده‌ایست که در میان مسلمانان بروز کرده است. این دگراندیشی‌ها در قالب نظریات نوپیدایی که با اعتقادات صحابه رضی الله عنهم در تضاد بود، نمودار گشت. اما این نظریه پردازان جدید تعدادی انگشت‌شمار بودند. بعداً آیندگانی همانند: خوارج، شیعه و قدریه از آنان دنباله‌روی کردند. این نوآوری‌های اعتقادی در مدارس فکری عقیده‌ای و در اوایل عصر عباسیان متبلور شد. سپس رشد و نمو و شاخ و برگ پیدا کرد و گروه‌های فراوانی از قبیل معتزله، کلابیه، اشاعره، ماتریدیه، و مرجئه و... به آن مبتلا شدند.

سلفیت قبل از اختلافات، همان سلفیت ایمان از منظر صحابه رضی الله عنهم و تابعین که به ایشان نزدیک بودند، می‌باشد. تابعینی که ایمان را از کتاب الله عز وجل و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مستقیماً از اصحاب رضی الله عنهم فرا می‌گرفتند. آنان که قبل از برداشت شخصی خویش از قرآن و سنت، فهم صحابه را بر تصورات ذهنی خود ترجیح می‌دادند.

سلفیت بعد از اختلافات، ایده و تصمیماتی بود که سلفی‌ها بعد از پیدایش اندیشه‌ی اختلاف اعتقادی، اتخاذ نمودند. به عنوان بهترین نمونه برای این مدل، می‌توان به جبهه‌گیری امام احمد بن حنبل در مقابل معتزله در جریان مخلوق بودن قرآن، اشاره کرد. سلفیت بعد از اختلافات، در تألیفاتی که مسایل اعتقادی اختلافی آن در میدان فکری، از نظر انتخاب، دسته‌بندی و پژوهش، بر مبنای عصر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنا شده بود، تجلی پیدا کرد.

پس سلفیت پیش از اختلافات در نزد صحابه رضی الله عنهم، اسلام را در لباس مقابله با جاهلیت محضی که اعتقادات آن قبل از ظهور اسلام به ارث رسیده بود، به

نمایش می‌گذاشت. و سلفیت بعد از اختلافات، فهم و برداشت پاک و درست اسلامی در مواجهه با روش‌های خارج از باورهای صحابه[ؓ] که از قرآن و سنت گرفته شده بود را، به نمایش می‌گذاشت.

پس سلفیت قبل از اختلافات یعنی بازگشت به قرآن و سنت با فهم نسل اول (صحابه[ؓ]) و بی‌نیازی از تحقیق و بررسی آراء اعتقادی در بین امت. آن‌هم بعد از پراکندگی و زیاد شدن جریانات فکری. چنان‌که علمای سلفی در ردّ بر مخالفین در اصول عقیده، و بیان انحرافات و دوری آنان از حق، کتاب‌هایی را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند.

و سلفیت بعد از اختلافات یعنی قبول نوشته‌ها و دیدگاه‌های علمای سلفی در عصرهای بعد از اختلاف، و استفاده از این آثار در شناخت میزان انحرافات و گمراهی فرقه‌های مخالف این انحرافات که گاهاً ریز بوده و بر برخی از مردم پوشیده مانده است.

با توجه به این‌که برخی از علما و متفکرین هیچ توجهی به تفاوت‌ها و اشتباهات فرقه‌های منحرف از روش اهل سنت و جماعت و عقیده سلف ندارند، یا بنا بر عدم اطلاع کافی از حجم این انحرافات و تاثیر مخرب آن، آن را بی‌اهمیت شمرده‌اند، تمام این موارد بعد از بروز اختلافات بیان می‌دارد که باید به نوشته‌ها و رویکرد سلفی‌ها که فرقه‌های منحرف را رد نموده و روش و اعتقاد آنان را نقد و انتقاد می‌کند، اهمیت به‌سزایی داده شود.

گفتار و مقولات فرقه‌های منحرف، باعث ازدیاد کتب عقیده شده است و به بسیاری از علوم اسلامی از قبیل سنت، تفسیر، فقه، لغت و حتی به موضوع ادب و رقایق^۱ هم سرایت کرده است و بدون استثنا طلاب علم در

۱- احادیث اخلاقی ایمانی که با پند و ارشاد، دل را نرم کرده و باعث ازدیاد ایمان

بحث و پژوهش‌های خود به آن بر خواهند خورد. لذا بر طلاب علم است که بر نوشته‌های ائمه‌ی سلفی در باب عقیده، اشراف کامل داشته باشند تا بتوانند مطالب درست از نادرست، حق از باطل و سنت از بدعت را تشخیص دهند.

آنچه باعث تقویت این مطلب می‌گردد این است که:

۱- عموم مطالبی که سلفی‌های قبل از اختلافات رضی الله عنہم آن را بیان داشته‌اند در برخی جریانات عقیده‌ای مجمل و کلی است. زیرا در دوره‌ی ایشان بسان دوران بعد که اوضاع وخیم شد، نیاز به شرح و بسط مسایل عقیده‌ای نبود. اوضاع وخیم و بدی که سلفی بعد از دوران اختلافات را بر آن داشت تا در راستای حفظ عقیده‌ی مسلمانان و عدم خروج ایشان از عقیده‌ی سلف، مفصلاً وارد بحث‌های عقیده شوند.

۲- دعوتگران منحرف، مخالفان عقیده‌ی صحابه رضی الله عنہم - که از کتاب الله و سنت یاری می‌جستند - نمی‌خواستند از در مخالفت با قرآن و سنت و گفتار سلف صالح برآیند؛ چرا که در این صورت مسلمان معتقد و پایبند به کتاب و سنت بر مبنای فهم سلف صالح، به راحتی از آنان کناره می‌گرفت. لیکن آنان تظاهر کردند که در دفاع از اسلام خشمگین می‌شوند و با رغبت کامل الله عز و جل را در اسماء و صفات منزّه و پاک می‌دارند و طعنه‌زنان دینی را رد می‌کنند. و چنان شواهد، علل و توجیهاات فراوانی بیان می‌دارند که شخص ناآگاه از نوشته‌ها و گفتار علمای سلفی که نسل در نسل نسبت به انحرافات و تاثیرات مخرب این افراد روشنگری کرده‌اند، به اشتباه خواهد افتاد.

اما عموم مسلمانان که به صورت تخصصی به تحصیل علوم دینی نمی‌پردازند، باید سلفیت قبل از اختلافات به آنان عرضه شود. تا عقیده سلف برایشان ثابت شده و پایدار بماند. هرگز نباید مسایل اختلافی و نظریات فرقه‌های منحرف به آنان آموزش داده شود. این کار باعث می‌شود که اگر

نظریه‌ی مخالف اعتقاداتِ سلف بر آنان عرضه شود، یا خودشان در معرض چنین افکاری واقع شوند، محفوظ بمانند^۱.

س ۸: چرا با وجودی که واژه‌ی سلفیت در قرآن و سنت نیامده است، به آن نامگذاری شده‌اند؟

مطلقاً نام‌نهادن بر حقیقتی که باعث ضرری نگردد، چه در مسایل شرعی باشد یا در مباحات، و مادامی که اسم، بر یک باطل دلالت دارد، از نگاه شرع ممنوع نیست.

برخی از مسلمانان به دلیلِ هجرتشان مهاجر نامیده شدند. و برخی دیگر چون به مهاجرین یاری رساندند به انصار نامگذاری شدند. و آنان که بعداً آمدند و از مهاجرین و انصار^{رضی الله عنهما} تبعیت و پیروی کردند، نام تابعین را گرفتند. حال چه اشکالی دارد کسی روش و سنت سلف صالح که مهاجرین و انصار بوده‌اند را، به کار بندد؟!.

ضرورتاً باید چنین اسمی وجود می‌داشت؛ هنوز هم که هنوز است، برای فرق گذاشتن میان گروه هدایت یافته (به اسم سلف) از دیگر گروه‌های مخالف با آن‌ها به این اسم نیاز مبرم وجود دارد. شایان ذکر است که این واژه (سلفیت) قبل از یک اسم، نسبت محسوب می‌شود.

از این رو ما نسبت به این اسم هیچ تعصبی نداریم. بلکه هر مسلمانی که شهادتین را بر زبان رانده و به قدر توان خویش به مقتضای آن عمل کند را دوست می‌داریم. و با هر مسلمانی که الله^{تعالی} و رسول^{صلی الله علیه و آله} را دوست

۱- شاید بتوان جهت معرفی سلفیت قبل از اختلاف برای عموم مسلمانان، کتاب (التوحید الذی هو حق الله علی العبید) نوشته‌ی محمد بن عبدالوهاب^{رحمته الله} را به عنوان یک نمونه‌ی عملی، معرفی نمود. البته این کتاب با بیانی ساده و روان به برخی از مسایل بعد از اختلافات هم اشاره دارد.

می‌دارد موالات و دوستی داریم. هرگز یک سلفی باطل و بزهکار را علیه دشمنش، هر چند که شخصی کافر هم باشد، یاری نخواهیم کرد. ما با یک سلفی که مرتکب ظلم شود موالات و دوستی نداریم. بلکه به هر مسلمان به تناسب دین، اعتقاد و ایمانش دوستی می‌ورزیم. و در نهایت باید گفت: ما حرکتی دعوتی موسوم به (دعوت سلفیت) هستیم. این دعوت، برنامه‌ای کامل و پویا برای فهم و عمل به اسلام و دعوت به سوی آن است. علمای سلفی در طول تاریخ تا امروز، همدیگر را در شرح و توضیح این دعوت یاری کرده‌اند. ما نیز طبق برنامه‌ی این علمای عامل حرکت می‌کنیم. فرق ما با دیگران در این است که نسبت به اسم سلفیت تعصب نداریم و به سبب آن با کسی دشمنی نمی‌کنیم و آن را شعاریِ سِوای اسلام قرار نمی‌دهیم. بلکه از ابتدا تا انتها مسلمان خواهیم بود. ابدأ سلفیت به این معنا نیست که ما فهم صحیح بیشتری از اسلام که موافق با کتاب الله و سنت و پیروی از سلف صالح رضوان الله علیهم باشد، داریم.

مخفی و پوشیده نیست که وضع فعلی و حقیقت امت اسلامی از قرن‌ها پیش امت را به دو بخش سلفی و غیر سلفی تقسیم نموده است. دقیقاً از زمانی که اصطلاح (خَلَف) در مقابل (سَلَف) قد علم کرد. لذا این گونه شد که مردم راحت می‌گفتند: مذهب خَلَف و مذهب سَلَف. در حقیقت این اصطلاح قبل از سلفی‌ها، ساخته‌ی دست خود خَلَف بود. به عنوان نمونه از سخنان معروف و مشهورشان این بود که می‌گفتند: روش خَلَف ریشه‌دارتر و آگاهانه‌تر است و روش سَلَف سالمتر و محتاطانه‌تر. حال آن که روش سَلَف سالم‌تر، آگاه‌تر و علمی‌تر است.

آفرین بر شاعر که چه نیک سروده است:

كُلُّ خَيْرٍ فِي إِتْبَاعٍ مِنْ سَلَفٍ وَكُلُّ شَرٍّ فِي ابْتِدَاعٍ مِنْ خَلَفٍ

خیر، به معنای واقعی کلمه، در پیروی از سلف نهفته است. و تمام شرارت‌ها، دست‌آورد نوآوری‌های خَلْف است.

س ۹: آیا اسم «سلفیت» جایگزینی برای اسم «اهل سنت و جماعت» به حساب می‌آید؟

خیر. «سلفیت» هرگز به عنوان جایگزین نام «اهل سنت و جماعت» و یا ملغی کننده‌ی آن نیست. زیرا روش سلفی همان مذهب اهل سنت و جماعت است. روش سلفی، همان روش اهل حدیث است. تمام این نام‌ها مترادف یکدیگراند. و همگی به فرقه یا گروه نجات یافته‌ای که موسوم به «الفرقة الناجية: گروه نجات یافته» است و رسول الله ﷺ در موردشان فرموده: آنان که بر اعتقادات من و یاران می‌باشد، اشاره دارد. هر کدام از این نام‌ها در برهه‌ای از زمان، بنا بر شرایط و دگرگونی‌هایی که مسلمانان در آن دوران شاهدش بوده‌اند، بر آنان اطلاق شده است.

س ۱۰: تغییر و تحولاتی که بعد از عهد رسول ﷺ تا زمان پیدایش اصطلاح سلفیت بر مسلمانان گذشت، کدام‌اند؟

هنگام رحلت رسول الله ﷺ دین، درست همانند زمان نزولش تازه و شاداب و پاک بود. و نسل صحابه رضی الله عنهم به خاطر حرص بر حفظ این دست‌آورد به صورت پاک و زلال بر همه برتری داشتند. در مسایل اعتقادی و اصول دین یکدل بودند. در هیچ یک از امور اعتقادی با هم اختلافی نداشتند. صحابه رضی الله عنهم پایه و اساس دین را در اقصی نقاط جهان کاشته و استوار نمودند و به نشر آن مشغول شدند. و در این راستا تلاشی مضاعف صرف نمودند. اندک اختلافاتی هم که میان صحابه رضی الله عنهم بروز نمود، حاشا و کلا که در امور عقیده‌ای بوده باشد. چرا که همگی بر یک اعتقاد دینی بوده‌اند. اواخر عصر صحابه شاهد ظهور نظریات گمراه‌کننده‌ی نوپیدایی بوده‌اند که برخی از

تابعین به آن گرفتار بودند. ابتدا خوارج و در پی آن تشیع. لیکن این جریان چنان ناتوان و ضعیف بود که یارای مقابله با جمهور امت اسلامی را نداشت. لذا تمام امت یکدست و بر یک باور بودند. آن‌هم بر اعتقاد صحابه‌ی رسول ﷺ. از این رو مردم نیازی به اسم و لقبی خاص نداشتند.

در عصر تابعین و تبع تابعین، علمای این دوران به شاگردی صحابه‌ی درآمدند و (سنت) تدوین شد. چنین شد که علم مردم به اهل حدیث و اثر گره خورد. آنان که عالم و عامل به روش صحابه ﷺ بودند. لذا در آن برهه از زمان فرقه‌ی نجات یافته، اهل حدیث بوده است.

ولی چون معتزله در اوایل صدهی دوم هجری ظهور کرد، و نفوذش خصوصاً در عهد عباسیان زیاد گشت، لقب «سُنی» در مقابل لقب «معتزلی» اطلاق گردید. و پیروان مذهب اهل حدیث در مقابل رهروان علمای کلامی، قرار گرفتند.

اما آنگاه که جریان معتزله ریشه‌دار و فراگیر شد تا جایی که علمای اهل سنت به سبب عقیده‌ی خویش مورد امتحان و آزمایش و شکنجه قرار می‌گرفتند، امام احمد رحمته با عقیده و روش سلفی خویش مسئول دفاع از اهل سنت و جماعت گردید. وی نمونه‌ی بارز و عالم مشهور اهل سنت گردید. تا آنجا که وقتی می‌گفتند: فلانی (حنبلی) است، یعنی او از اهل سنت و جماعت است.

ولی از وقتی اشاعره پیشرو و متصدی امور معتزله شدند، و خواستند عقاید اهل سنت و جماعت را طبق برنامه و روش متکلمین یاری کنند، و می‌پنداشتند روش متکلمین بسیار علمی‌تر و ریشه‌دارتر از روش و رویکرد اهل سنت و جماعت و اهل حدیث و اثر است، اهل سنت و اهل حدیث و اثری که نقل را بر عقل مقدم می‌داشتند، (متکلمین) گفتند: ما خَلَفَ (جانشینانی) هستیم که به روش متکلمین عقاید سَلَفَ (گذشتگان) را

یاری می‌کنیم. اهل سنت و جماعت آن را نپذیرفته و معتقد بودند فقط باید به روش خود سلف عقاید آنان را یاری نمود. یعنی بدون استثنا باید ادله‌ی سمعی که از قرآن و سنت گرفته شده است، بر ادله‌ی عقلی متکلمین مقدم شود.^۱

از اینجا بود که اسم خَلَف، در مقابل سَلَف کاربرد پیدا کرد. کسی هم که بر اساس عقیده‌ی سَلَف و روش و خط‌مشی آنان حرکت می‌کرد، لقب سَلَفی به خود گرفت. علاوه بر این رویکرد کلامی، خَلَف را وادار به مخالفات عدیده‌ای با عقیده‌ی صحیح نمود. مثلاً بعضی از صفاتِ الله ﷻ را تأویل (تفسیر نادرست) می‌کردند و می‌گفتند: ایمان یعنی فقط تصدیق و بس. عمل را جزو ایمان نمی‌دانستند. هم‌چنین اراده، مشیّت و قدرتِ انسان را در انجام کارها بی‌تأثیر می‌دانند و در این زمینه هم‌چون جبریّه سخن می‌گویند.

س ۱۱: حدیث «الفرقة الناجية: گروه نجات یافته» را ذکر کرده و وجه دلالت آن را بیان نمایید.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ إِحْدِي وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَيَّ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَسْتَفَرَّقُوا أُمَّتِي عَلَي ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ، إِلَّا وَاحِدَةً. قَالُوا: مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْجَمَاعَةُ»»: «یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد و نصارا به هفتاد و دو دسته پراکنده شدند و امت من به هفتاد و سه گروه تقسیم خواهند شد که همه در آتش اند جز یکی. گفتند: آن یکی کیست؟ فرمود: جماعت»^۲.

۱- شنیداری، که همان ادله‌ی نقلی هستند. مترجم.

۲- ابن ماجه، حاکم در المستدرک. آل‌بانی رحمته در تحقیق «السنة» نوشته‌ی ابن ابی عاصم گفته است، سند اسن حدیث، «جید» است. سلسله احادیث صحیح شماره:

در حدیث صحیح دیگری که ترمذی آن را بیان می‌دارد آمده است: «ما أَنَا عَلَيَّه وَأَصْحَابِي»: «آن چه من و یارانم بر آنیم»^۱. آلبانی رحمته در سلسله احادیث صحیحه می‌گوید: الفاظ آخر حدیث با شواهدی که برایش موجود است، به درجه‌ی حَسَن می‌رسد.

حدیثِ مرفوعِ عرباض بن ساریه نیز هم‌معنای حدیث فوق می‌باشد که در آن آمده است: «وَأِنَّهٗ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَىٰ اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُور...»^۲: «هر کس پس از من زنده بماند، به زودی اختلافات زیادی خواهد دید. بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین پیروی کنید و آن را با دندانهایتان محکم بگیرید (کنایه از پایبندی محکم است) و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید»^۲.

این روایت دال بر این است که فرقه یا گروه نجات یافته، همان است که بر اعتقادات رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی باشد. افراد این گروه همان اهل سنت و جماعت هستند و افراد ماورای این گروه از هلاک شوندگان خواهند بود. از همین روست که گویند: سنت، کشتی نوح است و هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس عقب ماند، هلاک شده است.

۲۰۳، ۱۴۹۲. در کتاب *ظلال الجنة* نیز آن را صحیح دانسته است. ابوداود، احمد در *المسند*.

۱- ترمذی، حاکم در *المستدرک*. و آلبانی: آن را صحیح دانسته است.

۲- ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، دارمی، احمد در *المسند*، و آلبانی: در *ارواء الغلیل* ۲۴۵۵ و در *ظلال الجنة* ۳۱، ۵۴ آن را صحیح دانسته است.

س ۱۲: حدیث «الطائفة المنصورة: گروه یاری شده» را ذکر کرده و آن را توضیح دهید؟

معاویه رضی الله عنه بر منبر قرار گرفته و گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لَا يُضُرُّهُمْ مَنْ خَدَّهَمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»: «از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرماید: مدام بخشی از امتم بر امر و برنامه‌ی الله پایدارند. هر کس سودای نا امید کردن یا مخالفت با آنان را دارد، زبانی به آنان نمی‌رساند؛ تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) بیاید و آنان بر مردم غالب‌اند»^۱.

امام نووی در شرح مسلم می‌گوید: امام بخاری در مورد این گروه گفته است: آنان اهل علم هستند. احمد بن حنبل رحمته الله گوید: اگر آنان اهل حدیث نباشند، نمی‌دانم چه کسانی هستند. قاضی عیاض می‌گوید: منظور امام احمد، اهل سنت و جماعت بوده است و نیز کسانی که معتقد به مذهب اهل حدیث هستند^۲. نووی در ص ۶۷ هم می‌گوید: در این حدیث معجزه‌ای بسیار روشن وجود دارد؛ چرا که از عهد رسول ﷺ تا به امروز، ویژگی مذکور در حدیث موجود بوده و خواهد بود تا که دستور الله ﷻ صادر شود. پس گروه یاری شده مدافع حق هستند و آن را بر پا می‌دارند و همیشه با آن بر دیگران غالب و پیروزند. گاه با دلیل و برهان، گاه با شمشیر و سرنیزه. در هر وضعیت و حالتی از اسباب مادی و معنوی برای یاری دین بهره می‌برند.

طایفه‌ی منصوره گروهی است که اگر کسی با وجود این که می‌داند این گروه برحق هستند، دست از یاری آنان بکشد و از روی عناد و گردن‌کشی با ایشان مخالفت کند، به آن‌ها آسیبی نمی‌رساند. این گروه تمام مشکلات و

۱- مسلم، کتاب الإمامة.

۲- شرح مسلم، نووی، دار الریان للتراث، جلد ۵ ص: ۶۶-۶۷.

سختی‌ها را تحمل کرده و الله ﷻ اندیشه‌ی این دسته را بر مردم غالب و پیروز خواهد نمود.

افراد این گروه مانند دیگر انسان‌ها معصوم نیستند. اما به صورت کلی در بیشتر اوقات از دیگران برترند. سزاوارتر به یاریِ الهی هستند. بر عهده دار شدن مسئولیتِ دینی و در برپاداشتن حقِّ این امانت، از دیگران توانمندترند. و این مهم فقط با عملِ صحیح، عقیده‌ی سالم، و پایبندی به سنت نبوی دست یافتنی است.

طایفه‌ی منصوره آنند که دائماً دین را بر پا می‌دارند. و هرگز چنین نخواهد شد مگر این‌که، در زمره‌ی اهل سنت بوده و بر روش و برنامه‌ی صحابه رضی الله عنهم و تابعین و تبع تابعین باشند.

س ۱۳: منظور از «قواعد منهج سلفی» چیست؟

بعد از این که میان گروه‌های مختلف کلامی نزاع و درگیری‌هایی پیرامون مسایل عقیده زیاد شد، اصطلاح سلفی و سلفیت پدیدار شد و شهرت یافت. و برای تشخیص روش سلفی از دیگر مذاهب نوپیدا و مبتدع که هر کدام مدعی بودند بر حق هستند، حتماً باید رویکرد سلفی با قواعد و نشانه‌های منحصر به خود، متبلور می‌شد تا روش استدلال سلف را به گونه‌ای بیان کند که برای هر کسی که بخواهد به سلف اقتدا کرده و در استدلال و شناخت مسایل عقیده و اصول دین در مسیر آنان حرکت کند، جای هیچ شائبه‌ای باقی نماند.

بعد از تحقیق و پژوهش در روش استدلال سلف، بارزترین اصول و قواعد رویکرد سلفی این گونه به دست آمد:

۱- استدلال به قرآن و حدیث.

۲- مقدم نمودن نقل بر عقل در هنگام تعارض آن دو.

۳- روی گردانی از تفسیر نادرست کلامی.

۴- تمسک به فهم صحابه رضی الله عنهم در شناخت شریعت.

س ۱۴: استدلال به قرآن و سنت، به چه معناست؟

مسائل دینی اعم از اصول و فروع، با خطابِ شارع فهمیده می‌شوند. پس حلال و حرام و امور اعتقادی از طریق وحی شناخته می‌شود. از این رو سلف صالح در هنگام استدلال مسائل دینی، به قرآن و سنت تمسک جستند.

شریعت هم به همین رویکرد دستور می‌دهد. الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]. «پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به الله و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به الله و پیامبر عرضه دارید، این بهتر و نیک‌فروتر است». بازگشتن به الله همان بازگشت به کتاب الله تعالی است و رجوع به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات ایشان، یعنی مراجعه به احادیث صحیحی که تدوین گشته است.

الله متعال فرموده است: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۵۴]. «بگو: «الله و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، بر عهده اوست آنچه تکلیف شده و بر عهده‌ی شماست آنچه موظف هستید. و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت، و بر فرستاده جز ابلاغ آشکار نیست». و نیز: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۵۱]. «گفتار مؤمنان وقتی به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند، تنها این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم». اینانند که

رستگارند». هم‌چنین:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]. «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن‌که تو را در مورد آن‌چه میان آنان مایه‌ی اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند». آیاتی بسیار واضح و بس فراوان در این مورد موجود است.

از آن‌جا که سلف صالح بر چنین قاعده‌ای اساسی پایبند بوده‌اند، می‌بینیم به تحقیق و پژوهش در قرآن و سنت در رشته‌های تلاوت، حفظ، فهم و تفسیر، توجه و عنایتی فراوان نمودند. کارشان تا بدانجا رسید که مسایل ریز و دقیق قرآن و سنت را هم شناختند. و احکام تفصیلی را که همیشه مردم از آن سوال می‌کردند، از قرآن و سنت استنباط نمودند. آن‌هم بدون نیاز به علوم متکلمین و روش‌هایی که دسیسه‌ها و مکر و دغل کاری‌ها، آن را زشت و بدصورت نموده بود. ادله‌ای که چنان دارای ایراد و نقص بود که خودشان هم در این اختلافات به توافق نمی‌رسیدند. بر خلاف ادله‌ی قرآن و سنت در نزد اهل سنت و جماعت که همگی در آن به اتفاق نظر می‌رسیدند و روح‌ها و دل‌ها با رضایت کامل مطیع و فرمانبردار آن می‌شد و در مقابلش گرنش می‌کرد.

س ۱۵: اهل سنت معروف به این هستند که از نظر علم و عمل و اقتدا به سنت پایبند هستند؛ مگر سنت در شریعت اسلامی دارای چه جایگاهی دارد؟ و آیا سنت مکمل قرآن است؟

سنت نبوی، اصلی از اصول قانونگذاری اسلامی است. وظیفه‌ی رسول ﷺ هم این بود تا آیات قرآن را که الله متعال بر مردم نازل کرده بود،

برایشان تبیین نماید. از این رو واجب است هر آن‌چه از سوی پروردگارش به ما ابلاغ نموده است را باور داشته و بدان عمل نماییم. در حدیث آمده است: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ»: (آگاه باشید به من قرآن و همانند آن (سنت)، داده شده است).^۱ و الله متعال هم می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴]. «و این قرآن را به‌سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی». و نیز آیه‌ی ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. «او از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید* آن چیزی جز وحی نیست».

علمای بزرگوار هم نقش سنت در توضیح و تبیین قرآن کریم را بیان داشته‌اند. و این خود بر دو نوع است:

۱- بیان نظم و الفاظ قرآن؛ یعنی (سنت) قرآن را تبلیغ کرده و پنهانش نمی‌کند. عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: هر کس به شما گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از آن‌چه امر به تبلیغش شده را، پوشانده است، دروغ بزرگی بر پروردگارش بسته است. سپس این آیه را خواند: ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]. «ای پیامبر، آن‌چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده را، ابلاغ کن».

۲- بیان و توضیح لفظ، جمله یا آیه‌ای که امت به توضیح آن نیازمند است. اکثر این توضیحات مربوط به آیات مجمل، عام و مطلق می‌باشد. سنت می‌آید و مجمل را توضیح داده و عام را خاص کرده و مطلق را مقید می‌گرداند. این توضیح و بیان، با قول، عمل و سکوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اثبات می‌گردد.

۱- احمد و ابوداود. آلبانی: هم آن را صحیح دانسته است.

س ۱۶: برای توضیح بیشتر مسئله (ی تبعیت از سنت) می‌توانید مثال‌هایی ارائه نمایید؟

مثال‌ها در این زمینه بسیارند:

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ [المائدة: ۳۸]. «دستان زن و مرد دزد را ببرید». کلمه‌ی «سارق» در این آیه مطلق است. بریده شدن دست هم مطلق است، ولی سنت آن را توضیح می‌دهد. در تعریف سنت، سارق کسی است که یک چهارم دینار به بالا سرقت نماید. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَا تُقَطَّعُ يَدُ السَّارِقِ إِلَّا فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا»: «در دزد فقط در یک چهارم دینار به بالا بریده می‌شود»^۱. اما قطع دست، از مجرای دست راست صورت می‌گیرد. چنان‌که در حدیث آمده است و یاران رسول ﷺ هم آن را ثابت دانسته‌اند.

فرموده‌ی الاهی ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲]. «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان راست‌ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند». عموم آیه دربرگیر تمام ظالمان است؛ هر چند هم کم سن و سال باشند. لذا فهم این آیه بر صحابه رضی الله عنهم سخت آمد و از رسول ﷺ پرسیدند: ای رسول الله کدام یک از ما ایمانش را به ظلم آلوده نمی‌کند؟ ایشان فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ بِذَاكَ إِلَّا تَسْمَعُونَ إِلَىٰ قَوْلِ لُقْمَانَ: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «منظور این که نیست (که شما فهمیدید) آیا این سخن لقمان را نشنیده‌اید: براستی ظلم شرکی بسیار بزرگ است»^۲.

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

۱- آیه‌ی: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ...﴾ [المائدة: ۳- النساء: ۲۳].
 «مردار و خون بر شما حرام شده است». عموم آیه دلالت بر حرام بودن تمام مردارها و خون‌ها دارد. سنتِ قولی توضیح داده و بیان می‌دارد که: ملخ و ماهی خودمرده، حلال است. و از میان خون‌ها، جگر و سپرز حلال می‌باشد. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أُحِلَّتْ لَنَا مَيْتَتَانِ وَدَمَانِ، فَأَمَّا الْمَيْتَتَانِ: فَالْجِرَادُ وَالْحَوْتُ، وَأَمَّا الدَّمَانِ: فَالْكَبِدُ وَالطَّحَالُ»: «دو نوع مردار و دو نوع خون برای ما حلال شده اند؛ دو مردار عبارتند از: ملخ و ماهی، و دو نوع خون جگر و سپرز است»^۱.

۲- الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [الأنعام: ۱۴۵]. «بگو: «در آن چه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد هیچ حرامی نمی‌یابم، مگر آن که مردار یا خون-جاری یا گوشت خوک باشد که این‌ها همه پلیدند. یا از روی نافرمانی، نام غیر الله بر آن برده شده باشد».

سنت پیامبر ﷺ آمد و بقیه‌ی موارد که در آیه بدان اشاره نشده است را، ذکر نمود. مثلاً ایشان از خوردن این حیوانات نهی نمودند: «عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَكُلِّ ذِي مَخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ حَرَامٌ»: «از هر نوع حیوان درنده-ی نیش‌دار و هر نوع پرنده‌ی چنگال‌دار و پنجه‌دار»^۲. یا می‌فرمایند: «أَنَّ اللَّهَ

۱- بیهقی، به صورت مرفوع و موقوف روایت کرده است. سندِ موقوف صحیح است و حکم مرفوع را دارد. زیرا مبنای این سخن عقل نیست بلکه شرع است.

۲- مسلم.

وَرَسُولُهُ يَنْهَىٰ عَنْكُم مِّنْ أَعْيُنِكُمْ مِمَّا كَفَرْتُمْ، فَإِنَّهَا رِجْسٌ»: «به راستی که الله و پیامبرش شما را از خوردن گوشت الاغ منع می‌کنند، زیرا نجس است»^۱.
 حال اگر در مثال‌های پیش، فقط به قرآن اکتفا کنیم و به سنت توجه نداشته باشیم، باید هر دزدی دستش به صورت کامل قطع می‌شد. هر چند آن شیء سرقت شده ناچیز و بی ارزش باشد. و نیز هر نوع ظلمی مانع در امان بودن صاحبش در روز قیامت می‌شد و ایمان و هدایت را از وی نفی می‌نمود. ماهی و ملخ، جگر و سپرز را حرام دانسته و از خوردنش منع می‌شدیم و خوردن درندگان نیش‌دار و هر پرنده‌ی چنگ‌دار و پنجه‌دار و الاغ را حلال می‌دانستیم؛ و این مسئله بسیار واضح و روشن است.

اهمیت سنت از آنجا هویدا و روشن است که، بیان‌گر احکام تفصیلی و روش ادای نمازهای پنج‌گانه، رمضان، پرداخت انواع زکات‌ها، ادای حج و شناختن شعائر دینی است. تمام این موارد واجباتی است که از قرآن کریم ثابت است؛ اما به صورت مجمل و کلی آمده است. لیکن سنت نبوی آن را واضح نموده و به صورت کامل و کافی و مفصل بیان می‌دارد. اگر خواسته باشیم سنت را ترک کنیم و به آن عمل نکنیم، کیفیت و چگونگی ادای عبادات که ارکان و پایه‌های اساسی اسلام است، ناشناخته می‌ماند.

س ۱۷: برخی از نویسندگان معاصر، سنت نبوی را انکار می‌کنند و مدعی هستند قرآن کریم برای مردم کافی است و خود را اهل قرآن می‌نامند؛ حکم آنان چیست؟

انکار سنت نبوی به ادعای کافی بودن قرآن، گمراهی بسیار واضحی است. رسول الله ﷺ ما را نسبت به گمراهی اشخاصی که چنین مدعی

هستند، هشدار داده است. در حدیث صحیح می‌خوانیم: «لَا الْفَيْنَ أَحَدَكُمْ مُتَكِبًّا عَلَىٰ أَرِيكَتِهِ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ فَيَقُولُ لَا نَذْرِي مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ اتَّبَعْنَا»: «مبادا کسی از شما را بیابم در حالی که بر تختش تکیه کرده، دستوری از دستورات من را که در آن به چیزی امر کرده‌ام یا از چیزی نهی کرده‌ام به او می‌رسد، بگوید: ما نمی‌دانیم آن چه را در قرآن بیابیم پیروی می‌کنیم»^۱. در روایتی دیگر آمده است: «فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ حَلَالًا اسْتَحَلَلْنَاهُ وَ مَا وَجَدْنَا فِيهِ حَرَامًا حَرَمْنَاهُ، وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَمَا حَرَّمَ اللَّهُ»: «هر آن چه را در آن حلال دیدیم حلالش می‌شماریم و آن چه را حرام یافتیم حرامش می‌شماریم، و در حقیقت هر چه را پیامبر ﷺ حرام کرده باشد مانند این است که الله آن را حرام کرده است».

آیات قرآنی فراوانی وجود دارد که ما را به تمسک و عمل به سنت رسول الله ﷺ امر می‌نماید. مثلاً ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [النساء: ۸۰]. «هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، الله را فرمان برده؛ و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم». نیز: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]. «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن- که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند». هم‌چنین: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ

وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ
 ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾ [الأحزاب: ۳۶]. «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون
 الله و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و
 هر کس الله و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده
 است». و این آیه: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
 وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الحشر: ۷]. «و آنچه را فرستاده به شما
 داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید و از الله پروا بدارید که
 الله سخت‌کیفر است».

س ۱۸: مقدم نمودن «نقل بر عقل» به چه معناست؟

روش سلف این بود که ابتدا از شریعت شروع می‌کردند. در فهم و
 پژوهش آن توجه می‌نمودند. هر آنچه از شرع می‌فهمیدند، آن را
 می‌گرفتند. و در پی آن عقل را تابع و فرمانبردار شرع می‌نمودند. و روایت را
 بر دیدگاه عقلی به روش متکلمین مقدم می‌داشتند. البته این بدین معنا
 نیست که آنان معتقد به تعارض عقل با نقل بودند. لیکن این تعارض
 زاییده‌ی تخیل و ذهن متکلمین بود؛ آن هم وقتی با شرع مخالفت می‌کردند.
 درست است که گاهی شریعت مسایلی را مطرح می‌کند که عقل را حیران
 کرده و به تعجب می‌اندازد، لیکن هرگز چیزی را نمی‌آورد که از محالات
 باشد. بعد از بررسی و پژوهش در خواهیم یافت که هرگز میان نقل صحیح و
 عقل سالم تعارضی وجود ندارد. نقل صحیح (قرآن و سنت) حجت است و
 دیدگاه عقلی تابع و فرمانبردار دلیل سمعی^۱ است.

۱ - سمعی یا شنیداری که همان قرآن و حدیث می‌باشد. مترجم.

اما متکلمین ادله‌ی عقلی خویش را بر دلایل سمعی مقدم می‌دارند. در ابتدای بحث و پژوهش خویش آنچه عقل آنان قبول کرده و از آن راضی باشند، را می‌پذیرند. سپس نصوص شرع را برای اثبات برداشت خویش به کار می‌گیرند. آنان می‌پندارند ادله‌ی عقلی، قطعی هستند و ادله‌ی نقلی ظنّی^۱. از این رو هر دلیل نقلی که با نظریات آنان در تعارض باشد را، تفسیر نادرست می‌کنند تا با برداشت آنان موافق آید. با جودی این که آن چه را آن‌ها ادله‌ی عقلی می‌نامند، شک و شبهه‌هایی است که عقل سلیم به بطلان آن پی می‌برد.

س ۱۹: آیا می‌توان تصوّر نمود میان دلیل عقلی و نقلی تعارضی وجود دارد؟

اصل ثابت و بلامنازع این است که هرگز میان نقل صحیح و عقل صریح تعارضی وجود ندارد. حال اگر گمان و خیال تعارض به ذهن آید، حتماً یکی از این موارد است:

۱- یا ممکن است دلیل نقلی، صحیح و ثابت باشد و برخی ادعا کنند دلیل عقلی با نقلی در تعارض است، ولی بعد از تحقیق و بررسی به این نتیجه می‌رسیم که چنین دلیل معتبری وجود ندارد. یا شاید عقل در امور غیبی دخالت می‌کند که اصلاً در حوزه و قدرت عقل نیست. بلکه وظیفه‌ی عقل این است که در این زمینه کاملاً مطیع و منقاد شریعت باشد و در مورد امور غیبی، اخبار شرع را تصدیق و تأیید نماید.

۲- یا این است که دلیل نقلی ثابت و صحیح نیست. که در این صورت به آن استناد نمی‌جوئیم و صلاحیت تعارض را هم ندارد.

۱- دلایلی که نیاز به بحث و بررسی دارد تا اثبات شود. مترجم.

البته بر همگان واضح و روشن است که دلالت عقل تغییر پذیر است و علوم نظری ثابت و پایدار نیستند؛ و نظریات آن قابلیت تغییر و دگرگونی را دارد. حال چگونه می‌شود احکام شرعی بر قوانینی که یک روز قبول و روز دیگر مردود می‌شود، بنا گردد. خصوصاً که هیچ علمی کامل و بی‌عیب نیست. و فقط این علم الله عز و جل است که کامل و بدون نقص است.

واضح و مبّره‌ن است که ملاک عبودیت، تسلیم شدن در برابر الله عز و جل و عدم سؤال‌های تفصیلی راجع به حکمت امر و نهی و قانون‌گذاری الهی است. هر چه معنایش را دانستیم قبول کرده و هر آنچه حکمتش را ندانستیم در موردش بحث نمی‌کنیم. عاقلانه نیست انسان خردمند به گفته‌های الهی و احکام، که وحی هستند اعتراض نماید و مطیع شدن در برابر شرع را منوط به این بداند که حتماً باید با عقل هم مورد درک باشد. لیکن هر آنچه حکمتش را دانستیم، می‌گیریم؛ و هر چه بر ما پوشیده ماند به بهانه‌ی این که تا حکمتش را ندانیم و عقل ما آن را قبول نکند، از اطاعت و فرمانبرداری دست بر نمی‌داریم.

س ۲۰: منظور از «تأویل» در نزد متکلمین چیست؟

تأویل در اصطلاح متکلمین یعنی هر گاه از دید آنان میان دلایل عقلی و نصوص شرعی تعارضی یافت شد، باید عقل را اصل قرار داده و نص را تابع آن کنیم. و باید نص شرعی را به گونه‌ای تفسیر کرد، تا با دلیل عقلی هم-خوانی داشته باشد.

تأویل در اصطلاح متأخرین یعنی بنا بر دلیلی که اقتضا می‌نماید، ظاهر لفظ را از معنایی که به ذهن می‌رسد به معنایی که راجح نیست، تغییر دهیم. البته بر کسی پوشیده نیست که دلایل عقلی کلامی، چنین صلاحیتی ندارند که بر مبنای آن بخواهیم معنای ادله‌ی شرعی را تغییر دهیم. بلکه

تنها ادله‌ی شرعی هستند که به عنوان حجت و دلیل پذیرفته می‌شوند و بس.

س ۲۱: «تحریف» به چه معناست؟

تحریف یعنی تغییر و تبدیل. واژه‌ی تحریف از این سخن اعراب گرفته شد است که می‌گویند: حَرَفْتُ الشَّيْءَ عَن وَجْهِهِ حَرْفًا. آن چیز را کاملاً تغییر دادم. تشدید بر روی حرف (راء) هم برای مبالغه است. تحریف کلام هم یعنی تفسیر آن، بر خلاف معنایی که به ذهن می‌رسد. کاری که متکلمین در مورد نصوص شرعی که متعلق به بحث اسماء و صفات الهی انجام داده‌اند هم، تحریف محسوب می‌شود. مانند جَهْمِيَّة و اشاعره که «استوی: قرار گرفت» را به «استولی: چیره و غالب شد» تفسیر نموده‌اند.

اشاعره گویند: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ [الفجر: ۲۲]. «پروردگارت آمد» یعنی دستور پروردگارت آمد.

اهل بدعت «الیدین: دو دست» را به نعمت و قدرت تفسیر می‌کنند. گروهی از بدعتیان هم لفظ جلاله‌ی الله را در آیه‌ی: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴]. «الله با موسی سخن گفت»، با فتحه خوانده‌اند. یعنی الله^۱.

س ۲۲: رویگردانی از (تاویل کلامی)، به چه معناست؟

قرآن، کلام الله ﷻ است که به زبان عربی بسیار روشن و واضح، بر پیامبرش محمد ﷺ نازل نموده است. الله ﷻ ما را به پیروی از آن و فهم و

۱ - که در این صورت ترجمه آیه چنین می‌شود: موسی با الله متعال سخن گفت. مترجم.

عمل به مقتضای آن دستور داده است. اصل در لغت این است که آن (لغت) را، بر ظاهرش به کار گیریم.

لذا از نشانه‌های بارزِ روش سلفیت در استدلال، خصوصاً در مباحث عقیدتی، این است که به ظاهرِ نصوص عمل می‌کنند. و بر حسب استعمال عرب، معانی درست همان است که از ظاهرِ نصوص به ذهن متبادر می‌شود. بدین منظور سلفی‌ها به طور قطع هر گونه تغییرِ معنایی که از ظاهرِ نصوص گرفته می‌شود را، رد کرده و نمی‌پذیرند. بلکه معانی را خصوصاً در بحث اسماء و صفات الهی که در قرآن و سنت آمده است، بر اساس ظاهرِ نصوص به کار می‌بندند. در این زمینه گویند: نام‌ها و صفات الله ﷻ همان گونه که در قرآن کریم و سنت مطهر رسول ﷺ آمده است و لایق و سزاوار الله ﷻ است، بدون هیچ گونه شباهت و همگونی میان خالق و مخلوق، و بدون هیچ تحریف و تعطیل (ناکار آمد دانستن صفات و نام‌ها) ثابت می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. «چیزی مانند او نیست و اوست بسیار شنوا و بینا».

اما اعتقاد متکلمین در مورد ذات، اسماء و صفات الله ﷻ از خلال گفتار فلاسفه و متکلمین و روش و برنامه‌ی آنان، گرفته می‌شد. از این جا بود که قصدِ تأویل یا همان تفسیر نادرست نصوص شرعی را سرلوحه‌ی برنامه‌ی خویش نمودند. آنان معانی خلاف آنچه از ظاهرِ نصوص به ذهن می‌رسید، ارائه می‌کردند و مدعی بودند با این رویکرد الله ﷻ را منزّه و پاک می‌دارند. بر همین اساس بود که میان معتزله، اشعری‌ها، کلاییه، جهمیه، و باطنی‌های تندرو و... آشوب و اضطراب بسیار شدیدی رخ داد.^۱

۱- افراط‌گرایان و تندروهای جهمیه و شیعه از فرقه‌های امت اسلامی نیستند؛ بلکه کاملاً از آن بیرون‌اند. (یاسر برهامی).

س ۲۳: چرا روش متکلمین که با دلایل عقلی، نصوص شرعی را تأویل می‌کنند، باطل دانسته و رد می‌نمایید؟

تأویل آنان از چندین منظر باطل است؛ از جمله:

۱- تأویل این گونه که نصوص با گفتار متکلمین برابر آید، در حقیقت تحریفِ نصوص شرعی است.

۲- شرعاً جایز نیست با اصطلاحات کلامی که ساخته‌ی ذهن بشر است و احتمال درست و غلط بودن را دارد، با کلام الله عز و جل مخالفت نمود.

۳- در همسویی و موافقتی که آنان مدعی آن هستند، در حقیقت کاستن از ارزش قرآن و سنت در آن نهفته است. یعنی گویا قرآن و حدیث به تنهایی مستقل نیستند و تابع و پیرو دلایل عقلی متکلمین می‌باشند.

۴- مقدم دانستن ادلّه‌ی عقلی بر نقلی، یعنی برگرداندن مردم از فراگیری قرآن و سنت. یعنی تمام تلاش‌ها و همت‌ها به سوی ادلّه‌ی عقلی و علوم کلامی باید معطوف گردد. چرا که این ادلّه بر دلایل شرعی مقدم داشته شده است.

س ۲۴: این که می‌گویند: شریعت مطالبی می‌آورد که عقل‌ها را حیران می‌کند ولی جزو محالات نمی‌باشد، چیست؟

این که گویند عقل‌ها را حیران می‌کند، یعنی اندیشه بر آن احاطه پیدا نمی‌کند. و منظور از محالات یعنی آن چه عقلاً وجود و وقوع آن ناممکن باشد.

پس منظور سوال این است که شریعت گاه‌ها مسایل و اموری را طرح می‌کند، که عقل بشر از درک و احاطه‌ی علمی آن عاجز می‌ماند، لیکن از نظر عقلی وجود مسایل مربوطه از محالات نیست.

مثلاً: ایمان به فرشتگان و ویژگی‌های آنان، اصل آفرینش آن‌ها، وظایف و کارهای فرشتگان، تمام این موارد در زیر مجموعه‌ی ایمان به غیب است.

این مسئله از نصوص متواتر که در قرآن و سنت وارد است، فهمیده می‌شود. مورد فوق از مواردی است که عقل بشر از شناخت حقیقت آن حیران و سردرگم است؛ لیکن عقلا وجود آن از محالات نیست.

امروزه به یاری علم جدید به جایی رسیده‌ایم که می‌دانیم اطرافمان مخلوقات بسیار فراوانی مانند میکروب‌ها هستند که با چشم غیر مسلح قابل رؤیت نیستند و فقط با میکروسکوب می‌توان آن‌ها را مشاهده نمود. هم‌چنین هوا و اکسیژن قابل دیدن نیست. اما وجودش از آثار آشکارش در اطراف ما، ثابت است. برق قابل دیدن نیست ولی وجودش را از خلال تأثیری که در وسایل برقی اطرف خود مشاهده می‌کنیم، درک می‌نماییم.

س ۲۵: چرا سلفی‌ها پیوسته و مداوم از روش متکلمین رویگردانی می‌کنند؟

به چندین دلیل سلفی‌ها روش و نظریات عقلی اهل کلام را رد می‌کنند از جمله:

- ۱- در مورد امور دین و احکامش، در قرآن و سنت چنان غنا و ثورتی وجود دارد، که به غیر آن دو نیازی نیست. دین با پایان بعثت رسول صلی الله علیه و آله کامل شد. و هر آنچه امت در مسایل دینی بدان محتاج بوده است را، رسول صلی الله علیه و آله به صورت شفاف و کامل بیان داشته است. از این رو هر مسئله‌ای که در زمان رسول صلی الله علیه و آله جزو دین نبوده است، هیچ ارتباط و سنخیتی با دین ندارد.
- ۲- اصطلاحات متکلمین در کتاب الله و سنت نیامده است. استعمال این واژه‌ها باعث شکاف صفوف مسلمانان شد. درگیری‌ها و خصومت‌ها فراوان گشت و در پی آن به دلیل عدم همسویی و اتفاق بر مفاهیم و ترکیب این اصطلاحات، فرقه‌ها و گروه‌های زیادی نیز پدیدار گشت. اما بازگشت به قرآن و سنت در اختلافات، امت را از این بلا و مصیبت‌ها دور می‌دارد.

۳- عدم تواناییِ عمومِ مسلمین از تحقیق و بررسی در علوم عقلی و تسلط بر آن. در نقطه‌ی مقابل می‌بینیم اکثر مسلمان‌ها با سطوح مختلف ذهنی و استعدادهای متفاوت به راحتی قرآن و سنت را درک می‌کنند. چنان‌که الله ﷻ کتاب خویش را این‌گونه توصیف می‌نماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷]. «و قطعاً قرآن را برای ذکر (و پندآموزی) آسان کرده‌ایم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟».

۴- علم کلام نابود کننده‌ی تلاش‌ها و وقت‌هاست. و اگر این وقت و تلاش‌ها صرفِ فراگیری و تحقیق و پژوهش در قرآن و سنت می‌شد، بر متکلمین و دیگران بی‌نهایت مثمر ثمر بود.

۵- توضیح و بیانِ امور غیبی فقط در توان و حیطة‌ی کاریِ انبیاء و پیامبران می‌باشد و فقط آنانند که از جانب الله ﷻ مأمور ابلاغ دین‌اند. برای غوطه‌ور شدن در چنین موضوعاتی جایی برای متکلمین و اندیشه‌ی آنان نیست. چرا که امور غیبی با مجادله و مناظرات عقلی قابل درک نیست.

س ۲۶: آیا از سلف صالح در مذمت و نکوهش علم کلام و پرداختن به آن، اقوالی نقل شده است یا خیر؟

آری اقوال بسیار زیادی از سلف صالح در این زمینه نقل شده است؛ به عنوان نمونه:

شافعی رحمته می‌گوید: اگر بنده‌ی الله به هر آن‌چه الله ﷻ از آن نهی فرموده است، البته غیر از شرک، مرتکب شود، بهتر از آن است که در علم کلام نظر افکند.

هم‌چنین از وی نقل است که می‌گوید: حکم من در مورد متکلمین این است که با شاخه‌ی درخت خرما زده شوند و در میان قبایل و طوایف مختلف چرخانده شده و گفته شود: این است جزای آن که قرآن و سنت را

رها کرده و به علم کلام بپردازد.

امام احمد رحمته می‌گوید: هرگز شخصی که صاحب علم کلام است، رستگار نخواهد شد.

مالک رحمته گوید: هر کس دین را به واسطه‌ی علم کلام بیاموزد، زندیق خواهد شد.

از عبدالله بن مبارک رحمته نقل شده است که: فقها و اهل حدیث در تمام مناطق اتفاق نظر دارند که متکلمین، اهل بدعت و گمراهی هستند. و هرگز در زمره‌ی علما به حساب نمی‌آیند. اهل علم آنان‌اند که اهل حدیث و اهل فهم در روایات باشند. و نسبت به تخصص و قدرت، حفظ و تشخیص مسایل، بر یکدیگر برتری و رجحان دارند.

اوزاعی رحمته گفته است: بر فراگیری سنت صبور و شکیبا باش. در هر موردی که آن قوم (سلف صالح) توقف کردند تو هم بایست^۱. هر آنچه آنان گفتند، تو نیز همان را بگو. از هرچه دست کشیده‌اند تو هم دست بکش. سفیان ثوری رحمته چنین می‌گوید: پایبند سنت باشید و از سخن و کلام، در ذات الله بپرهیزید.

امام ذهبی رحمته گفته است: کم هستند افرادی که در علم کلام تحقیق و تلاش کرده باشند، مگر این که اجتهادشان باعث شده است که سخنی خلاف سنت بگویند. از این رو علمای سلف توجه به علم کلام را مورد نکوهش قرار داده‌اند. چرا که علم کلام زاییده‌ی علم فلاسفه و دهریه^۲ است.

۱- اظهار نظر نکن. بلکه مانند آنان سکوت کن. مترجم.

۲- دهریه: کسانی که به الله عز وجله اعتقاد ندارند و می‌گویند: ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا اللَّهُ﴾ [الجمعة: ۲۴]. فقط زمان است که ما را می‌میراند. مترجم.

ابن قتیبہ رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: ما را با علم کلام سر و کاری نیست. به نظر من بیشتر کسانی که هلاک شدند، فقط به خاطر علم کلام بوده است.^۱

بلکه از خودِ بزرگان متکلمین که در آخر عمر به این نتیجه رسیدند که علم کلام، ضایع کننده اوقات و کوشش است، سخنانی در نکوهش این علم آمده است. و اذعان داشته‌اند که پرداختن به علوم شرعی که همان قرآن و سنت است، بهتر، سالم‌تر، آگاهانه‌تر و ریشه‌دارتر است.

رازی می‌گوید: تمام روش‌ها و برنامه‌های فلسفی را بررسی کردم، ندیدم بیمار و ناتوانی را درمان کند و تشنه‌ای را سیراب گرداند. نزدیک‌ترین راه، راه قرآن را یافتیم.

او می‌گوید: هر کس مانند تجربه‌ی مرا تجربه کند، چیزی را که من فهمیدم خواهد فهمید.

هم‌چنین از او نقل قول شده است که: تمام روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی را امتحان کردم، ندیدم فایده‌ای از آن، هم‌پای فواید قرآن

۱- نقل قول علما در نکوهش رأی و علم کلام بسیار زیاد است. می‌توانید به شرح عقیده‌ی طحاوی اثر احمد شاکر و منهاج السنة النبویة، بیان موافقة صریح المعقول لصحیح المنقول، کتاب النبوات و الفتوی الطحاویة که همه تألیف ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ است مراجعه کنید.

و نیز به دو کتاب الصواعق المرسله علی الجهمیة و المعطله، و اجتماع جیوش الإسلامیة علی غزو المعطله و الجهمیة نوشته‌ی ابن قیم جوزی نگاهی بیندازید.

و تفسیر آیه‌ی: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴]. «آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل زده شده است». محمد / ۲۴. شنقیطی در أضواء البیان.

و کتاب صون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام، اثر حافظ سیوطی. روض الباسم فی الذب عن سنة أبی القاسم، به قلم ابن الوزير الیمانی ج ۱۶۸/۲، دارالسلفية بالقاهرة ۱۳۸۵هـ.

کریم باشد. زیرا قرآن تلاش می‌کند عظمت و جلال الاهی را به صورت کامل ارائه نماید و از ژرفنگری و ایراد معارضات و مسایل اختلافی باز می‌دارد. چرا که خوب می‌داند اندیشه و عقل بشری در این تنگناهای عمیق و در برنامه‌های حق، دچار اضمحلال شده و متلاشی می‌گردد.

ابو الوفاء بن عقیل به برخی از یاران خویش گفت: من به طور قطع و یقین می‌دانم که صحابه[ؓ] از دنیا رفتند و جوهر و عَرَض^۱ را نمی‌شناختند. حال اگر دوست داری همانند آنان باشی، پس باش. و اگر می‌پنداری که روش متکلمین از روش ابوبکر و عمر[ؓ] بهتر است، چه بد پنداشته‌ای. ولید بن کرایسی وقتی در سكرات مرگ بود، فرزندانش را این‌گونه وصیت نمود: آیا فکر می‌کنید کسی از من در علم کلام آگاه‌تر است؟ گفتند: خیر. گفت: وصیتی برایتان دارم می‌پذیرید؟ گفتند: آری. گفت: روش اهل حدیث را برگزینید که حق با آن‌هاست.

ابوالمعالی جوینی می‌گوید: مسلمانان و علوم آنان را سیاحت کردم و بر دریای بزرگ (علم کلام) سوار شدم، در آن‌چه از آن نهی کردند، غوطه‌ور شدم، آن‌هم برای طلب حق و فرار از تقلید؛ هم‌اکنون از تمام آن عقاید به سوی حق بازگشتم. دین پیرزنان را برگزینید. اگر الله^ﷻ مرا به لطف و کرم خویش ننوازد، بر دین پیرزنان می‌میرم و پایان عمرم با کلمه‌ی اخلاص خواهد بود. وای بر پسر جوینی!

۱- از اصطلاحات فلاسفه و متکلمین است. جوهر (یا ذات) آن است که خود، موجود است. و عَرَض (صفت یا ویژگی) آن است که به کمک جوهر پدیدار می‌گردد. مانند: زید سیاه.

* (زید، خودِ شخص و ذات می‌باشد. اما سیاهی که صفت است بر روی زید، نمودار می‌شود). مترجم.

و نیز گفته است: اگر آن چه بر من گذشت دوباره رخ دهد، به علم کلام نمی‌پردازم.

هم‌چنین می‌گوید: ای دوستان و یاران من! به علم کلام روی نیاورید. اگر می‌دانستم علم کلام مرا به این جا می‌رساند، هرگز بدان مشغول نمی‌شدم. غزالی می‌گوید: از بیشترین مردمی که غلو و زیاده روی می‌کنند، گروهی از اهل کلام هستند که عوام مسلمانان را کافر می‌خوانند. گمان کرده‌اند که هر کس علم کلام را همانند ما نداند و عقاید شرعی را با دلایلی که ما مقرر داشته‌ایم نشناسد، او کافر است. آنان اولاً رحمت الاهی را تنگ گرفته‌اند و دوماً بهشت را فقط منحصر به گروه اندکی از متکلمین می‌دانند.

س ۲۷: آیا هر نوع تأویل ادله‌ی شرعی، مطلقاً مردود است؟

هر گونه تأویل ادله‌ی شرعی قابل قبول نیست و البته مردود هم نیست. این مسئله نیاز به توضیح دارد:

مخالفت کردن با ادله‌ی ثابت شرعی در امور عقیده به وسیله‌ی ادله‌ی عقلی متکلمین، اما این که سعی شود تا دلایل شرعی تأویل شده و مطیع و پیرو دلیل عقلی گردد، باطل و غیر قابل قبول است. بلکه مقدم نمودن ادله‌ی شرعی بر عقلی واجب است.

اما وقتی دو دلیل شرعی که ظاهراً در دلالت با هم تعارض دارند، و امکان جمع میان آن دو وجود ندارد، می‌توان با دلیل شرعی دیگری با آن مقابله کرد. در این زمان تأویل، روشی از روش‌های جمع میان دو دلیل است. از این ور می‌گوییم می‌گوییم جمع میان دو دلیل، تا که مبدا یکی از دلایل را انکار کرده و یا باطل بدانیم. البته دلیل مذکور که به آن استناد می‌شود باید صحیح و ثابت باشد.

با این توضیح، تأویل که عبارت است از برگرداندن دلیل شرعی از معنای ظاهر به معنایی دیگر، آن هم بنا بر دلیل شرعی دیگری که احتمال معنای

در آن وجود دارد، خود بر چند نوع است:

۱- تأویل مورد قبول: دلیلی که معنای ظاهری نص را عوض کرده و معنای احتمالی دیگری را می‌رساند، خود صحیح و ثابت است و دارای شروطی می‌باشد:

- ۱- این که لفظ در لغت عربی به معنای مجاز هم استعمال شود.
 - ب- دلیل صحیحی بر این مسئله دلالت داشته باشد.
 - ج- دلیل ارائه شده معارض و مخالفی نداشته باشد.
 - د- اگر مسئله‌ی مورد نظر از مسایل اعتقادی باشد، صد در صد دلیل باید صراحتاً از قرآن و سنت موجود باشد^۱.
- ۲- تأویل مردود: دلیلی که معنای ظاهری نص را عوض می‌کند، ضعیف است و به آن استناد نمی‌شود؛ یا قدرت مقابله و مخالفت با دلیل اول شرعی را که صحیح است، ندارد.
- ۳- تأویل باطل: دلیلی که معنای ظاهر نص را عوض می‌کند، اصلاً دلیل شرعی محسوب نمی‌شود تا بتوان با آن با دلیل شرعی اول که صحیح است مقابله و مخالفت نمود.

س ۲۸: یک بار دیگر می‌پرسیم: شناخت قواعدِ روش یا رویکرد سلفی چه اهمیتی دارد؟

قواعد و اصول روش سلفی دربرگیرنده موارد زیر است:

- ۱- استدلال به قرآن و سنت.
- ۲- مقدم داشتن نقل بر عقل.
- ۳- رویگردانی از تأویل کلامی.
- ۴- پایبندی به فهم صحابه رضی الله عنهم در فراگیری قرآن و سنت.

۱- به الرسالة المدنیة اثر شیخ الاسلام ابن تیمیة مراجعه شود.

این قواعد وجه تمایز میان رویکرد سلفی و روش متکلمین است. روش سلفی فقط و فقط به دلایل شرعی تمسک می‌جوید نه چیزی دیگر. و اساس ادله‌ی شرعی کتاب الله و سنت است. و نیز آن‌چه از کتاب الله و سنت گرفته می‌شود مانند: اجماع، قیاس و قواعد استنباط شده از قرآن و حدیث. احکام شرعی، تنها خطاب الله ﷺ است که با آن به بندگان تکلیف و مسئولیت می‌دهد. حال اگر کسی بخواهد با رأی یا سخن یا دلیلی که می‌پندارد آن دلیل، عقلی است و با خطاب شریعت مخالفت نماید، دلیل نقلی شنیداری که کتاب الله و سنت است، بر آن رأی یا قول مخالف و معارض مقدم می‌شود. فهم صحابه رضی الله عنهم در دین، خصوصاً در بحث عقایدش که بر آن اجماع نموده‌اند، به عنوان حجت دینی محسوب می‌شود و هیچ مسلمانی را نسزد که با آن مخالفت نموده و آن را رد نماید. از این رو روش سلفی هرگز قبول نخواهد کرد که به دعوی تأویل، دلیل نقلی را تابع دلیل عقلی نماییم تا قرآن و سنت با دلیل عقلی اشخاص موافق و برابر آید.

با تحقیق و بررسی و ریزبینی اثبات خواهد شد که هرگز دلیل نقلی صحیح با دلیل عقلی صریح در تعارض نیست. گر چه بر اثر توهم برخی اندیشه‌ها که به نکات ریز قرآن و سنت احاطه‌ی علمی ندارند، تعارضی پنداشته شود، یا گمان شود که دلالت قطعی و یقینی وجود دارد که با کتاب الله و حدیث اختلاف دارد. حال آن‌که اصلاً و ابداً چنین چیزی امکان ندارد.

س ۲۹: به طور خلاصه روش سلف صالح در اثبات اسماء و صفات الاهی، چگونه است؟

سلف صالح هر اسم و صفتی که الله ﷻ خود را در قرآن کریم با آن توصیف نموده است، یا رسول صلی الله علیه و آله در سنت ثابت و صحیح، با آن اسم‌ها و صفات الله صلی الله علیه و آله را وصف نموده است، قبول دارند و آن را ثابت می‌دارند و آن‌ها

را بر معانی ظاهری‌اش ترجمه کرده و به مقتضای آن به گونه‌ای که لایق و شایسته‌ی جلال و کمال الاهی است، ایمان دارند. هرگز اسم و صفتی را تحریف و تعطیل، نمی‌کنند. برای آن هم‌نوع و شبیهی قابل نیستند و تأویل ننموده و کیفیت و چگونگی هم بیان نمی‌کنند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در عقیده‌ی واسطیه مذهب سلف صالح را این گونه بیان می‌کند: آنان (سلف) هر آن‌چه الله متعال با آن خود را توصیف نموده است را، نفی نمی‌کنند. سخن و معنایش را از جای اصلی‌اش تغییر نمی‌دهند. در نام‌ها و صفات الاهی به الحاد و کژی مبتلا نمی‌شوند. کیفیت و چگونگی بیان نکرده و صفات الاهی را به صفات مخلوق، همانند نمی‌کنند. زیرا الله سبحانه هم‌نام، هم کفو و انبازی ندارد. هرگز نمی‌توان او را با خلقش مقایسه نمود؛ چرا که او تعالی به خود و دیگران، از همه آگاه‌تر است. از مخلوقش راست‌گوتر و نیک‌سخن‌تر است. و بعد از الله فرستادگان راستگو و تصدیق شده‌اش از همه راست‌گوتر و نیک‌سخن‌تر هستند؛ بر خلاف آنان که ناآگاهانه علیه الله سبحانه سخنانی می‌گویند. از این روست که الله سبحانه می‌فرماید: ﴿سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ ﴿۱۸۲﴾ وَ سَلٰمٌ عَلٰی الْمُرْسَلِيْنَ ﴿۱۸۳﴾ وَأَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۸۴﴾ [الصافات: ۱۸۰-۱۸۲]. «(پروردگارت که دارای عزت است از آن‌چه او را به آن توصیف می‌کنند، منزّه است. و سلام بر پیامبران. و همه ستایش‌ها ویژه الله است که پروردگار جهانیان است.» الله سبحانه خود را از آن‌چه مخالفین پیامبران او را توصیف کرده‌اند، پاک و مبرّا دانسته است. و بر پیامبران به خاطر درست بودن سخنانشان که الله متعال را از عیب و نقص پاک می‌دانستند، سلام فرستاده است. و خود الله سبحانه در توصیف نام‌ها و صفات خویش میان نفی و اثبات جمع نموده است. اهل سنت و جماعت از دستورات پیامبران علیهم الصلاة والسلام، عدول و تجاوز نمی‌کنند. چرا که

فرمان آن‌ها همان راه راست یا صراط مستقیم است. راه راست کسانی که الله ﷻ به آنان نعمت داد. راو پیامبران، راستگویان، شهدا و نیکوکاران.

س ۳۰: آیا تفویض (سپردن معنا به الله) در اسم‌ها و صفات الهی، از روش سلف است؟

سلف صالح مَفْوُضَه نیستند و در بحث اسماء و صفات، معنا را به الله تفویض نمی‌کنند. چون مَفْوُضَه معنی اسم‌ها و صفات را به الله ﷻ تفویض کرده و می‌گویند: ما معنای آن را نمی‌دانیم. یعنی معتقدند نام‌ها و صفات الهی دارای معنایی نیستند که بتوان آن را فهمید. مثلاً (می‌گویند) اسم (سمیع: بسیار شنوا) برای الله، دلالت بر صفت شنوایی او نمی‌کند. همین‌طور اسم (بصیر: بسیار بینا) بر صفت بینایی الله ﷻ دلالت ندارد!! در دیگر صفات هم به همین ترتیب. در نتیجه بر مبنای اعتقاد مَفْوُضَه، ذکر این نام‌ها برای الله متعال هیچ معنایی را در پی ندارد. این اسم‌ها در نزدشان به منزله‌ی کلام غیر عربی و بی‌معناست که در پایان منجر به تعطیل و ناکارآمد بودن اسم و صفات می‌شود. چنان که قبلاً گفتیم، سلف صالح برای اسم‌ها و صفات، معنایی که از ظاهر آن‌ها به ذهن متبادر می‌شود، قایل هستند. لیکن برای نام‌ها و صفات کیفیت بیان نمی‌کنند. معتقدند جز الله ﷻ کسی دیگر کیفیت آن‌ها را نمی‌داند. معنا به راحتی از لغت فهمیده می‌شود و شناخته شده است؛ ولی کیفیت بر ما پوشیده است.

به تعبیری دقیق‌تر: سلف در بحث اسماء و صفات معنا را تفویض نمی‌کنند؛ بلکه کیفیت آن را به الله ﷻ می‌سپارند و در این مورد سخن نمی‌گویند. پس تفویض کیفیت، مذهب و روش سلف صالح است نه تفویض معنا. چرا که تفویض معنا در آخر منجر به تعطیل و ابطال اسماء و صفات الهی می‌گردد.

علامه خلیل محمد هراس رحمته در مورد تفویض در بحث اسماء و صفات می‌گوید: اعتقاد به این‌که تفویض در معنای اسماء و صفات، روش سلف است، باوری نادرست و اشتباه است. چنان‌که متأخرین اشعری و دیگران بر این باورند. چرا که سلف معنا را تفویض نمی‌کنند و کلامی که معنایش را ندانند، نمی‌خواندند. بلکه معانیِ نصوص را از قرآن و سنت می‌فهمیدند و آن را برای الله عزوجل ثابت می‌دانستند؛ سپس حقیقت و کیفیت صفات را به الله عزوجل واگذار می‌کردند. مثلاً وقتی از امام احمد رحمته در مورد قرار گرفتن الله متعال بر عرش سوال شد، چنین پاسخ داد: استواء معلوم است و کیفیت مجهول و ناپیدا.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ [ص: ۱۲۹]. «[این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند». این آیه هرگز در اندیشیدن و تدبّر، بین آیات متشابه و غیر متشابه استثنا قایل نشده است.

۳۱: منظور از کیفیت در اسماء و صفات چیست؟

کیفیت یعنی حقیقت و گنه یک چیز. عرب‌ها گویند: کَيفَ الشَّيْءِ، یعنی برای آن چیز کیفیت مشخصی بیان داشت.

فرق میان کیفیت و تمثیل این است که کیفیت یعنی معتقد باشد صفت الله متعال داری فلان کیفیت و چگونگی است، ولی تمثیل، یعنی صفات باری تعالی همانند صفات مخلوقات است.

منظور سلف از نفی کیفیت نه بدین معناست که مطلقاً صفات را بدون کیفیت بدانند! چرا که چنین اعتقادی برابر با تعطیل و باطل نمودن صفات است. زیرا هر چیزی که موجود باشد بدون استثنا باید دارای کیفیت خاصّ به خود باشد. صفات الله متعال هم کیفیتی دارد؛ لیکن عقلِ قاصر ما توان

درک آن را ندارد. چگونه سزد که مخلوق بر خالق احاطه یابد در حالی که
 الله ﷻ می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].
 «هیچ چیز همانند او نیست و او بسیار شنوا و بی‌نهایت بیناست». و می‌فرماید:
 ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵]. «آیا برایش هم‌نامی (هم‌تایی) می‌شناسی». لذا
 منظور از نفی کیفیت، اعلانِ عدم آگاهی ما از کیفیت است. زیرا جز خودِ
 الله ﷻ کسی کیفیت ذات و صفات او را نمی‌داند.

اصلاً شایسته نیست بگوییم: سلفِ صالح صفات را بدون کیفیت ثابت
 می‌دانند. بلکه ایشان صفات را با کیفیتی که فقط الله متعال از چگونگی و
 گنه آن آگاه است، ثابت می‌دانند. لذا عقیده‌ی آن‌ها اثباتِ صفات، بدون بیان
 کیفیت است. یعنی آنان ایمان دارند که صفات دارای کیفیتی است که لایق
 الله سبحانه و تعالی است و جز الله ﷻ کسی کیفیتش را نمی‌داند و ما هرگز
 با اندیشه و عقل خود برای صفات، کیفیت بیان نمی‌کنیم.

و این توضیح چنان‌که واضح و معلوم است، جمع کردن میان اثباتِ
 صفات برای الله متعال و میان نفی تشبیه و تمثیل از او و پاک و مبرا
 دانستش از عیب و نقص است.

س ۳۲: منظور از تعطیل صفات چیست؟

تعطیل از عطل به معنای ترک کردن، خالی کردن و فارغ دانستن،
 مشتق شده است. مانند این آیه‌ی قرآن: ﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ﴾ [الحج:
 ۴۵]. «و چاه‌های متروکه و قصرهای برافراشته». چاه‌هایی که صاحبانشان آن‌ها
 را رها کرده و متروک گذاشته‌اند.

در بحث عقیده تعطیل به معنای نفی صفات الاهی و ثابت ندانستن آن
 برای الله ﷻ می‌باشد.

اعتقاد به تعطیلِ اسماء و صفاتِ الاهی، مذهبِ جهمیه و معتزله است.

س ۳۳: تشبیه و تمثیل به چه معناست؟

تشبیه و تمثیل دو اصطلاح اند که به یک معنا به کار می‌روند. و در بحث اسماء و صفات تشبیه، یعنی خالق را به مخلوق تشبیه کردن و تمثیل یعنی، صفات خالق را همانند صفات مخلوق دانستن.

تشبیه بر دو بخش است:

نخست: تشبیه خالق به مخلوق. مانند نصارا که عیسی پسر مریم علیهما السلام را به الله ﷻ تشبیه می‌کنند. و همانند یهود که عزیر را شبیه الله ﷻ می‌دانستند. یا به مانند مشرکین که الله ﷻ را به بت‌های خود تشبیه می‌کردند. الله تعالی بسی بزرگوارتر از آن است که آنان می‌گویند.

دوم: تشبیه الله ﷻ به مخلوقش. می‌گویند: صورتی همانند مخلوقات دارد و دستش بسان دست مخلوقش می‌باشد. و همچون مخلوقش می‌شنود. و به مانند این اعتقادات. الله ﷻ بسیار بزرگوارتر از آن است که آنان می‌گویند.

س ۳۴: چه دلیلی وجود دارد که گواه بر فضل صحابه ش باشد و اثبات کند آنان دین را از آیندگان بهتر فهمیده‌اند؟

در قرآن و سنت و اقوال صالح ادله‌ی فراوانی در این زمینه موجود است:

۱- آیه‌ی: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ أُهْتَدُوا﴾ [البقرة: ۱۳۷].
«پس اگر آنان به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت شده‌اند».

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳]. «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید».

اولین گروه و شایسته‌ترین افرادی که با این آیات مورد خطاب قرار گرفتند، صحابه‌ی پیامبر ﷺ بودند. الله متعال فرمود: ﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، الله از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ».

رضایت الله تعالی از مهاجرین و انصار ﷺ گواهی وی بر برتر بودن آن‌ها از دیگران است.

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَّلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ [الحديد: ۱۰]. «کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند، [با دیگران] یکسان نیستند. آنان در درجه بزرگتر از کسانی‌اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند. و الله به هر کدام وعده‌ی نیکو داده است».

وعده‌ی به حُسنی که همان بهشت است اشاره‌ای واضح و روشن بر فضیلت آنان است.

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [۸] وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [۹] وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰۸﴾ [الحشر: ۸-۱۰]. «این غنایم، نخست: اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند: خواستار فضل الله و خشنودی [او] می‌باشند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. اینان همان مردم درست کردارند* و کسانی که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند دوست دارند، و در سینه‌های خود نیاز و چشم‌داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است نمی‌یابند، و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته‌اند، اینان همان رستگارانند* و نیز کسانی که بعد از آنان آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی».

الله ﷻ شهادت می‌دهد که مهاجرین صداقت دارند و انصار رستگار و کامیاب‌اند. آیات در این زمینه بسیار است.

۲- احادیثی که دلالت بر فضیلت صحابه دارد:

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي»: «بهترین مردم، مردمان (مسلمان و مؤمن) قرن من هستند»^۱.

حدیث مرفوع دیگری بدین مضمون آمده است: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي»:

«بهترین شما مردم (مسلمان) قرن من هستند»^۲. و نیز: «الْقَرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ»: «قرنی که من در آنم»^۳.

۱- بخاری و مسلم.

۲- مسلم.

۳- مسلم.

در روایت مرفوع دیگری می‌خوانیم: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»: «اصحاب مرا دشنام ندهید. زیرا اگر یکی از شما به اندازه ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدی^۱ که اصحاب من انفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند»^۲.

در روایت مسلم به صورت مرفوع آمده است: «وَأَصْحَابِي أُمَّةٌ لِأُمَّتِي؛ فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَنَّى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»: «و اصحابم پاسداران امت من هستند. وقتی رفتند، آن چه وعده شده بر امتم خواهد آمد».

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالْأَوَّاجِدِ»: «بر شما باد سنت من و خلفای راشدین؛ مصرانه به آن پایبند باشید».

و فرموده‌اند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ، وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَتَّبِعُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ»: «هر پیامبری که الله ﷻ قبل از من برای امتی مبعوث کرده است، در بین امتش، دوستان و یارانی نزدیک و مخلص داشته است که سنت و رفتار او را در پیش می‌گرفتند و به اوامر و سنت‌های او اقتدا می‌کردند، و سپس کسانی بعد از آنان جانشینشان می‌شدند که به گفته‌ی خود عمل نمی‌کردند و کاری می‌کردند که به آن امر نشده بودند، هر کس با دست با

۱- مد، پیمانه ای است که برخی آن را به اندازه ی پُری دوکف دست دانسته اند که تقریباً ۵۴۴ گرم می‌شود.

۲- بخاری و مسلم.

آن‌ها جهاد و مبارزه کند، مؤمن و هر کس با زبانش با آنها کارزار کند، مؤمن و هر کس در دل خود با آن‌ها مخالفت کند، مؤمن است؛ و بعد از مخالفت قلبی حتی به اندازه دانه‌ی خردلی (ذره‌ای) ایمان وجود ندارد»^۱.

پیامبر بزرگوار ﷺ در مورد فرقه‌ی نجات یافته می‌فرماید: «ما أنا علیهِ وأصحابی»: «آن‌چه من و اصحابم به آن معتقدیم»^۲.

۳- چند نمونه از اقوال سلف در این مورد:

سخن ابن مسعود رضی الله عنه: «إن الله نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد خير قلوب العباد فاصطفاه لنفسه، وابتعثه برسالته، ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد ﷺ فوجد قلوب أصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه، يقاتلون على دينه، فما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، وما رأوه سيئاً فهو عند الله سيئ»: «الله ﷻ به قلب‌های بندگان نگریست؛ قلب محمد ﷺ را از دل همه‌ی بندگان بهتر یافت و او را برای خویش برگزید و به رسالت خود مبعوثش نمود. سپس بعد از قلب محمد ﷺ به دل دیگر بندگان نظر افکند و قلوب اصحاب او را بهترین قلب‌ها یافت و آنان را وزرای نبی خود نمود که برای (دفاع) از دینش کارزار می‌کنند. لذا آن‌چه را مسلمانان نیک پندارند نزد الله ﷻ نیک است و آن‌چه را بد و ناپسند بدانند، نزد الله ﷻ هم ناپسند و بد است»^۳.

۱- مسلم.

۲- این روایت حسن است.

۳- احمد، طیالسی در مُسند خود، ابن الأعرابی در کتاب معجم خویش. موقوفاً صحیح است. به سلسله احادیث ضعیف و موضوع شماره ۵۳۳ نوشته‌ی شیخ آل‌بانی رحمته الله علیه نگاه کن.

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: (كان أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله خيرُ هذه الأمةِ قلوباً، وأعمقهم علماً، وأقلهم تكلفاً، اختارهم الله صلی الله علیه و آله لصحبة نبيه ونقل دينه): (بهترین قلب‌های این امت، عالم‌ترین و کم‌تکلف‌ترین ایشان، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. الله صلی الله علیه و آله آن‌ها را برای همنشینِ نبی خویش و رساندن دینش برگزید).

س ۳۵: پایبندی به فهمِ سلفِ صالح به چه معناست؟

روش سلفی برپا دارنده‌ی قرآن و سنت بر مبنای فهم صحابه رضی الله عنهم، تابعین، تبع تابعین و کسانی که به نیکی از ایشان پیروی کرده‌اند، می‌باشند. سلفی‌ها فهم و برداشت این افراد از قرآن و سنت را بر فهم و برداشت هر کس دیگر مقدم می‌دارند. خصوصاً در بحث عقاید و آن‌چه بر آن اجماع دارند.

پس صحابه رضی الله عنهم در مسایل عقیده بر یک باور و اعتقاد بوده‌اند. هیچ اختلافی از ایشان نقل نشده است. لذا از منظر اهل سنت و جماعت خروج از باور و اعتقاد صحابه رضی الله عنهم مورد قبول نیست. و اجماع صحابه رضی الله عنهم حجت است. سزاوارترین چیزی که به آن استناد می‌شود اجماع آنان در مسایل توحید و اصول دین است. از این رو سلفی‌ها علیه مخالفین خود به اعتقاد و باور صحابه رضی الله عنهم استناد می‌کنند.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن‌چه باید امتش بعد از وی در هنگام اختلافات بر آن عقیده باشند را تذکر داده و یادآوری کرده است: ایشان می‌فرماید: «وَأَنَّ مَنْ يَعِشَ مِنْكُمْ فَسِيرِيْ اِخْتِلَافًا كَثِيْرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِيْ وَسُنَّةِ اِخْلَافَاءِ

۱- پس هر عقیده و عملی که صحابه رضی الله عنهم و اهل علم بعد از ایشان بر آن اجماع داشته‌اند، برای هیچ کس شایسته نیست که با آن مخالفت نماید. هر کس که می‌خواهد باشد.

المَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالْوَجْدِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ»: «هر کدام از شما که زنده بماند، به زودی اختلافات زیادی خواهد دید، بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین راه یافته پیروی کنید؛ بر آن پایبند باشید و آن را با دندان‌هایتان محکم بگیرید (کنایه از پایبندی محکم است) و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید»^۱.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»: «هر کس در این امر (دین) ما نوآوری کند که در آن نباشد، کارش مردود است»^۲. و یکی از ویژگی‌های گروه نجات یافته را این‌گونه بیان می‌دارند: آنان بر همان اعتقادی هستند که من و اصحابم ﷺ بر آنیم.

س ۳۶: اهداف دعوت سلفیت کدام است؟ روش دعوت، برای تحقق این اهداف کدام است؟

روش دعوت سلفیت در امور زیر خلاصه می‌شود:

نخست: دعوت به ایمان با تمام معانی و ارکانش: از شناخت الله ﷻ با اسماء و صفاتش گرفته تا عبادتِ الله با این نام و صفتها، توحید ربوبیت و الوهیت، کفر به طاغوت، جنگ با تمام صورت‌های قدیم و جدید شرک، از قبیل شرک قبور و خرافات، شرکِ حاکمیت، ولاء، براء و غیره. همچنین ایمان به فرشتگان، کتاب‌ها، پیامبران، روز قیامت، قضا و قدر، جریانات اعتقادی در مورد صحابه ﷺ، مسایل کفر و ایمان، اجرایی کردن سنت و مبارزه با بدعت، اثبات روش‌های استدلال و محقق نمودن پاکی در عبادات،

۱- ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان در صحیحش. و شیخ آلبنانی رحمته آن را صحیح دانسته است.

۲- متفق علیه.

اخلاق و معاملات و تعامل، حرکت در مسیر دعوت، برپا داشتن دین، بلند نمودن کلمه‌ی الله بر فراز زمین. تمام این موارد به صورت کلی یا تفصیلی باید طبق روش اهل سنت و جماعت باشد.

ما بر این باوریم که دعوت به ایمان با این مفهوم جامع، اصل دعوت پیامبران علیهم‌السلام بوده است. این روش، روش رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صحابه‌ی بزرگوار وی رضی‌الله‌عنهم بوده است. این رویکرد، مهمترین اولویت در عمل است. اولویت و اولین واجبی که هیچ‌جا بدویش محقق نخواهد شد.

واجب و ضروری است تا به هر روش ممکن، به سوی این برنامه و رویکرد دعوت داد و مردم را از طریق وسایل عمومی مانند سخنرانی، حلقه‌های درس عمومی، کتاب، انتشارات عمومی و کاروان‌ها و گروه‌های دعوت، طبق روش سلفی تربیت نمود. و نیز توسط وسایل خاص همانند تدریس خصوصی، مراکز علمی، گروه‌های تعلیم و تربیت و غیره به این مهم پرداخت.

دوم: ایجاد گروهی مؤمن: باید گروهی مؤمن و پایبند و ملتزم به اسلام تشکیل گردد تا به این روش عمل کنند. برای برپا داشتن فرض‌های کفایی که فعلاً به آن عمل نمی‌شود، عزم را جزم کنند و تمام توان خود را در این راستا به کار گیرند. و در عین حال تلاش نمایند، اسباب قدرت که هم اکنون آن را در اختیار نداریم، فراهم شده و آن را به دست آوریم. به این دلیل که خیر را دوست داریم و بر آن اشتیاق داریم و برای نصیحت و خیرخواهی مسلمانان و توجه به امور آنان. ما معتقدیم تشکیل این کارگروه مؤمن بر روش اهل سنت و جماعت و تشکیل آن‌چه که دیگر افراد اهل سنت بر آن اتفاق نموده و در گرد آن جمع می‌شوند، از اهم واجبات و اولویت‌ها است.

این گروه تلاش می‌کند تا اولاً افرادش واجبات عقیدتی، عبادی، رفتار و منش، و برخورد، تعامل و اخلاق، که بر هر کدامشان به صورت خاص لازم

آمده را انجام دهند و از محرمات دست بکشند؛ چنان‌که به صورت منظم و با برنامه پایبند به همکاری و تعاون بر وظایف و فرایضی هستند که تمام جامعه و امت با آن مورد خطاب قرار گرفته‌اند. مثلاً اموری همانند تعلیم و تعلم. **اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲]. «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان بترسند؟».

علم در دعوت ما، منزلتی خاص و اهمیتی بس بزرگ دارد. زیرا این روش، با علم بر پا داشته می‌شود و در نبود آن، هویت و انتسابش به سلف صالح را گم کرده و از دست می‌دهد. لازم است جهاد علمی در تمام سطوح برپا گردد. برای کودکان و بزرگسان، مردان و زنان و سایر اقشار جامعه. درست همانند دقت و بازبینی و دعوت. **اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]. «و باید از میان شما، گروهی، به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند».

البته حتماً باید در این باب، بنا بر دستور و قواعد شریعت، مصالح و مفاسد را مراعات نمود. باید به واجبات اجتماعی از قبیل مرتفع نمودن نیاز فقرا و تنگدستان و مراعات ایتمام، توجه نمود. هم‌چنین بر تشویق توانگران بر پرداخت زکات و صدقات و کمک کردن آنان در پرداخت زکات و صدقات بر مبنای آموزه‌های قرآن و سنت، عیادت بیماران و فراخواندن آنان به سوی الله، زنده کردن روابط برادرانه میان مسلمانان، از قبیل شرکت در تشییع جنازه‌ها، همدردی با مصیبت زدگان، به دعوت دیگران جواب دادن، تبریک

گفتن شادیهها و مراسم خوشی به هم‌نوعان، و دیگر موارد. باید تلاش نمود نظامی اقتصادی اسلامی ایجاد گردد و بدین وسیله بتوان مردم را از ربا و پیامدهای آن و دیگر معاملات حرام دور کرد.

چاره‌ای نیست جز این که با ارجاع مردم به علما، در کالبد امت روح تجمع‌گرایی را دمید و آنان را از پراکندگی و تشتت بازداشت. هم‌چنین هر گاه شرایط و لوازم جهاد مهیا شد، جهاد فی سبیل الله را بر پا داشت. و هنگام عدم توانایی برای جهاد، باید تلاش نمود تا اسباب آن فراهم گردد. باید به مردم آموزاند تا در نزاع‌ها و درگیری‌های خویش قضاوت و حکم را به شریعت بسپارند. آن‌هم با رجوع به علمایی که واجب است در هر نقطه از جهان یافت شده و در دسترس باشند تا بر اساس قرآن و سنت و دور از قوانین وضعی و قراردادی طاغوتی، موارد اختلافی را حل و فصل کنند. تمام این موارد و موارد مشابه از قبیل برپایی جمعه و جماعات و عیدها از فرض‌های کفایی هستند. مسلمانان اگر در برپایی خیر و تقوی چنان که الله ﷻ آنان را امر می‌کند: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۲]. «و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید»، تجمع کرده و با هم همکاری نمایند، یاذن الله_ خواهند توانست بدون هیچ مفسده و ضرری چندین و چند برابر آنچه هم‌اکنون بر پا داشته اند را، به نمایش بگذارند. و تناسب این که حق را بر پا دارند الله متعال آنان را قدرت خواهد داد تا به کارهایی که از انجامش عاجز مانده‌اند، جامه‌ی عمل ببوشانند. چرا که هر طاعتی سبب طاعاتی دیگر خواهد شد.

سوم: برپایی دولت اسلام: اما در این که نهایتاً دولت اسلامی چگونه بر پا خواهد شد، باید گفت: ما هرگز یک جریان معین و مشخص (حکومت اسلامی) را بر الله متعال لازم و حتمی نمی‌کنیم. و نمی‌گوییم جز تشکیل

حکومت اسلامی هیچ راه دیگری نیست. بلکه الله ﷻ از داستان پیامبران و فرستادگانش داستان پیامبری را تعریف می‌کند که با دعوت حکیمانه و بیان وی تمام قومش ایمان آورده‌اند. مثلاً: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾ فَأَمَانُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴿١٤٨﴾﴾ [الصافات: ۱۴۷-۱۴۸]. «و او را به سوی یکصد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم. پس ایمان آوردند در نتیجه آنان را تا پایان عمرشان بهره مند کردیم». با هلاک دشمنان پیامبران به عذابی کوبنده از جانب خویش، یا به دست فرستادگان و پیروان آنان، برخی از پیامبران خویش را یاری نمود. الله ﷻ این امور را در سیرت رسول الله ﷺ هم قرار داد. دروزه‌ای مدینه را به وسیله‌ی قرآن بر او گشود. همچنین بحرین، یمن و بخش عظیمی از جزیره‌ی العرب را به دست ایشان فتح نمود. چنان‌که مکه را به زور سرنیزه بر پیامبر گشود. و نیز عراق و نقاط دوردست‌تر، شام و مصر و ... را بر یاران رسول الله ﷺ با سرنیزه فتح کرد. تحت هر شرایطی حمد و ستایش مخصوص الله متعال است. قدرت یافتن در زمین منتهی‌ست از جانب الله. و وعده کرده است که هدف از قدرت دادن به مسلمانان در زمین فقط برای این است که، فرد و جامعه عبودیت را برای الله ﷻ قرار دهند. در این راستا استفاده از اسبابی که مقدور و در توان است هم واجب و ضروری است. لیکن پیروزی از جانب الله متعال است نه اسباب. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا أَلَمْ يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ۵۵]. «الله به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این

سرزمین جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید؛ آنانند که نافرمانند». و فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿۱۰۶﴾ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿۱۰۷﴾﴾ [الأنبياء: ۱۰۵-۱۰۶]. «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. بی تردید در این، برای مردم عبادت پیشه کفایت است».

پنهان و پوشیده نیست که واقعیت و حقیقت کنونی ما پیوسته و مدام کوچک‌تر از آن است که آرزویش را داریم. و وضعیت ما بسی دورتر از آن چیزی است که باید باشیم. اما نصیحت و پند دادن واجب است. آرزو داریم که همگی بر راه راست باشیم نه خارج از مسیر؛ هر چند حرکتمان آهسته و آرام باشد.

س ۳۷: چرا سلفی‌ها در دعوت به سوی الله ﷻ، توحید را بر همه چیز مقدم می‌دارند؟

توحید و یکتاپرستی حق الله ﷻ بر بندگان است. چنان که رسول الله ﷺ به معاذ بن جبل می‌فرماید: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»: «حق الله بر بندگانش این است که او را بپرستند و هیچ گونه شرکی به او نکنند». هر کس مرتکب شرک شود، تمام اعمالش نابود خواهد گشت و آشکارا دچار زیان و ضرر گشته است. الله ﷻ فرموده است: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۱۰۵﴾﴾ [الزمر: ۶۵]. «و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد».

شُرک بسان دیگر گناهان نیست. هرگز بخشیده نخواهد شد. الله ﷻ فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «مسلماً الله، این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که خواهد می‌بخشاید».

بر این اساس توحید، اولین مهمی است که باید از آن آغازید. سنت و رویکرد پیامبران ﷺ با قومشان هم، همین بوده است. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]. «و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم که «الله را پرستید و از طاغوت بپرهیزید»».

و این کلام الهی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵]. «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس مرا پرستید».

هنگامی که رسول ﷺ علی ﷺ را به خیبر فرستاد، به وی دستور داد، ابتدای امر خیبریان را به یکتاپرستی فراخواند. هم‌چنین زمانی که معاذ بن جبل ﷺ را به یمن فرستاد همین دستور را به وی داد.

اگر امروزه کسی به وضعیت مسلمانان بنگرد، در خواهد یافت که نسبت به بسیاری از معانی یکتاپرستی و احکام توحید ناآگاه‌اند. برخی از آنان عبادات را برای غیرالله انجام می‌دهند و اعتقادات فرقه‌های گمراه را بر می‌گزینند. و حرکتهای باطل را همراهی می‌کنند. باید تلاش فراوان نمود تا مفاهیم صحیح را به مردم آموزش داده و به شبهات پاسخگو بود و باطل بودن هر دعوتی که مخالف دین اسلام باشد را برای مردم اثبات و معرفی نمود.

س ۳۸: حکم خواندن (کمک طلبیدن از) غیر الله چیست؟

فرخواندن غیر الله شرک و حرام است. گر چه صاحبش بر آن اسم تبرک، شفاعت و یا بزرگداشت صالحین بگذارد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿۵﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۶﴾﴾ [الأحقاف: ۵-۶]. «و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای الله کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد، و آن‌ها از دعایشان بی‌خبرند؟ و هنگامی که مردم را گرد آورند با آنان دشمن باشند و پرستش آنان را انکار می‌کنند».

و آیه‌ی: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾﴾ ان تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴]. «و کسانی را که به جای او می‌پرستیدید، مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند. اگر آن‌ها را بخوانید، خواندنتان را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، پاسختان را نمی‌دهند، و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند؛ و هیچ کس مانند (الله) بسیار آگاه تو را خبردار نمی‌کند».

و: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۶﴾﴾ [یونس: ۱۰۶]. «و به جای الله، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، مخوان؛ که اگر چنین کنی، در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی».

و در قرآن می‌خوانیم: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرْكِ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ

مِنْ ظَهْرِهِ ﴿۲۳﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أْذِنَ لَهُ ﴿۲۴﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]. «بگو: کسانی را که به جای الله پنداشته‌اید، بخوانید؛ در آسمان‌ها و زمین، هموزن ذره ای را مالک نیستند و آن‌ها را در آن دو هیچ سهم و شرکتی نیست، و از میان آن‌ها هیچ پشتیبانی برای الله وجود ندارد. شفاعت در پیشگاه الله جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد».

رسول ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدَاءً دَخَلَ النَّارَ»: (هر کس بمیرد در حالی که غیر از الله شریک و انبازی را می‌طلبد، وارد آتش می‌شود).^۱

س ۳۹: حکم بنای مسجد بر قبرها را با دلیل توضیح دهید؟

شریعت ساختن مسجد بر قبور صالحین را حرام دانسته است. احادیث متعددی بر تحریم و هشدار در این مورد آمده است؛ از جمله:

در حدیثی مرفوع ابوه‌ریره رضی الله عنه می‌گوید: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» «الله یهود را نابود کند، زیرا قبور پیامبرانشان را مسجد کردند».^۲

رسول ﷺ فرموده‌اند: «أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِيَّيَّ أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»: «آگاه باشید کسانی قبل از شما قبر پیامبران و صالحان را می‌پرستیدند آگاه باشید که قبرها را مسجد قرار ندهید من شما را از آن نهی کردم».^۳

۱- بخاری.

۲- متفق علیه.

۳- مسلم.

عایشه رضی الله عنها گفته است: «لَمَّا اشْتَكَيْتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرْتُ بَعْضَ نِسَائِهِ كَنِيْسَةً رَأَتْهَا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ، يُقَالُ لَهَا: مَارِيَّةُ، وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأُمُّ حَبِيْبَةَ رضي الله عنهما أَتَتَا أَرْضَ الْحَبَشَةِ، فَذَكَرْتَا مِنْ حُسْنِهَا وَتَصَاوِيرِ فِيهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: أَوْلَيْكَ إِذَا مَاتَ مِنْهُمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَيَّ قَبْرَهُ مَسْجِدًا، ثُمَّ صَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوْرَةَ أَوْلَيْكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ»: «هنگامی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مریض شد یکی از زنانش درباره‌ی کلیسایی که در حبشه دیده بود صحبت کرد، نام آن کلیسا ماریه بود، و امّ سلمه و امّ حبیبه رضي الله عنهما از کسانی بودند که به سرزمین حبشه رفته بودند، آن دو از زیبایی و تصاویر آن کلیسا صحبت کردند، آنگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرش را بالا آورد و فرمود: آن‌ها کسانی هستند که اگر شخص صالحی در بینشان فوت می‌کرد بر روی قبرش مسجد بنا می‌کرد، سپس در آن مسجد آن تصاویر را رسم می‌کردند، آن‌ها بدترین مخلوقین نزد الله عَزَّ وَجَلَّ هستند»^۱.

رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیماری که دار فانی را وداع کرد، فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»: «الله یهود و نصاری را لعنت کند! که قبر پیغمبران خود را به مسجد نمودند»^۲.

از آنجا که این لعن و هشدار، در سكرات موت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر شده است، دلالت دارد که این حکم منسوخ نشده است.

ابن مسعود رضي الله عنه در حدیثی مرفوع روایت کرده است: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ، وَ مَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ»: «از شرورترین

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

مردمان آناند که هنگام برپایی قیامت، زنده‌اند؛ و کسانی که قبرها را مسجد ساخته‌اند»^۱.

همین احادیث بر تحریم ساخت عبادتگاه بر قبر صالحین و دیگران، کفایت می‌کند. بلکه دلالت بر کبیره بودن این گناه دارد. چرا که مرتکب آن مستحق لعنت می‌شود و از شرورترین انسان‌های روز قیامت خواهد بود.

س ۴۰: حکم کسی که خود را به دعوت سلفیت منتسب نمی‌داند و انتسابش به دیگر گروه‌هاست چیست؟ و آیا گروه‌های غیر سلفی از فرقه‌های گمراه‌اند که وارد آتش می‌شوند؟

چنان‌که قبلاً گفته شد، دعوت سلفیت به عنوان یک روش، رویکرد و تنه‌راه فهم اسلام و عمل به آن، آن‌هم به روش صحابه و سلف، یعنی خودِ اسلام. اسلامی که منتسب بودن به آن، از جانب هر انسان مکلف واجب و ضروری است. و گر نه شخص در معرض وعید مخالفت با شرع که قرآن و سنت است، و مخالفت با راه مؤمنان قرار می‌گیرد.

اما اگر دعوت سلفیت را از منظر دعوت‌گری و مشغول بودن به کار و برنامه‌ی دعوت بنگریم، نه؛ ضرورتی نیست که حتماً باید به آن منتسب باشیم. و کسی که خود را به سلفیت نسبت ندهد و منتسب به دیگر گروه‌ها باشد، از دایره‌ی اهل سنت خارج نیست.

و اما دعوت‌های معاصر که در میدان اسلامی به تکاپو هستند، با هم در نزدیک و دور بودن به روش رسول ﷺ و صحابه رضی الله عنهم و متفاوت هستند. پس هر کس که بر اعتقاد اهل سنت و جماعت و اهل حدیث و عقیده‌ی سلف باشد، او منسوب به اهل سنت است؛ و دیگران هم به میزان مخالفت با اهل سنت، از انتساب به اهل سنت دور خواهند بود. اگر مخالفت

۱- احمد، و شیخ آلبنانی رحمتهما الله با در نظر داشت همه‌ی سندها آن را صحیح دانسته است.

شخص در اموری از امور کلی دین، یا در قاعده و اصولی از قواعد شریعت باشد، وارد فرقه‌های گمراه می‌گردد.

شاطبی رحمته در کتاب الإعتصام، ضابطه و قانون حکم بر گروهی معین که در لیست فرقه‌های گمراه است را بیان می‌کند. او می‌گوید: به این سبب به دیگران فرقه و گروه می‌گویند که در معنای کلی دین یا قاعده‌ای از قواعدش، با گروه نجات یافته (الفرقة الناجية) مخالفت دارند نه در جزء یا فرعی شاذ از فروع دین که باعث پراکندگی و تشتت دینی گردد. بلکه عامل پراکندگی و پیدایش فرقه‌ها بر اثر مخالفت در امور کلی دین است.

هم‌چنین وی گفته است: زیاد بودن اختلافات جزئی هم حکم کلیات را به خود می‌گیرد. زیرا وقتی انسان مبتدع فروع خودساخته‌ی زیادی را پدید می‌آورد، با بخش بزرگی از دین به مخالفت بر می‌خیزد^۱.

س ۴۱: منظور از ((شمولیت دعوت به سوی الله ﷻ)) چیست؟

منظور از شمولیت در عرض‌های دین اسلام و دعوت به سوی آن و عمل به آن، دعوتی کلی است که تمام جوانب دین اسلام را دربرگیرد. همچنین باید به ارتباط دادن اجزاء با یکدیگر توجه خاص نمود و هیچ موضوعی را به حساب موضوعی دیگر کنار نگذاشت. نباید امری مهم را بر مهم‌تر مقدم کرد. البته باید مراعات شک و شائبه‌ها را کرد و نسبت به آن بیدار و هشیار بود و غفلت نکرد.

سلف صالحان هم به امر دعوت، به صورت تمام‌عیار پایبند بودند. الله ﷻ در آیات متعدد به این مسئله اشاره داشته است. از جمله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

همگی (اسلام را به تمام و کمال بپذیرید و) به صلح و آشتی درآئید». ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه‌ی مذکور گوید: (ادخلوا فی السلم) یعنی اسلام و (کافّة) به معنا جملگی و همگی، می‌باشد.

مجاهد رضی الله عنه گفته است: یعنی به تمام کارها و صورت‌های خیر و نیکی عمل کنید.

لذا این فرمان الاهی برای اهل ایمان است، که به تمام اسلام عمل کنید. ابن کثیر رضی الله عنه می‌گوید: الله تعالی بندگان مؤمنش را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرده‌اند دستور داده است، تمام جنبه‌ها و شرایع دین را گرفته و همه‌ی دستوراتش را عمل نماید. و از هر آن‌چه بر حذر داشته است، به قدر توان و قدرت خویش دوری جویند.

آلوسی رضی الله عنه گفته است: برخی گفته‌اند این دستور و خطاب برای مسلمانان واقعی و خالص است. منظور از (السلم) شعبه‌های اسلام است و (کافّة) از نظر ترکیب جمله برای (السلم) حال قرار می‌گیرد. و (ادخلوا) یعنی ای مسلمانان و مؤمنان به تمام شعبه‌های ایمان عمل کرده و هیچ یک از احکامش را رها نکنید.

شمولیت و فراگیر بودن تنها یک واژه نیست که تلفظش کرد، یا تنها یک ادعا نیست؛ بلکه حتماً باید یک حقیقت و واقعیت باشد که اجرایی گردد. چه بسیارند گروه‌هایی که در میدان دعوت ادعای پرداختن به تمام موضوعات دینی را دارند، اما کردارشان در دعوت و از نظر علمی و عملی، با شمولیت و ادعای آنان منافات دارد.

س ۴۲: خیلی‌ها ادعا دارند که در دعوت به سوی الله متعال، تمام امور را مدّ نظر دارند، اما در عمل و حقیقت چنین نیستند؛ نشانه‌های منافاتِ شمولیت در دعوت چیست؟

۱- تقسیم دین به پوسته و مغز:

این نوع تقسیم‌بندی جدید و خود ساخته است. چنین چیزی از سلف صالح ثابت نشده است. به مقتضای چنین ایده‌ای برخی افراد به بخش‌هایی از دین توجه کرده‌اند که آن را مغز و لب دین می‌دانند و بخشی دیگر را به گمان این‌که پوسته و ظاهر دین است، رها کرده و به آن بی‌توجه شدند. اگر بخواهی معیاری که میان مغز و پوسته‌ی دین فرق می‌گذارد را بررسی کنی، آن را نوعی هوا و هوس خواهی خواهی یافت. گاهی اوقات هم سنت‌های رسول صلی الله علیه و آله پوسته و ظاهر نامیده می‌شود!!! و گاهاً واجبی از واجبات لب و مغز نامیده می‌شود و واجبی دیگر، پوسته. و برخی اوقات جریانِ توحید با وجود اهمیت فراوانش، به ادعای الفت و نزدیک کردن دل‌ها یا عدم ایجاد تنفر و انزجار، ترک و رها می‌شود. تمام این کارها صورت می‌گیرد تا مبادا با احساسات مردم برخورد داشته باشد... در نتیجه بعضی از قضایای توحید، پوسته نامیده می‌شود. و از نظر آن‌ها متحد کردن مردم با وجودی که با هم تفاوت و اختلافات شرعی عقیدتی دارند، مهم‌تر و اولی‌تر (از اصلاح اعتقادات) است.

بعضی وقت‌ها هم بر بدعت‌های پدید آمده در دین، به دیده‌ی اغماز می‌نگرند و بر آن چشم می‌پوشند. بدعت‌ها را پوسته‌ی کم اهمیتی می‌دانند که ارزش ندارد انسان به آن‌ها توجه کند..! تقسیم دین به اصول و فروع هم از همین دست مثال‌هاست؛ و به بهانه‌ی اکتفا کردن به متفق بودن بر اصول، در فروع تسامح و تساهل می‌کنند! لیکن باید گفت اگر با تقسیم بندی به اصول و فروع، حکمی صادر شود، بدعت محسوب می‌شود؛ ولی اگر به هدف بیان و توضیح باشد، در اصطلاح مناقشه‌ای نیست.

به مورد دیگه‌ای که می‌توان اشاره کرد این است که همیشه دنبال اجازه‌ها و رخصت‌ها هستند و به فتوای نادرست برخی از علما و گفتار مرجوح آنان عمل می‌کنند.

برخی در این کار چنان غلو و زیاده‌روی می‌کنند که کارشان بیشتر شبیه به بازی گرفتن دین است. بیشترین چیزی که دلالت بر این کار دارد، تساهل آنان در مسایل عقیده و بدعت‌های اعتقادی منحرف است. تساهلی که بر قبول و پذیرفتن دعوت اسلامی توسط مردم بدترین تأثیر را می‌گذارد. دعوت صحیح و درست به سوی اسلام کامل و پاک را زشت جلوه می‌دهد.

۲- چشم پوشی از بدعت‌های فراوانی که در کشورها انتشار یافته است: ترک مبارزه با خرافات و شرکات و کارهای بیهوده‌ای که امروزه میان مسلمانان پخش شده است، با شمولیت و فراگیر بودن دعوت به سوی الله در تمام ابعاد منفات دارد.

این جریان در بسیاری از دعوت‌ها در این میدان آشکار و نمایان است. گاه به اسم (مصلحت دعوت) و گاهی به بهانه‌ی (اول، به دست آوردن دل‌ها) و بعضی اوقات هم به اسم (تلاش برای وحدت امت).

از نشانه‌های آن می‌توان به این موارد اشاره نمود: فرق قایل شدن میان بدعت حقیقی و بدعت اضافی، بدعت حقیقی افراد را رد می‌کنند و بر مرتکب بدعت اضافی خُرده نمی‌گیرند. شریعت میان هیچ کدام از آنها فرق نمی‌گذارد و انکار بدعت هر دو مبتدع را واجب می‌داند.

نمونه‌ای از بدعت‌های اضافی که بر صاحبش چشم پوشی شده بلکه حتی با آنان شرکت هم می‌کنند، جشن گرفتن در بیست و هفتم ماه رجب و برگزاری جشن میلاد برای رسول الله ﷺ می‌باشد. برگزاری جشن میلاد برای رسول ﷺ بدعت حقیقی محسوب می‌شود. هم‌چنین خاص قرار دادن قرائت قرآن با صدای بلند بین اذان و اقامه‌ی نماز صبح و عصر، ذکر دسته

جمعی و یا تخصیص قبل از نماز جمعه برای قرائت قرآن با صدای بلند ووو .
 ۳- ادا نکردن حق توحید و یکتاپرستی در دعوت، و بی توجهی به مقدم نمودن توحید بر سایر امور دینی، عدم آموزش توحید و یکتاپرستی به مردم برای برانداختن صورت‌های شرک اکبر که در مناطق و کشورها انتشار یافته است. وظیفه و مسئولیتی که بر گردن همگی است، پرورش علمی عملی، فهم و سلوک افراد جامعه بر اعتقاد توحیدی است. از این رو توحید، پایه و اساس دین است.

س ۴۳: فرق بدعت حقیقی با بدعت اضافی چیست؟ مثالی بیاورید.

بدعت حقیقی و محض، آن است که تمام جنبه‌هایش نوآوری شده باشد. و هیچ بخش آن از شریعت اسلامی نیست. از این رو بدان بدعت حقیقی گویند. زیرا به تمام معنا با سنت همخوانی و سنخیت ندارد؛ هر چند مرتکب بدعت شبهه‌هایی داشته باشد که بدعتش را دلیل شرعی تصور کند. مانند: طواف قبرها، ایستادن در غیر عرفه، گذاشتن شمع و تندیس اطراف ضریح.

اما بدعت اضافی آن است که از یک نظر به نوعی دلیلی دارد و با شرع مخالف نیست و اما از جهتی دیگر ارتباطی با دلیل شرعی ندارد. از جهتی با شرع موافق و از جهتی دیگر در تضاد با شریعت است. بارزترین ویژگی چنین بدعت‌هایی این است که از نظر اصل این عبادت، برایش دلیلی دارند، اما از نظر کیفی و تفصیلی که مبتدع آن را عرضه می‌کند، بدون دلیل است. لیکن عبادات توقیفی هستند و برای اثبات این که در اصل مشروع بوده‌اند یا نه باید دلیل داشته باشند. همین‌طور از نظر کیفیت ادا هم باید مدلل باشند. نمازهای نافله مستحب هستند. اما خاص کردن اوقات و کیفیتی خاص برای انجام نمازهایی که در شریعت چنین خاص نشده‌اند، بدعت محسوب

می‌شوند. مانند: نمازِ رغائب، نمازِ شبِ نیمه‌ی شعبان و نمازِ مونسِ قبر. مبتدع که بدعتش از نوع اضافی است، با کارهای مشروع و غیر مشروع به الله ﷻ تقرب می‌جوید. حال آن‌که تقرب فقط به وسیله‌ی عباداتِ مشروع حاصل می‌گردد. در روایت صحیح می‌خوانیم: «مَنْ عَمَلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»: (هر کس کاری کند که طبق دستور ما نباشد، کارش مردود است).^۱

س ۴۴: چرا سلفی‌ها در کنار تعلیم واجبات و فرایض دینی و تعلیم مسایل توحید و عقیده، بر نشر سنت‌ها، مستحبات، بیان احکام و عمل به آن‌ها حریص هستند؟

سلفی‌ها هرگز از روشن نمودن سنت‌ها و بیان فرایض متروک خسته و دلتنگ نمی‌شوند. انجام سنت‌ها در کنار واجبات، نشان دادن تصویر کامل و دقیقی از اسلام خواهد بود. پایبندی جامعه‌ی مسلمان به تمام سنت‌ها و واجبات و اجرایی کردن آن‌ها باعث می‌شود دین به صورت کامل محفوظ بماند و بدون نقص به نسل‌های بعدی انتقال یابد.

اما پیروان اندیشه و روش‌های دیگر به برخی قضیه‌های دینی توجه نموده و به برخی دیگر بی‌توجه هستند. بلکه در بیان برخی مسایل تنگ نظر هستند و هرگز بدان تشویق نمی‌کنند. این کار بازتابِ جهل و عدم آگاهی آنان به حقیقت دین است. زیرا ترک آن بخش و قسمتی که الله ﷻ بدان امر فرموده است، عدوات و بغض و کینه را به جا می‌گذارد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ أَحَدْنَا مِيثَقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ

اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾ [المائدة: ۱۴]. «و از کسانی که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، از ایشان پیمان گرفتیم، و بخشی از آن‌چه بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم، و به زودی الله آنان را از آن‌چه می‌کرده‌اند خبر می‌دهد».

الله متعال بر ایمانِ یهود وقتی به بعضی از آیاتِ کتابِ ایمان آوردند و به برخی دیگر کفر ورزیدند، عیب و خرده‌گیری کرد. کفر آنان فقط به خاطر عدم عمل به آموزه‌های کتابِ الهی بود. مسلمانان هم اگر آن‌چه را الله ﷻ با آن مسلمانان را پند و اندرز داده است و رسول ﷺ آن را واجب کرده است، فراموش کنند، به چنین عقوبتی گرفتار خواهند آمد. از این رو دعوتِ سلفیت دعوتی کامل است که تمام ارکان اسلام و برنامه‌هایش را دربرمی‌گیرد. الله متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾ [البقرة: ۲۰۸]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت درآیید، و گامهای شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است». عمل کردن به بخشی از شریعت و رها کردن پاره‌ای دیگر از آن یعنی دنباله روی از شیطان. رویکردی که برخی از فعالان میدانِ اسلامی، به هنگام ترک واجبات با آن کار خود را توجیه می‌کنند و به گمانِ مصلحت دعوت، مرتکب بسیاری از محرّمات می‌شوند.

خلاصه: زمانی اقامه‌ی حجت می‌شود که مداماً اصول و فروع دین بیان گردد. این نگرش در مسیرِ حق جای هیچ بهانه‌ی را باقی نمی‌گذارد. و هیچ کس حق ندارد از انجام واجبی از واجبات و ترک محرّمات سرپیچی کند.

س ۴۵: چرا میان مسلمانان اختلاف است؟ راه علاج و درمان اختلافات چیست؟

عامل اختلافات مسلمین سه چیز است:

۱- برخی اختلافات، اختلاف تنوع و گوناگونی است. این مسئله را باید بارور کرد و در این مورد همکاری و تعاون نمود. نباید برای برداشتن اختلاف سلیقه کوشید. چرا که با رشد و تکامل در تنوع سلیقه نه هدف محقق می‌گردد.

۲- بعضی اختلافات هم از نوع تضاد هستند. ولی گنجایش چنین اختلافاتی وجود دارد و توجیه پذیر است. و باید آن را تحمل نمود. باید رویکرد سلف صالحان را داشته باشیم و این کار باعث نابودی محبت و دوستیمان نشود. البته باید این نوع اختلافات را خوب بررسی کرده و برای درمان، آن را به اهل علم ارجاع دهیم.

۳- بخشی از اختلافات هم از نوع تضاد است، ولی وجود چنین اختلافاتی شایسته نیست و با جنگیدن با بدعت‌ها، انحرافات و گفتار باطل که در مقابل قرآن و سنت قد علم کرده‌اند، آن را درمان نمود. باید پیرامون روش و برنامه‌ی اهل سنت تجمع کرده و با تمام تفصیلاتش آن را منتشر نماییم. برای رسیدن به این مهم، باید این روش و رویکرد را اجرایی نمود و در بحث‌های عقیده، عبادات، معاملات، اخلاق، دعوت و روشهای تغییر و ... به صورت مشخص و مفصل، راهکار داد.

البته در این راستا باید به عملکرد سلف صالح و روش آنان پایبند بود. این بهترین گزینه و راهکار برای پیوند صفوف مسلمانان و وحدت کلمه خواهد بود. این کار نیاز به تلاشی خستگی ناپذیر آمیخته با اخلاص و پشتکار شبانه روزی دارد.

احادیث مرفوع و آثار صحابه رضی الله عنهم و تابعین که از ایشان به نیکی پیروی نمودند دلالت بر این دارد که راه‌هایی که الله جل جلاله از گام نهادن در آن بازداشته است، بدعت‌ها، شک و شبهه‌ها، خواهشات و شهوت‌های حرام، مذاهب و فرقه‌های منحرف از حق و دیگر ادیان باطل می‌باشد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با دست مبارک خویش - خطی کشید و سپس فرمود: «هذه السبيل ليس منها سبيل إلا عليه شيطان يدعو إليه» ثم قرأ: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأَنْعَام: ۱۵۳]. «بر تمام این راه‌ها شیطانی قرار دارد و به سوی آن فرا می‌خواند؛ در ادامه، این آیه را تلاوت نمود: (و این راه راست من است؛ پس، از آن پیروی کنید. و از راه‌ها(ی دیگر) که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی مکنید. این‌هاست که شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید»^۱.

تنها راه نجات و محافظت‌کننده‌ی از اختلاف و پراکندگی، تمسک و پایبندی به قرآن و سنت است. این دو منبع کشتی نجات‌اند. هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر کس از آن باز ماند، هلاک گشت. ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲]. «بعد از حق، جز گمراهی چیست».

حق یکی است؛ و آن روشن و یکسو است و باطل فراوان است و شاخه شاخه؛ پس مشکوک و تاریک است. حق را بشناس اهلش را خواهی شناخت. باطل را بشناس؛ بانی‌اش را خواهی شناخت. هر کس حق را به تو ارمغان آورد، بپذیرش؛ و باطل را به صاحبش مسترد کن هر کس که می‌خواهد باشد. راه هدایت را برگزین، کمبود رهروانش تو را متضرر نمی‌کند و

۱- احمد، و شیخ آل‌بانی رحمهم الله آن را صحیح خوانده است.

از راه‌های گمراهی بهره‌یز و بر زیادی هلاک‌شدگان فریفته مشو.

س ۴۶: سلفی‌ها متهم به واپس‌گرایی و بازگرداندن امت به عقب، و متهم به تشدد دینی و عدم پذیرفتن پیشرفتِ مادی و فرهنگ اروپایی و مدرنِ مدنی هستند، چه جوابی دارید؟

تمام این گفته‌ها نادرست و گمان‌هایی بی پایه و اساس است. سلفیت هرگز با پیشرفت در تعارض نیست. باید گفت: سلفیت که در پاکی و صفایش همان تعبیرِ دیگرِ اسلام است، با نگاه خاص خود به پیشرفت و تمدن می‌نگرد.

دشمنان سلفیت وقتی خواستند با این دعوت رودررو شوند و آن را زشت جلوه دهند، با یک تقارن میان تعداد افراد دعوت و بقیه‌ی مسلمین، آنان را اندک خواندند. از آن‌جا که عوام امت اسلامی غوطه‌ور در بدعت‌ها و منکراتی بودند که سلفی‌ها آن را به شدت انکار می‌کردند، برآن شدند تا این گفتار مغرضانه نسبت به سلفیت را در میان امت انتشار دهند. گفتند: این دعوت، دعوتی متشدد و سخت‌گیر است که باری بر دوش مردم می‌نهد که توان حمل آن را ندارند. اندیشه‌ای نوپاست که به واپس‌گرایی فرا می‌خواند و پیشرفت کنونی را منکر است ووو.

بر زبان آوردن واژه‌ای تشدد و بازگشت به عقب و عقب‌ماندگی بر زبان عوام و غیر عوام بسیار راحت است. و می‌توان با آن به صورتِ خاص برای گروه سلفی و به صورت عام نسبت به تلاش برای عمل به اسلام، تنفر و انزجار ایجاد کرد. از این رو نویسندگان و روزنامه‌نگاران لائیک و جناح چپ، این کلیدواژه‌های مغرضانه را برای زشت نشان دادن چهره‌ی سلفیت به صورت خاص، و برای حرکت‌های اسلامی به صورت عام، به کار گرفتند.

باید به این مسئله توجه داشت که اسلام پیشرفت را آنگونه که در بین مردم شایع است، تفسیر نمی‌کند. اسلام به انسان که دارای جنبه‌ی مادی و معنوی است به عنوان یک کیان و حقیقت متکامل می‌نگرد. اما تمدن غربی

در بعد مادی و علوم تجربی پیشرفت کرده است و بالعکس، در بعد روحی دچار انحطاط و شکست شده است.

رشد و شکوفایی در اسلام، پیشرفتی اخلاقی است که در تمام ابعاد حیات، اسباب عمران و آبادی مادی را به کار می‌گیرد. اگر به رخدادهای گذشته و معاصر تاریخ نگاهی بیندازیم، در خواهیم یافت که ملت‌های ما زیر فشار استعمار غربی اروپایی، مشکلات و مصائب فراوانی را تجربه کرده‌اند. همیشه شاهد برخورد دوگانه‌ای بوده‌ایم که دول غرب با خودشان و با ملت‌های شکست خورده و مستعمره داشته‌اند. تنها عامل این برخورد دوگانه، فقدان اصول اخلاقی و ارزش‌های روحی تمدن غربی بوده است.

ارتباط و پیوند با عقیده‌ی اسلامی صحیح، یعنی دور انداختن نمونه‌ی فعلی تمدن غربی. و این به معنای نادیده گرفتن پیشرفت علمی غرب نیست. چرا که میان بهره‌گیری از نتایج علمی تمدن غربی و میان پذیرش عناصر تمدن غرب و بینش‌های عقیدتی و نظریات فلسفی این تمدن در زندگی، تفاوت بسیاری است.

چون در بحث‌های علمی و اکتشافات، وطن و تابعیت و ملیت، معنایی ندارد. این فقط نتیجه‌ی زحمات بشری با ملیت‌ها و کشورهای مختلف است. در گذشته ما مسلمانان در پیشرفت علمی برای تمام بشریت، شرکت داشته و تلاش بسیار زیاد و غیر قابل انکاری را عرضه داشته‌ایم.

مشکل ما با تمدن غربی نهفته در اختلاف ریشه‌ای ما با آنان در اصول بنیادینی است که شامل عقیده‌ی توحید و ایمان به الله ﷻ می‌شود. و نیز در یکتا دانستن الله ﷻ در توحید الوهیت، ربوبیت، حقیقت و ماهیت انسان، هدف از آفرینش او و بیان نتیجه‌ی کارش در آخرت است. هم‌چنین اختلاف ما با آنان بر سر وسایلی است که انسان برای پیمودن بهترین راه‌های ممکن در زندگی و برای ترقی، آن را به کار می‌گیرد.

بر امت اسلامی است که مزین به ویژگی‌هایی باشد که او را از دیگر امت‌ها جدا سازد. و با پایبندی به عقاید و شریعت اسلامی خود، امتی بسازد که قبل از تولیدات مادی، در عقاید و ارزش‌ها و سلوکش پیشرو بوده و مقام اول را احراز نماید.

س ۴۷: از نظر سلفی‌ها نوسازی و تلاش دینی چگونه صورت می‌گیرد؟
 نوسازی در مفهوم سلفی یعنی پالایش و پاک کردن دین از هر شائبه و شبهه‌ای که در اذهان و رفتار مردم بوجود آمده است. تا دین در زندگی مردم دوباره به حالت زلال و روشنی روز اولش برگردد.
 و منظور از تلاش دینی عملیاتی است که با آن زندگی جدید انسان‌ها به کمک احکام شرعی، پوشش داده می‌شود. این تلاشی، حرکت زنده و پویایی است که میان واقعیت حیات بشری در هر زمان و میان آموزه‌های شرعی که در قرآن و سنت آمده است، پیوند و اتصال ایجاد می‌کند.
 پس وقتی مضمون و محتوای سلفیت بازگرداندن زندگی بشر در تمام تغییرات و دگرگونی‌هایش به سوی قرآن و سنت است، نوسازی و تلاشی، عناصر فعال برای محقق نمودن این برنامه است.

سلفیت که همان دعوت به بازگشتن به اصول اولیه‌ی اسلامی است، در نظر ندارد که نسخه و کپی محض و بی‌چون و چرای سلف باشد، بلکه به این معناست که ما روش و برنامه‌ی آنان در فهم و رفتار و تعاملشان با دین و زندگی را، برگزینیم. با توجه به چنین رویکردی، سلفیت یعنی همزیستی با جهان معاصر و همراهی با پیشرفت‌ها و رهایی از قید و بند جمود فکری و تقلید.

پیروان گرایش سلفی بر این باور نیستند که درشکه و کالسکه را به عقب برگردانند و نیز پایبند تمام جوانب زندگی به روش گذشته نیستند؛ بلکه تأکید دارند با پیشرفت‌های فرهنگی روز باید به پیش تاخت. لیکن برای

تغییر و دگرگونی چارچوبی عام طراحی می‌کنند که وحی الهی آن را مدیریت می‌کند. وحیی که شایسته است روح جهان کنونی و دستور کلی آن را ترسیم نماید؛ چنانکه در عصرهای طلایی این‌گونه بود.

در نتیجه دشمنان دعوت سلفی به صورت خاص، و دشمنان اسلام به طور عام، پنداشتند این دعوت، دعوتی است که بر مبنای برگشت به عقب و واپس‌گرایی کار می‌کند و پیشرفت فرهنگی و مدنیّت مدرن را نمی‌پذیرد. وه چه پندار غلطی! سلفیت هرگز با ترقی و شکوفایی در تعارض نیست.

سلفیت محصور در یک برهه تاریخی معین نیست؛ از دیرباز تا عصر حاضر امتداد دارد. از مسیر سلفیّت قادر خواهیم بود در عقیده‌ی اسلامی به برداشتی صحیح نایل آییم؛ چنان‌که گذشتگان نیکمان بدان دست یافتند.

اقتدا و انتسابمان به سلف «خواهان ترقی و رُشدی است که ما را به سطح آنان برساند، نه بازگشت به دورانی که آنان می‌زیستند و به وسایل و ادوات آن دوران. پس پیروی ما از ایشان، در ارزش‌ها و هنجارهایی است که آنان محقق نمودند و به خاطر آن زیستند. نه اقتدا به وسایلی که آن را به کار گرفتند»^۱.

پس سلفیت کاشته‌ای برای گذشته در زمین کنونی و معاصر نیست؛ بلکه سلفیت یعنی عمل به ارزشهای صحیح اسلامی برای اصلاح دین و دنیا. در نتیجه چنین باوری که سلفیت (یک گذار و مرحله‌ی زمانی مبارکی) بوده است که در پایان سه قرن اول اسلام متوقف شد و در همان زمان ماند و کوله بارش را در همان‌جا زمین نهاد، ادعایی نادرست و غیر قابل قبول است. برای چنین ایده‌ای هیچ دلیلی وجود ندارد و شایسته نیست به آن تمسک جست. ما یقین کامل داریم که زمان به معنای کلمه، زمان سلفیت

۱- قواعد المنهج السلفی، دکتر مصطفی حلمی.

است و تمام سطح زمین مکانِ سلفیت^۱.

س ۴۸: از نشانه‌های بارز دعوت سلفیت، آسان نمودن پایبندی علمی و عملی به اسلام است، می‌توانید در این مورد توضیح دهید؟

از ویژگی‌های آشکار دعوت سلفیت این است که فهم اسلام را برای مردم آسان می‌گرداند. دروازه‌های تحصیل و فهم قرآن و سنت را بدون هیچ محدودیت و سختی، باز می‌نماید. فراگیری علم، حقی محفوظ برای تمام اقشار جامعه است. یادگیری برخی از موارد علمی بر مسلمانان واجب است. ارتباط و پیوند با قرآن چه در تدبر و اندیشه و چه در تلاوت، امریست که شریعت، هر مسلمان را بدان دستور داده است. رسول ﷺ هم ما را به یادگیری سنتش و حفظ و فهم آن تشویق نموده است.

بدون شک اسلام دینیست که در فهم و دانش، عمل و اجرا برای هر مسلمان، آسان شده است. الله ﷻ فرموده است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷]. «و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟».

در حدیث مرفوع خوانده‌ایم: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ يُسْرٌ»؛ «قطعاً این دین آسان است»^۲. این آسانی در تمام ابعاد دینی است. لذا فهم و عمل به دین در دست گروهی خاص با پوشش و تکلم به لهجه‌ای خاص محدود نمی‌شود که بر مردم لازم باشد بدون بینش و آگاهی پشت سر آنان حرکت کنند و از آنان تقلید نمایند. اگر آسان بودن این دین در دوران گذشته مورد نیاز و مطلوب بوده است، امروزه به آن ضرورت و نیاز بیشتری است. خصوصاً که علوم

۱- یعنی سلفیت برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد و پویاست. مترجم.

۲- بخاری و نسائی.

دنیوی سالیان متمادی از حیات انسان را صرف خود می‌کنند تا بتوان آن را حفظ کرده و بر تمام جوانبش احاطه پیدا نمود.

اما در سایه‌ی دعوت سلفیت می‌بینیم جوانِ مسلمان به سرعت، بسیاری از علوم دینی را فرا می‌گیرد و در مدت کوتاهی قادر است به طور واضح به صورت کلی دین را در قالب عقیده، شریعت و سلوک نظاره‌گر باشد. کسی که می‌خواهد علوم دینی را بیاموزد، فراگیری این علوم او را اگر دانشجو، تاجر، پزشک و مهندس باشد، از شغل و کار و حرفه‌اش باز نمی‌دارد. فرد سلفی یادگیری توحید، احکام عبادات، حلال و حرام در معاملات، و هر اخلاقی که شایسته است مسلمان به آن آراسته باشد را، در چارچوب دلایل قرآن و سنت و دور از هر گونه حاشیه و معما و چیستان که روش مقلدین و متعصبین مذاهب است، فرا می‌گیرد.

سلفی با این ویژگی که صاحب فکری غیر تقلیدی است، از دیگر دانش-پژوهان علوم دینی متمایز است. به علما احترام می‌گذارد؛ لیکن به اقوال آنان تعصب ندارد. حق را مادامی که مدلل باشد، هر جا که بیابد برمی‌گزیند. و از خطا دوری می‌گزیند؛ البته زمانی که دلیلی بر نادرست بودن آن خطا بیابد. در فراگیری قرآن و سنت ریشه‌ای عمل می‌کند و بر احکام شرعی احاطه و تسلط دارد.

س ۴۹: دیدگاه سلفی‌ها نسبت به جریانات اصول‌گرا و معاصر چیست؟ آیا میان این دو گرایش منافاتی وجود دارد؟

محافظت و پایبندی بر جوهر و ریشه‌ی دعوت و تمسک به اصول ریشه-ای آن، همان محافظت بر اصالت دعوت است.

همسو بودن دعوت با عصر کنونی، واقعیت عصر را بررسی و آنالیز کرده و به خواسته‌هایش پاسخ‌گو است. این رویکرد یعنی هم‌زیستی در عصری که در آن زندگی می‌کند.

لذا در آن واحد می‌توان هر دو گرایش را برگزید و میان آن دو منافاتی نیست.

اصول‌گرا بودن در دعوت به معنای تحجّر و عمل به هر آنچه قدیمی است، نمی‌باشد. پایبندی به جوهر و ریشه‌ی دعوت، توصیف و ویژگی نیکی برای هر زمان و مکانی است.

معاصر بودن و همسویی با دورانی که در آن زندگی می‌کنیم، به معنای رنگ باختن و گداختن مواقف و دیدگاه‌ها نیست. و نیز به معنای ذوب شدن شخصیت مسلمان یا خروج از اسلام پاک و زلال نیست؛ بلکه به معنای عرضه‌ی دعوت با ریشه و جوهر سالم و صحیح، با استفاده از وسایل و ادوات عصر کنونی است.

و وصف نمودن این دعوت به معاصر بودن نه یعنی منحصر به عصر فعلی؛ بلکه وصفی است که قابلیت هر دوران و مکانی را دارد.

خلاصه: انتخاب اسلوبِ دعوت که با موقفی از مواقف مناسب باشد، یعنی معاصر بودن. بکارگیری وسایل موجود در هر عصر از عصرها برای نشرِ دعوت هم، یعنی معاصر بودن. و نمی‌توان در تمسک به اصالت دعوت که روش خود رسول ﷺ بوده است، از سیرت وی رویگردانی کرد. این موضوع جای چانه‌زنی هم ندارد. و در عین حال واقعیت عصر خویش را بررسی کرده و به درمان آن پرداخته است. روش‌ها و اسلوب سودمند را برای دعوت خویش انتخاب کرده است و تمام وسایل موجود در عصر خویش را نیز بسیج کرده و به کار گرفته است. هیچ یک از موارد ذکر شده را از قلم نینداخته است. کسی که بر سنت و سیرت رسول الله ﷺ اطلاع کافی داشته باشد، این امر بر او پوشیده نخواهد ماند. صحابه و خلفای راشدین رضی الله عنهم هم در مسیر همین برنامه ره پیموده‌اند.

س ۵۰: آیا ضوابطی وجود دارد که برای جمع میان اصالت و معاصر بودن و محقق کردنِ روش سلفی و برخورد به روش سلفی در عصر حاضر، آن را مراعات کرد؟

آری بدون شک برای پایبندی به اصالتِ دعوت با استفاده و بکارگیری وسایل معاصر، بر اساسِ روش سلف صالح در تبلیغ دعوت و روبرو شدن با واقعیتی که در آن زندگی می‌کنیم، دارای ضوابط و قوانینی است که باید مراعاتش نمود. مهمترین آن‌ها عبارتند از:

۱- پایبندی به اصول شریعت به صورت تامّ و تمام، تمسّک به سنت رسول ﷺ و سنت خلفای راشدین و محکم چسبیدن به آن، از مواردی است که در هیچ شرایطی از آن کوتاه نخواهیم آمد.

در حدیثِ مرفوع^۱ خوانده‌ایم: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا عَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَجُّدِ»: «بر شماست سنت من و خلفای راشدین هدایت یافته‌ی من. بدان پایبند باشید و بسیار محکم به آن چنگ زنید»^۲.

۲- دوری به تمام معنا و برحذر داشتن از بدعت‌های عقیدتی، عبادی، در گفتار و رفتار. در حدیثِ مرفوعِ متفق علیه^۳ آمده است: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»: «هر کس در این امر (دین) ما نوآوری کند که در آن نباشد، کارش مردود است». هم‌چنین در روایتِ مرفوعی دیگر

۱- حدیثی که سندش به رسول ﷺ منتهی می‌شود را، حدیثِ مرفوع نامیده‌اند. مترجم.

۲- احمد، ابوداود و ترمذی. شیخ‌البنانی رحمته هم آن را صحیح دانسته است.

۳- حدیثی که در مسلم و بخاری آمده است و راوی آن یک صحابه باشد را، متفق علیه خوانده‌اند. مترجم.

ارشاد شده است: «وشرَّ الأمورِ مُحدثاؤها وکلُّ بدعةٍ ضلالةٌ»: «بدترین کارها نوآوری‌های دینی است و هر بدعت گمراهی است»^۱.

۳- امور ثابتی که نباید تغییر و تحول پیدا کند را، از آن‌چه قابل تغییر و دگرگونی است، تشخیص دادن. اصل در عقیده و برنامه‌ی دعوت، ثبات و مستمر بودن است. اما اسلوب و وسایل، متناسب با ادوات و وسایل عصر، قابل تغییر و تحول هستند.

۴- در برنامه، اسلوب و وسایل باید موافقت با شرع را مراعات نمود. و از قاعده‌ی ((هدف وسیله را توجیه می‌کند))، پرهیز کرد. بر مسلمان واجب است از ادوات و وسایلی که با شرع مخالف است بپرهیزد. هر چند هم گمان کند که این وسایل خیر را به ارمغان می‌آورند. چنان‌که بر اوست به واجبات شرعی عامل باشد، گر چه پندارد ترک آن واجب شرّ را دفع می‌کند. چرا که زاییده‌ی شرّ جز شرّ نیست.

۵- میانه‌روی در امور؛ آن‌هم با دوری از غلو و زیاده‌روی، دوری از کوتاهی و تساهل. در حدیث مرفوع آمده است که رسول الله ﷺ تا سه بار فرمودند: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»: «سختگیرها و متشددین هلاک شدند»^۲. متَنَطِّعُونَ به کسانی گویند که در غیر جای شدت، سختگیر و متشدّد باشند. در حدیث مرفوع دیگری چنین آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ يَاكُمْ وَالْغُلُوفُ فِي الدِّينِ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ قَبْلَكُمْ الْغُلُوفُ فِي الدِّينِ»: (ای مردم از علو و زیاده‌روی در دین بپرهیزید که امت‌های قبل از شما را غلو دینی‌شان هلاک کرد)^۳.

۱- مسلم.

۲- مسلم.

۳- احمد، نسائی، ابن ماجه، شیخ آل‌بانی رحمته آن را صحیح دانسته است.

حدیث مرفوع دیگری چنین می‌گوید: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَيْثُرُوا»: «دین واقعاً آسان است. کسی در دین سختگیری نمی‌کند مگر این که (دین) بر او غالب می‌آید (یعنی او در مقابل آسان‌گیری دینی شکست خواهد خورد)»^۱. منظور حدیث این نیست که عبادات و احکام دین را به حد کمال انجام ندهیم، بلکه هدف، جلوگیری از افراط و تشددی است که منجر به خستگی و ملالت و منجر به ترک افضل گردد.

۶- در مسایل جدید و رخدادهای معاصر باید به علمای متخصص و مورد اطمینان رجوع کرد و احکام را از آنان فرا گرفت. البته باید به این مهم هم توجه داشت که عبادات توقیفی هستند و اصل در معاملات اباحت و اجازه است. ولی باید با نصوص شرعی در تعارض نبوده و با ضوابط کلی دین موافق باشد.

س ۵۱: آیا می‌توانید برخی از اشتباهاتی که جوانان بیداری اسلامی گاهاً به اسم حفظ اصالت و گاهی به اسم معاصر و به‌روز بودن مرتکب می‌شوند را، نام ببرید؟

همه باید مواظب اشتباهاتی که به اسم اصالت و به‌روز بودن رخ می‌دهد، باشیم. چه بسیارند جوانان دعوتگر که رفتار و منش آنها با عوام‌الناس فرقی ندارد. که به گمان محقق نمودن برخی از مسایل معاصر که لازم و ضروری است، در مسیر دعوت مرتکب محرمات و مخالفت‌های زیادی می‌شوند. مثلاً با زنان مصافحه می‌کنند و ریش را می‌تراشند. یا در حجاب همسر و دخترش کوتاهی کرده و با موسیقی‌های حرام‌الفت و محبت دارند.

درست در همین موقع برخی دیگر از جوانانِ داعی مبتلا به تحجّر، تعصب و خشکی می‌شوند. به خیال محقق نمودن نوعی اصالت، در اموری سخت‌گیری می‌کنند که مردم از اطرافشان می‌گیرند. او گرفتارِ افراط شده است. مثلاً زن را در خانه‌اش زندانی می‌کند و با وجود رعایت آداب شرعی از بیرون شدن و دید و بازدیدهای مباح که به آن نیاز دارد، ممانعتش می‌کند. و وی را از پوشیدن بعضی لباس‌ها که با ویژگی‌های اسلامی منطبق است و شعار غیر مسلمان‌ها هم نیست، ممانعت می‌کند. خصوصاً هنگامی که به دلیل مصلحت زمانی یا کاری استفاده از آن لباس مورد نیاز است.

س ۵۲: وجه اختلاف سلفیت با دیگر گرایش‌های معاصر در چیست؟ و این وجه اختلاف چه ارتباطی با اسلام دارد؟

سلفیت گرایشی است که نصوص شرعی را به عنوان برنامه و موضوع بر دیگر گروه‌ها عرضه می‌کند. و در علم و عمل بسیار به روش رسول ﷺ و صحابه رضی الله عنهم پایبند می‌باشد. و روش‌ها و برنامه‌هایی که در عقیده، عبادت، و قانونگذاری با این روش مخالف باشند را دور می‌اندازد.

لذا از بین دیگر گرایش‌های منتشبه به اسلام، سلفیت صادق‌ترین نماینده برای اسلام است. سلفی حاملِ مفاهیم، اخلاقیات، سلوک و آدابی-ست که سلف صالحی هم‌چون صحابه رضی الله عنهم، تابعین که به نیکی بر روش آنان راه پیمودند، تبع تابعین و امامان عالم و صالح این امت، بر آن بوده‌اند. پس سلفیت در فهم و درک اسلام، علامت و سنبلِ پایبندی به برنامه و روش صحابه رضی الله عنهم و پیروان آنان است. به مفاهیم نوپا و خودساخته توجهی ندارد. در نتیجه هر کس چنین رویکردی داشته باشد، هرچند هم که روزگار به پیش رود، باز هم سلفی است.

س ۵۳: حکم امر به معروف و نهی از منکر چیست؟

امر به معروف و نهی از منکر بر امت، فرض کفایه است. اگر گروهی به این کار بپردازند تا که معروف عام گشته و منکر دور شود، این مسئولیت از بقیه‌ی مردم ساقط می‌گردد. و از نظر جمهور علما هر کس که خود قادر به دعوت باشد یا بتواند دیگری را در این امر کمک کند ولی این کار را نکند، بر حسب توانش گناهکار می‌شود.

به همین منظور بعضی اوقات امر به معروف و نهی از فرض می‌شود. مثلاً وقتی دیگران به دلیل ناتوانی یا کوتاهی دعوت نمی‌دهند، بر داعی توانمند فرض است که به معروف امر کرده و از منکر باز دارد. یا در مواقعی که غیر از او کسی دیگر از افراد خانواده منکر را نمی‌شناسد؛ مانند مرد در مقابل همسر، پدر در مقابل فرزندانش و به همین نحو...

امروزه ملاحظه می‌کنیم که امر به معروف و نهی از منکر به وسیله‌ی قلب، بر همگان ضروری است. و در بسیاری از اوقات با زبان هم ضرورت می‌نماید و گاهاً با شرایط شرعی با دست هم واجب می‌گردد. چرا که منکرات عام شده و کسی نیست که امر و نهی کند.

پس هر مسلمان که به سن بلوغ برسد و به آنچه امر و نهی می‌کند آگاهی داشته باشد، و بداند که به خود و دیگر مسلمانان مشکل و خطری ایجاد نمی‌کند، و بداند وقتی از کار زشتی باز می‌دارد، فساد بزرگتری پدید نمی‌آید، بر او واجب است که مرتکب کار منکر را نهی نماید.

س ۵۴: آیا شرط است برای امر به معروف و نهی از منکری که قبلاً رخ داده است، از امام یا نایب مجوّز داشت؟

به چند دلیل برای امر به معروف و نهی از منکر نیاز به مجوّز از امام یا نایب وی نیست. و این فتوای جمهور علماست و درست هم هست.

نخست: ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر بر هر مسلمان، عام است و دلیلی دیگر نیامده است که این عمومیت را خاص کرده باشد.

دوم: اجماعی که در این زمینه نقل شده است. امام الحرمین (جوینی) رحمته می‌گوید: اجماع مسلمانان، دلیل این امر است. چرا که در سده‌ی اول و بعد از آن، غیر والیان امر مشغول به امر به معروف و نهی از منکر بوده‌اند و مسلمانان هم کارشان را تأیید کرده‌اند و هرگز به خاطر عدم اجازه از ولی امر، در امر و نهی، توییح و سرزنششان نکرده‌اند.

پس هر مسلمانی که برای دعوت واجد شرایط است و قدرت این کار را دارد باید که طبق ضوابط شرعی امر به معروف و از منکر نهی کند. اجازه‌ی امام زمانی لازم است که امر به معروف و نهی از منکر، با دست صورت گیرد و منجر به فتنه و درگیری شود. اینجا مجوّز از سوی امام ضروری است. البته مجوز برای مرتفع کردن ضرر احتمالی است نه این‌که شرطی باشد برای دعوت.

س ۵۵: آیا کسی غیر از عالم مجتهد هم می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند؟

در واجبات ظاهری و محرمات مشهور مانند: ترک نمازهای فرض، خوردن روزه بدون عذر، میگساری و ارتکاب زنا، که همه بدان اطلاع دارند، جایز است که غیر عالم هم امر و نهی کند.

اما امر و نهی افراد غیر عالم، در مسایل اختلافی، کارها و گفتارهای ریز و دقیق، دارای تفصیل است. دانشجو و طلابی که قدرت تشخیص بین اقوال علما و توانایی بررسی ادله و روش‌های استدلال را دارند، گر چه به مرتبه‌ی علمای مجتهد نرسند، ولی می‌تواند میان اقوال ترجیح داده و به مسایلی که دلیل شرعی برایش ارائه شده و او را قانع کرده است، عمل نماید. زیرا او به

این مسئله‌ی خاص عالم است. اما طلبه و دانشجویی که قدرت جمع ادله را ندارد و از ترجیح میان اقوال ناتوان است، در لیست عموم مردم قرار می‌گیرد.

عموم مردم وظیفه دارند از علمایی که اهلیت فتوا دارند، سؤال نمایند و از عالمی که به او اطمینان کامل دارند و می‌بینند خودش هم عامل به گفتار خویش است، پیروی کنند. شخص عامی نباید از چیزی نهی کند مگر اینکه عالمی به وی فتوا دهد که در آن مسئله هیچ اختلافی نیست؛ یا توضیح دهد که اگر کسی هم اختلاف داشت، اختلاف وی اعتبار ندارد. لیکن اگر عالم به او چنین فتوایی نداد و به صورت مبهم فقط گفت: فلان کار خوب نیست، و او هم نمی‌دانست که در فتوای این عالم اختلافی هست یا نه، نباید کسی را از کار مورد نظر باز دارد. ولی خیرخواه باشد و آن چه از آن عالم شنیده است را نقل قول کند.

س ۵۶: در روزگار ما بحث تکفیر به اوج خود رسیده است، آیا جایز است مسلمانی، مسلمان دیگر را کافر بخواند؟

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا»: «هر کس به برادر خود بگوید: ای کافر! این حکم به یکی از آن دو برمی‌گردد»^۱.

در روایتی دیگر هم گفته است: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِصَاحِبِهِ: يَا كَافِرٌ، فَإِنَّهَا تَجِبُ عَلَيَّ أَحَدِهِمَا، فَإِنْ كَانَ الَّذِي قِيلَ لَهُ كَافِرٌ

۱- متفق علیه.

۲- اگر طرف واقعاً کافر باشد گوینده، سخن راستی گفته است و گناهی ندارد و اگر طرف مسلمان باشد، این نسبت ناروا به گوینده برمی‌گردد. مترجم.

فَهُوَ كَافِرٌ، وَإِلَّا رَجَعَ إِلَيْهِ مَا قَالَ»: «هرگاه شخص به دوستش بگوید: ای کافر، یکی از آن دو حتماً کافر می‌شود؛ پس اگر فردی که به او گفته شده، کافر (مستحق کفر باشد)، که کافر می‌شود و گر نه آن چه گفته به خودش بر می‌گردد»^۱.

ابوذر رضی الله عنه گوید: از رسول صلی الله علیه و آله شنیده است: «لَا يَزِيْرُ رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَلَا يَزِيْمُهُ بِالْكَفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ»: «هیچ شخصی، دیگری را به فسق یا کفر متهم نمی‌کند مگر اینکه (فسق یا کفر) به خودش باز می‌گردد، اگر آن شخص چنین نباشد»^۲.

این احادیث و روایات دیگر در این موضوع از اطلاق کفر بر مسلمان، برحذر داشته و هشدار می‌دهد. کسی که ورودش به اسلام ثابت شده است، تکفیر کردن و اخراجش از دین جایز نیست. مگر این که برای چنین حکمی دلیل قاطع داشته باشیم.

تکفیر مسلمان باید بر اساس ضوابط شرعی باشد و ثابت گردد. این مسئله باید به علمای متبحر ارجاع داده شود. و کسی که ادله، شروط و موانع تکفیر را خوب بداند، به گونه‌ای که شبهه‌ها را بر طرف کرده و عذرها را کنار بزند، باید در این مورد حکم نماید. از آنجا که حدود و مجازات شرعی با ورود شبهه ملغی شده و اجرا نمی‌گردد، پس تکفیر و خارج کردن مسلمان از دایره‌ی اسلام و اجرای حد رده (خروج از دین) به طریق اولی باید تحت این قاعده صورت گیرد. اگر ثابت شد کسی وارد اسلام شده است، مثلاً از پدر و مادری مسلمان یا یکی از آن دو که مسلمان است، متولد شده

۱- مسند امام احمد، شیخ احمد شاکر در تحقیقی که بر المسند نموده است آن را صحیح می‌داند.

۲- بخاری.

باشد، یا شهادتین را بر زبان رانده است، و شعائر اسلامی را بر پا می‌دارد، جز با یقین نمی‌توان او را تکفیر کرده و از اسلام خارج نمود.

س ۵۷: گفتید: تکفیر باید طبق ضوابط شرعی باشد. اگر ممکن هست با توضیح و تفصیل این ضوابط و کیفیت اجرایی کردن آن را بیان کنید.

حکم به تکفیر شخصی معین، بسته به دو امر مهم است:

اول: نصّ شرعی دلالت کند که کار طرف کفر محسوب می‌شود و آن کفر انسان را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند. چرا که گاهاً در متون و نصوص شرعی لفظ کفر اطلاق می‌شود، ولی آن عمل کفری نیست که انسان را از اسلام خارج کند. لذا صد در صد باید نصّ دلالت کند که کار مورد نظر یا ترک فلان کار کفر است و این کفر انسان را از اسلام خارج می‌کند.

نمونه کفرهایی که انسان را از دایره‌ی اسلام بیرون نمی‌کند:

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «اَثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرُ الطَّعْنِ فِي النَّسَبِ وَالْيَاحَةَ عَلَى الْمَيِّتِ»: «دو خصلت در بین مردم وجود دارد که برایشان کفر محسوب می‌شود، طعنه زدن در نسب و نوحه کردن بر مرده»^۱.

و فرموده‌اند: «لَا تَرَجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»: «بعد از من کافر نشوید، که برخی از شما گردن برخی دیگر را می‌زند»^۲.

دوم: این حکم باید بر شخص معینی که مرتکب کاری شده یا کاری را ترک کرده که متهم به کفر خارج از دین شده است، منطبق باشد و نصّ شرعی هم آن را تأیید کند. زیرا ممکن است موانعی موجود باشد که آن عمل، شخص را کافر نکند. گرچه انجام یا ترک آن کار، در حقیقت کفر

۱- مسلم.

۲- متفق علیه.

محسوب شود. زیرا هر کس مرتکب عملی کفری شد که کافر نمی‌گردد. چرا که نصوص شرعی بر این اصل دلالت دارد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۶]. «هر کس پس از ایمان آوردن خود، به الله کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده [و] [الی] قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم الله بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود».

این آیه دلالت دارد که اگر انسانی مجبور به گفتن یا انجام عملی کفری گردید و انجامش داد، با این عمل کافر نمی‌شود. با وجود این که آن قول یا عمل کفر می‌باشد.

در حدیث نبوی که خوشحالی الله ﷻ نسبت به توبه‌ی بنده‌اش را بیان می‌دارد، توبه‌کننده را به شخصی که بعد از گم شدن شترش آن را می‌یابد و از فرط خوشحالی کلمات کفرآمیز بر زبان می‌آورد، تشبیه کرده است. آن شخص بعد از یافتن شتر که آذوقه‌ی مسافرتش هم بر آن بود، چنین گفته بود: «اللهم أنت عبدی وأنا ربك أخطأ من شدة الفرح»: «بارالها تو بنده‌ی من و من آفریدگار توام؛ از فرط شادمانی خطا کردم»^۱. سخنش سخنی بود که باعث خروج او از دین می‌شد، اما به دلیل فراموشی، از بس خوشحال بود چنین گفت و با این سخن کافر نشد.

هم‌چنین در حدیث، داستانِ مردی آمده است که در گناه غوطه‌ور بوده و زیاده روی کرده بود و از مجازاتِ الهی می‌ترسید به خانواده‌اش گفت:

وقتی مُردم مرا بسوزانید و استخوام را بکوبید و در دریا بپاشید. به الله قسم اگر پروردگارم بر من دست یابد، چنان غذایی مرا می‌دهد که هیچ یک از بندگانش را چنان عذاب نکرده باشد. آن‌ها نیز چنین کردند. الله ﷻ او را جمع کرده و علت را از او پرسید؛ او نیز در جواب گفت: به خاطر ترس از الله ﷻ چنین کرده است. گمان کرد که الله بر او دست نمی‌یابد، در نتیجه الله ﷻ هم او را آمرزید^۱.

شک در قدرت الاهی کفر است؛ ولی این فرد نمی‌خواست الله ﷻ را به عجز و ناتوانی توصیف نماید. اما به دلیل ترسی که از الله ﷻ داشت، گمان کرد چنین فراری کارآمد است و از مجازات الاهی راهانیده می‌شود.

در دلایل شرعی عذر به جهل که ناشی از عدم ابلاغ مسایل عقیده‌ای و غیره به فرد باشد هم ثابت است. چرا که از مکلفی محاسبه می‌شود که حکم به وی ابلاغ شده باشد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]. «ما تا فرستاده‌ای را بر نمی‌انگیخیم، عذاب کننده نبودیم». هم‌چنین الله متعال خبر می‌دهد که پیامبران خود ﷺ را بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده است. تا مردم بعد از آمدن پیامبران بهانه‌ای نداشته باشند.

با دلایل قطعی ثابت شده است که بعضی از مردم به خاطر تازه مسلمان بودن، یا شیوع بدعت‌ها، اختلافات عقیدتی و شبهه‌های گمراه کننده، خیلی از مسایل را نمی‌دانستند.

امام ابن تیمیه رحمته به علمای جهمیّه‌ی زمان خویش می‌گفت: اگر من هم سخن شما را بگویم کافر شده‌ام، لیکن من شما را کافر نمی‌دانم چون از نظر من شما ناآگاهید.

و نیز می‌گوید: کسی که تأویل می‌کند باید اولاً بر او اقامه‌ی دلیل نمود و خطایش را روشن کرد و حق را به او عرضه نمود. پس اگر دلیل روشن و واضح به او بیان شد که دیگر جای جرّ و بحث نداشت، ولی او بر عقیده‌ی خود لجاجت می‌کرد، وی انکار کننده‌ی ایمانی‌ست که الله ﷻ بر او واجب کرده است؛ لذا او کافر و مشرک است.

به همین دلیل از امام احمد رحمته نقل شده است: اگر به ۹۹ دلیل بر شخصی احتمال کفر می‌رفت، و از یک نظر احتمالاً در او ایمان یافت می‌شد، من به خاطر حسن‌ظنی که به مسلمان دارم، او را اهل ایمان می‌دانم.

س ۵۸: توضیح دهید چه وقت می‌توان تکفیر معین و چه وقت تکفیر غیر معین نمود؟

سؤال با این مضمون از کمیته‌ی دائم پژوهش‌های علمی و فتوا پرسیده شد: آیا علما حق دارند شخص معینی را کافر خوانده یا او را متهم به کفر نمایند؟ چنین جواب آمد که: شخص معین اگر یکی از ضرورات دینی مانند نماز، زکات و روزه را بعد از ابلاغ به وی انکار کرد، تکفیرش واجب است. باید او را نصیحت نمود؛ اگر توبه کرد که خوب؛ و گر نه بر ولی امر واجب است او را به جرم کفر بگشود. ولی اگر به سبب کاری که موجب کفر می‌شود، تکفیر مشروع نمی‌شد، بر کسی که از اسلام خارج شده است، حدّی اجرا نمی‌گردید.

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: گاهی اوقات یک سخن کفر است و بر صاحبش به صورت مطلق حکم کفر داده می‌شود. یعنی گفته می‌شود: هر کس چنین حرفی بزند کافر است. اما اگر شخص معینی چنین حرفی را بزند، تا بر او اتمام حجت نشود که چنین سخنی موجب کفر می‌شود، نمی‌توان او را کافر نامید. این قاعده در نصوصی که به عذاب و عید می‌دهد هم اجرا می‌گردد.

مثلاً الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا

يَا كُلُّونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾ [النساء: ۱۰]. «در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند». این آیه و آیات همانند آن که به عذاب تهدید می‌کند حق و درست است. لیکن بر شخص معینی حکم به عذاب نمی‌کنیم. برهیچ یک از اهل قبله نمی‌توان به صورت معین حکم به عذاب نمود. چرا که ممکن است به دلیل نبود شرطی از شرایط کفر و یا به دلیل وجود مانعی از موانع کفر، آن وعید شامل حال وی نشود. شاید هم حرام بودن آن کار که باعث وعید و عذاب می‌شود، به وی نرسیده باشد. گاه‌ها هم بعد از انجام فعل حرام، طرف توبه می‌کند. یا ممکن است آن شخص به مشکلات و سختی‌هایی مبتلا شود که کفاره‌ی گناهش شده و آن را جبران نماید. حتی ممکن است شخصی که اجازه‌ی شفاعت به او داده شود، در حق این شخص شفاعت کند.

دوباره شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: اقوالی که منجر به کفر گوینده‌اش می‌شود هم بر اساس همین قاعده است؛ (یعنی شخص را کافر نمی‌کند) چرا که ممکن است نصوصی که شناخت حق را واجب می‌گرداند به وی نرسیده باشد. گاهی هم ممکن است به او ابلاغ شده باشد اما برایش اثبات نشده باشد. یا قدرت فهمش را نداشته است. چنان که ممکن است شک و شبهه‌هایی برایش پیش آمده باشد، که الله او را معذور بدارد. مذاهب و فتوای ائمه هم مفصلاً در مسئله‌ی کفر مبتنی بر نوع و ذات اقوال و اعمال می‌باشد. باید متذکر شد که تکفیر شخص معین و ارائه‌ی دلیل و مدرک هم، در حیطة‌ی علمایی است که توانایی ارائه‌ی دلایلی که کفر را ثابت کرده و شبهات احتمالی را دفع می‌کند، داشته باشند. و این کار هر کس نیست. در غیر این صورت هرج و مرج فراگیر می‌شود. چنان که اجرای حد رده یا خروج از دین، بعد از اقامه‌ی دلیل و رفع موانع، کار ولی امر مسلمان یا نایب

وی است و کار هر کسی نیست. حال اگر کسی شخصاً حکم رده را اجرا کند -بالفرض این که شخص متهم سزایش کشته شدن باشد- مستبدانه در حق والی امر که مجری حکم رده می‌باشد، تجاوز کرده است. و اگر مسئولیت این کار به هر کس سپرده شود، خون‌ریزی و هرج و مرج جامعه را فرا می‌گیرد. حال که این را دانستیم، متوجه می‌شویم: آنان که ناآگاهانه و عجولانه از پیش خود، شخص معینی را تکفیر کرده و مجری حکم رده شده و افراد را کشته و یا ترور می‌کنند، مرتکب چه خطای بزرگی می‌شوند.

س ۵۹: نمونه‌هایی از اقوال و دیدگاه علمای سلفی معاصر مبنی بر پیروی از اهل سنت در عدم تکفیر مسلمین را نام ببرید.

گفتار علمای سلفی معاصر در این باره بسیار واضح و صریح است. علامه آلبنانی رحمته الله علیه در توضیح یکی از احادیث می‌گوید: بنا بر تمام این دلالت‌ها نمی‌توانیم این گروه از مسلمین را تکفیر کنیم. چرا که به آنان اقامه‌ی حجت نشده است و به قدر کافی دعوت‌گرانی وجود ندارند که دعوت توحید را به صورت خالص و عاری از هر گونه شرک به عموم مردم برسانند. آنقدر کم هستند که بر این امر غالب نمی‌آیند. واقعاً افراد کمی هستند که صدایشان به جایی نمی‌رسد. مگر به افرادی که در مناسبت‌های خاص و یا عام با آنها در ارتباط‌اند. اما این دعوت فراگیر و گسترده نیست. عقیده‌ی ما این است که اگر یکی از مسلمانان که با ما نماز می‌خواند، مرتکب کفر شد، او را کافر نمی‌دانیم. بلکه او را توجیه می‌کنیم که این کارش کفر است؛ می‌گوییم: این کار یعنی شرک به الله ﷻ. مواظب باش مرتکب آن نشوی.

در یکی از فتوای‌های هیئت دائم پژوهش‌های علمی و فتوا آمده است: مذهب اهل سنت و جماعت بر این باور است که: آن‌ها مسلمانی را که مرتکب گناهان کبیره‌ای مثل: خودکشی، شراب‌خواری، زنا، دزدی، خوردن

مال یتیم، تهمت ناروا به زنان مؤمن و رباخواری و دیگر گناهان کبیره که کمتر از شرک هستند، بشود را، تکفیر نمی‌کنند. اما گناهی هم‌چون: طلب کمک از غیر الله، مانند درخواست از مردگان برای رفع مشکلات، نذر و ذبح برای اموات و کبیره‌هایی از این دست، کفر اکبر هستند که باید مرتکب آن را با دلیل توجیه نمود. حال اگر بعد از بیان و توضیح توبه نمود، توبه‌اش پذیرفته است و گرنه ولی امر مسلمین او را می‌کشد.

خلاصه‌ی کلام: سلفی‌ها معتقد به روش اهل سنت و جماعت هستند. در تکفیر دیگران شتابزده عمل نمی‌کنند. یعنی مرتکب گناهان کبیره را کافر نمی‌دانند. یا فرقه‌هایی همچون خوارج و هم‌اندیشان آنان، گر چه شهادتین را بر زبان جاری کرده و اهل نماز باشند و روزه بگیرند را، مسلمان نمی‌دانند.

با این وجود آنان به صورت کامل مانع تکفیر نمی‌شوند. یعنی نمی‌گویند هرکس که شهادتین را بر زبان آورد، گر چه مرتکب کفر شود در هیچ حالتی نمی‌توان وی را تکفیر کرد. بلکه آنان تکفیر شخص معین را مطلقاً جایز نمی‌دانند حتی اگر یکی از مسایل دینی که صد در صد برای همگان شناخته شده است را انکار کند. بلکه می‌گویند: می‌توان کفر شخص خاصی را با یافتن شدن شرایط و نبود موانع تکفیر، صادر کرد. هم‌چنین اگر توسط علمایی که در این زمینه تخصص دارند، بر شخص خاصی حجت اقامه شد، و باز هم عمل کفری را انجام داد، تکفیرش توسط علما بلا مانع است.

س ۶۰: جهاد فی سبیل الله چیست؟ حکم و کیفیت آن چگونه است؟

جهاد یعنی نبرد و کارزار با کفار. وقتی لفظ جهاد به صورت مطلق می‌آید، منظور روبا رویی با کفار است؛ آن‌هم برای بلند نمودن کلمه‌ی الله؛ و همیشه برای جنگ با کفار اطلاق می‌شود مگر این‌که بنا بر دلیلی به معنای دیگری هم به کار رود.

جهاد بر دو نوع است:

جهاد طلب (تهاجمی): یعنی به دیار کفار وارد شدن و آنان را به اسلام دعوت دادن؛ و در صورت عدم قبول اسلام، با آنان جنگ و کارزار شدن. این نوع جهاد فرض کفایه است. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۳۶]. «و همگی با مشرکان بجنگید، چنان‌که آنان همگی با شما می‌جنگند، و بدانید که الله با پرهیزگاران است». و نیز: ﴿فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۵]. «پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین‌گاهی به کمین آنان بنشینید؛ پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را برایشان گشاده گردانید، زیرا الله آمرزنده مهربان است».

و در حدیث آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي نَفْسَهُ وَمَالَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ:» «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا بگویند: لا اله الا الله، هر کس که گفت: لا اله الا الله، جان و مالش از جانب من محفوظ می‌ماند مگر در مقابل حقی که بعهده دارد، و حساب (نیت و کارهای پنهانی) او با الله است»^۱.

۱- جهاد دفاعی: اگر دشمن بر بخشی از سرزمین مسلمانان تجاوز کرده و غالب آمد، بر اهل آن دیار واجب است که هر کس به قدر توان

خویش با دشمن وارد جنگ شده و از جنگ عقب نماند. این نوع جهاد تا زمانی که شرّ دشمن کم نشود، فرض عین است.

احکام این نوع جهاد برای مسلمین بوده و زمانی است که آنان دارای سرزمین اسلامی و امام یا ولی امر بوده و قدرت و توان جهاد و نبرد با دشمن را داشته باشند. پس اگر این شرایط یافت نشد، مراحل جهاد بر حسب توانایی افراد خواهد بود. نبرد میان دو لشکر، دو ارتش و یا دو گروه می‌باشد؛ یکی مسلمان و آن دیگری کافر یا مستحق جنگ. البته این وضعیت مثل اوضاع کنونی ما نیست که لشکر ایمان از غیر ایمان جدا نباشد. بلکه هر دو لشکر به شدت با یکدیگر در هم آمیخته‌اند و نمی‌توان میان آن دو فرق قایل شد. لذا ضروری است قبل از ورود به میدان نبرد، دو گروه را از هم تشخیص داد و به اسلام دعوت نمود؛ تا هر کس جان باخت، با آگاهی جان دهد و هر کس زنده ماند، با دانش و بینش زنده بماند. بُریده علیه السلام روایت می‌کند: رسول الله صلی الله علیه و آله مسئولیت جنگ یا لشکری را به یک امیر واگذار نمود. ابتدا او را در شخص خودش به ترس و پروای الهی وصیت نمود و سپس گفت به همراهان مسلمان خویش نیکی کند و فرمود: «إِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَأَدْعُهُمْ إِلَى إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ أَوْ خِلَالَ فَايْتَهُمَا أَجَابُوكَ إِلَيْهَا فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ: ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ.. فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَأَدْعُهُمْ إِلَى إِعْطَاءِ الْحِزْبِ فَإِنْ أَجَابُوا فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ - تَعَالَى - وَقَاتِلِهِمْ»: «وقتی با دشمنان مشرک خویش رو در رو شدی، آنان را به یکی از این سه چیز فرا خوان، هر کدام را از تو پذیرفتند از آن‌ها بپذیر و از جنگ با ایشان دست بردار. آنان را به اسلام فرا خوان؛ اگر قبول کردند از آن‌ها بپذیر و از جنگ با آنان دست بکش. اگر نپذیرفتند، از ایشان بخواه جزیه پرداخت کنند، اگر

قبول کردند، از آنان قبول کن و دست از جنگ با آنان بردار. اگر نپذیرفتند، با یاری خواستن از الله تعالی با ایشان وارد جنگ شو»^۱.

آنگاه که رسول ﷺ علی رضی الله عنه را به جنگ با یهودیان خیبر فرستاد، با وجودی که قبلاً دعوت به آنان ابلاغ شده بود، به وی دستور داد قبل از جنگ، آنان را به اسلام فرا خواند.

پس حتماً باید دو صف لشکر را از هم جدا نمود و اتمام حجّت کرد و قبل از دعوت داد.

س ۶۱: چه وقت جهاد فی سبیل الله بر هر مسلمان فرض عین می‌گردد؟

در حالت‌های زیر جهاد بر هر مسلمان فرض عین است:

- ۱- هنگامی که خود امام شخص معینی را برای جهاد برگزیند.
- ۲- زمانی که برای جهاد فراخوان عمومی داده شود. مثلاً امام مردم منطقه‌ی معینی را برای جهاد دستور دهد.
- ۳- آنگاه که مسلمان به صفوف ارتش اسلامی پیوست و آنان با دشمن در حال جنگ بودند، بعد از رسیدن به آنان نباید از جنگ کناره گیرد.

س ۶۲: آیا خروج و شورش علیه حاکمان، جهاد فی سبیل الله محسوب

می‌شود؟

خروج بر حاکمان و والیان امر از نوع امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. اهل سنت و جماعت هرگز شورش علیه امامی که ملت با وی بیعت کرده است را جایز نمی‌دانند. گر چه ظلم و ستم هم بکنند، به خاطر حفظ خون مردم و محافظت از امت اسلامی نباید قیام نمود. مگر این که از والی

امر کفر آشکاری سر زند و نیز طبق ضوابط و قوانینی باشد، که قبلاً بیان داشتیم.

س ۶۳: اگر کسی از مسلمانان کافر شد، چه کسی باید حکم ارتداد را بر او اجرا نماید؟

ریختن خون مسلمین یقیناً حرام است و هرگز بدون دلیل قطعی و بقینی مشروع و مباح نمی‌گردد. در حدیث صحیح می‌خوانیم: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصَبَّ دَمًا حَرَامًا»: «مؤمن مادامی که با ناحق خونی نریزد، از آسایش و امنیت دینی خویش برخوردار است»^۱.

در حدیث مرفوعی دیگر آمده است: «لَزَوَالِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ»: «نابودی دنیا، نزد الله متعال بی‌ارزشتر از کشته شدن فرد مسلمانی است»^۲. تکفیر یک مسلمان و فتوای قتل وی، جسارت و جرأت می‌خواهد. چنان که قبلاً گفتیم هر کس نمی‌تواند چنین مسئولیتی را به عهده گیرد. و گر نه مرتکب حرام شده است.

برای جلوگیری از هرج و مرج، اجرای حدّ رده بعد از ارائه‌ی دلیل، بر کسی که با دلایل شرعی مخالفت کند، وظیفه‌ی امام یا نایب اوست. دخالت در کار امام و تجاوز به مسئولیت او، مرتکبش را گناهکار می‌گرداند.

س ۶۴: چه وقت جایز است امام را از کار برکنار نمود؟ این کار چگونه صورت می‌گیرد؟

تمام علما اتفاق دارند که از همان ابتدای امر امامت کافر و فاسق، منعقد نمی‌گردد. حال اگر امامی عادل و دادگستر امامت را عهده‌دار شد و

۱- بخاری.

۲- ترمذی، نسائی، شیخ آل‌بانی رحمته‌الله آن را صحیح دانسته است.

در پی آن به فسق مبتلا گشت، تمام اهل سنت بر این عقیده‌اند که نباید علیه وی شورید. لیکن باید او را نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر نمود. در کار خیر از وی اطاعت نموده و در معصیت نباید اطاعتش کرد. و بر ظلم و ستم و آزار و اذیتش باید صبر و شکیبایی کرد. مگر این که مرتکب کفر آشکار گردد.

عباده بن صامت رضی الله عنه می‌گوید: «بَايَعَنَا- اى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشِطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، قَالَ: إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ.» «از جمله اموری که رسول الله ﷺ در مورد آنها از ما بیعت گرفت این بود که فرمود: «در حالت خوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و تر جیح دیگران بر ما، از ایشان اطاعت کنیم. و همچنین نباید با والیان و حکام، بخاطر حکومت، درگیر شویم مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب الله، دلیل و برهانی داشتید». (در این صورت می‌توانید مخالفت کنید).^۱

خطابی رضی الله عنه می‌گوید: کفر بواح یعنی آشکارا کفر کردن.

ابن حجر عسقلانی رحمته الله شارح بخاری می‌گوید: منظور رسول ﷺ از این مطلب: «عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ» یعنی: آیه یا حدیث صحیحی باید داشت که جای هیچ نوع تأویلی نداشته باشد.

نووی رحمته الله شارح مسلم می‌گوید: در اینجا منظور از کفر، گناه و معصیت است. و معنای حدیث این است که با والیان امر، در امر حکومت‌داری منازعه و درگیری نکنید، و تا با توجه به تعالیم دینی از آنان کار منکری ندیدید، به ایشان اعتراضی نکنید.

ابن حجر رحمته می‌گوید: به اجماع علما امام کافر باید از کار بر کنار شود. بر هر مسلمان واجب است که برای برکناریش به پا خیزد. هر کس توانایی این کار را داشت، اجر و پاداش می‌برد و هر کس سستی و تنبلی نمود، گناه کرده است. و کسی که از انجام این کار ناتوان است، باید که از آن دیار هجرت کند.

وی از ابن قیم جوزی از داودی چنین نقل قول می‌کند: نظر علما در مورد حاکمان جور و ستم این است که اگر بدون هیچ فتنه و ظلمی قدرت برکناری او را دارند، باید که چنین کنند. و گر نه صبوری و شکیبایی نمایند. و برخی از علما گویند: ولایت حاکم فاسق از همان ابتدا منعقد نمی‌گردد. لیکن اگر بعد از عدالت اولیه به جور و ستم مبتلا شد، در شورش و قیام علیه وی اختلاف نظر دارند. اما فتوای صحیح و درست آن است که تا از او کفر آشکاری سر نزد نباید علیه او قیام کرد^۱.

نووی رحمته می‌گوید: اهل سنت اجماع نموده‌اند که سلطان فاسق عزل نمی‌شود. اما اینکه برخی از یاران و شاگردان ما در کتب فقه گفته‌اند که باید از کار بر کنار شود، هم‌چنین از معتزله هم چنین حکایت شده است، گوینده‌اش خلاف اجماع سخن گفته و سخت گرفته است. علما گفته‌اند: از این رو چنین ولی امری معزول نمی‌شود که در پی برکناری او آشوب‌ها و خونریزی‌ها به وقوع می‌پیوندد. میان مردم فساد و تباهی پدیدار شده و فساد برکناری والی، از باقی ماندش بر مسند قدرت بیشتر خواهد بود.

قاضی عیاض رحمته که صحیح مسلم را شرح داده است گوید: علما اجماع نموده‌اند که امامت برای شخص کافر منعقد نمی‌شود. و نیز اگر والی امر مرتکب کفر شد، بر عزل وی از قدرت نیز اجماع شده است.

۱- فتح الباری شرح صحیح بخاری ج ۱۶ ص ۱۱۴.

هم‌چنین گفته است: اگر والی حکومت در ابتدای امر فاسق باشد، بیعت با وی منعقد نمی‌شود. ولی اگر بعداً دچار فسق گردید، برخی گفته‌اند: اگر برکناری او از خلافت منجر به هرج و مرج و فتنه و جنگ نشد، عزلش واجب و ضروری است. تمام اهل سنت اعم از فقها، محدثین و متکلمین! گویند: ولی امر به سبب فسق، ظلم، پایمال نمودن حقوق عزل و خلع نمی‌شود. قیام و خروج علیه او هم جایز نیست. بلکه می‌بایست پند و ارشاد و بیم داده شود. چون در این باره روایات زیادی آمده است.

این‌گونه نیست که هر کس مستحق برکناری بود، برکنار شود. بلکه به پیامدهای بعد از عزل هم باید توجه شود. اگر این کار باعث فتنه و فساد بزرگتری شد، شورش علیه او جایز نیست. چنان که نباید برای ردّ یک منکر، مرتکب منکر بزرگتر از آن شد. اما اگر بیم فساد و فتنه نمی‌رفت و بر عزل والی هم توانمند بودند، مشکلی نیست برکنارش کنند. مسئله‌ی برکناری حاکم هم در زیر مجموعه‌ی امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد. چنان که پند و اندرز، دعوت و جهاد و برپایی جامعه‌ی مسلمان هم زیر مجموعه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است. بعد از این توضیحات باید نسبت به جریان تذکر به والی امر و انکار فسقِ او، مراعات این مسئله را هم کرد. لازم و ضروری است با دیده‌ی اعتبار به سه مورد توجه نمود:

۱- باید کاملاً مطمئن شد که آیا حاکم کاری کرده است که منجر به عزل و برکناری او گردد یا خیر.

۲- آیا توانایی برکناری او را داریم یا نه؟ زیرا این واجب مهم (عزل حاکم) در هنگام عذر و ناتوانی ساقط می‌گردد. حتی اگر برایمان اثبات شود که عزل و برکناری خلیفه واجب است. چون: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «الله بیش از توان کسی به او

مسئولیت نمی‌دهد». و در حدیث آمده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»: «هر کدام از شما کار زشتی را دید آن را با دستش تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش آن را نهی کند (یعنی آن را در قلبش زشت بدارد)، که [این آخری] آخرین ذره‌ی ایمان است»^۱. پیامبر ﷺ نهی را مشروط به استطاعت و توانایی نموده است.

۳- اگر امام مستوجب عزل بود و ما هم توانایی این کار را داشتیم، آیا با عزل حاکم، مصلحت عموم برآورده خواهد شد یا خیر؟ چرا که تمام شریعت الاهی مصلحت است. امر به معروف و نهی از منکر هم برای جلب مصلحت و دفع مفسده مشروع و قانونی شده است.

اگر بخواهیم کافری را برداریم و کافرتر از او را به جایش بنشانیم، یا با قیامان علیه حکام، کفار را در کشور و بر مردم خویش مسلط نماییم، چنین کاری که جایز نیست.

پس چنانکه شاهد هستید این کار نیاز مبرم به شناخت شریعت و بینش و آگاهی به وضعیت کنونی دارد. و نیاز به قدرتی که بدون حیف و میل، مصالح و مفاسد را بسنجد.

دکتر عبدالکریم زیدان در کتاب خود به نام (أصول الدعوة) تحت عنوانی به نام (عزل الخليفة) می‌نویسد: امت است که خلیفه را برمی‌گزیند. پس حق عزل خلیفه هم با امت است. زیرا کسی که حق گزینش و انتخاب دارد، حق عزل و برداشتن را هم دارد. اما بکارگیری این حق خواهان عذری موجه و شرعی است؛ و گرنه این کار یعنی عدول و تجاوز در استعمال حق و

پیروی از خواهش‌ها. و در شریعت اسلامی این دو غیرشرعی است. و عذر و توجیه شرعی برای عزل خلیفه این است که او یا را از وکالتی که از طرف امت دارد، فراتر نهد تا بتوان با آن وی را عزل نمود. یا باید در اجرای امور مهم خلافت ضعیف و ناکارآمد باشد. این‌ها مواردی است که فقها صراحتاً بدان اشاره نموده‌اند. امام ابن حزم رحمته در حالی که پیرامون موضوع خلیفه و امام صحبت می‌کند، چنین گفته است: امام مادامی که ما را با کتاب الله جلا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله قیادت و فرماندهی کند، اطاعتش واجب است. اگر در بخشی از این دو منبع به بی‌راهه رفت، از این کار بازداشته می‌شود و حق شرعی بر او اجرا می‌گردد؛ باز اگر جز با برکناری وی نمی‌شود از شر او در امان ماند، خلع می‌شود و دیگری به جایش می‌نشیند. از اقوال فقها هم در این مورد می‌توان چنین نقل کرد که: امت حق دارد بنا بر علتی که برکناری امام یا خلیفه را واجب گرداند، خلعتش نماید. مثلاً خلیفه مبادرت به اختلال وضعیت مسلمانان نماید و امور دین را منقلب و دگرگون کند. چنان‌که امت می‌تواند امام یا خلیفه را برای برپاداشتن نظام دینی و قدرت دادن به آن، منصوبش کنند.

و در زیر تیتری با عنوان (تنفیذ العزل) می‌نویسد: حال که امت در صورت یافت شدن سبب شرعی، قدرت برکناری خلیفه را دارند، باید خوب بدانند که مجرد یافت شدن سبب برای عزل خلیفه، به معنای حتمی بودن عزل نیست. چرا که باید به عواقب و پیامدهای عزل وی هم توجه نمود. اگر بر کناری امکان داشت، و عواقب مخرب‌تری بر جا نمی‌گذاشت، فیهما؛ ولی اگر امکان برکناری او نبود یا در بر کناری او، ملت دچار چنان خسارت‌های زیانباری می‌شد، که در زمان حکومت وی این ضررها گریبانگیر جامعه نمی‌شد، نباید وی را بر کنار کرد. چرا که از قواعد امر به معروف و نهی از منکر این است که، برداشتن کاری منکر و ناشایست نباید به منکری بزرگ‌تر

و بدتر منتهی شود. برکناری و عزل خلیفه هم اگر از این نوع باشد، طبق قاعده‌ی فوق نباید تنفیذ و اجرا گردد.

س ۶۵: چند نمونه از کتاب‌هایی که مسئله‌ی ایمان و کفر و جریان حاکمیت را بر اساس روش و عقیده‌ی سلفی بررسی می‌کند را معرفی نمایید.

کتاب‌های متداول و در دسترس در این امور مهم که بسیار مفید هم هستند عبارتند از:

- ۱- شرح العقيدة الطحاوية.
 - ۲- بخش دوم کتاب معارج القبول.
 - ۳- شرح العقيدة الواسطية.
 - ۴- کتاب الإیمان اثر ابن تیمیه رحمته.
 - ۵- جلد هفتم مجموع الفتاوی ابن تیمیه رحمته.
 - ۶- کتاب الإیمان فتح الباری، شرح صحیح البخاری.
 - ۷- کتاب الإیمان صحیح مسلم به شرح نووی.
 - ۸- کتاب (الرّدّة) که از کتاب‌های فقه می‌باشد.
- و در مسئله‌ی حاکمیت:

- ۱- کتاب الحکم بالقوانین الوضعية تألیف دکتر أشقر.
 - ۲- رساله تحکیم القوانین، به قلم محمد بن ابراهیم.
- و می‌توان به این دو کتاب نگاهی انداخت:
- ۱- جلد چهارم تفسیر اضواء البیان، اثر سنقیطی.
 - ۲- جلد هفتم مسند امام احمد با تحقیق احمد شاکر.

س ۶۶: چرا سلفی‌ها به کوتاه کردن لباس و بلند نمودن ریش پایبند هستند و زنان خود را وادار می‌کنند که نقاب بزنند، تا با این کارها میان مردم انگشت-نما شوند؛ حال آن‌که تمام این موارد از مظاهر خارجی افراد است؛ در حالی که مهم عمل قلب و درست بودن باور و اعتقاد است؟

اسلام هرگز مردم را وادار نمی‌کند تا پوششی خاص را بر خود تحمیل کنند. مسلمان می‌تواند هر نوع لباس و پوششی که دوست دارد، بپوشد. زیرا اصل و قانون شرعی در این امور، اجازه و رخصت است.

لیکن اسلام ضوابط و قوانینی برای ظاهر و پوشش مسلمان وضع نموده است که باید آن را مراعات نماید. همان‌گونه که اسلام انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها را حرام کرده است، با وجودی که اصل در خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها اجازه و آزاد بودن است. در پوشش و ظاهر هم این قانون وجود دارد.

اسلام حرام نموده است که مسلمان همانند کفار و مشرکین لباس بپوشد. و تشبیه مرد به زن و بالعکس را هم حرام دانسته است. پوشیدن ابریشم و طلا را بر مردان ممنوع کرده و لباس‌های بدن‌نما و اندامی که نمایان‌گر عورت‌هاست را هم حرام دانسته است.

بدحجابی و نیمه‌عریان بودن هم بر زنان مسلمان حرام شده است و پوشش را لازمه‌ی آنان می‌داند. لیکن علما در آنچه زن می‌تواند از بدن خویش نمایان کند، بر دو نظریه‌اند:

نخست: ظاهر نمودن چهره و دست‌ها جایز است.

دوم: ناجایز بودن نمایان کردن چهره و دست‌ها. بلکه واجب است زن در مقابل مردان بیگانه و نامحرم تمام بدن خویش را بپوشاند.

اما هر دو گروه بر این اتفاق دارند که استفاده از نقاب و پوشیدن دست‌ها، بهتر از ظاهر نمودن آن‌هاست. اختلاف در این مورد که آیا پوشاندن صورت و

دست‌ها فضیلت است یا فرض. هردو گروه پوشاندن آنها را در صورتی که زن زیبا باشد یا چهره‌اش را آرایش کند و موجب فتنه گردد یا این که در انظار عموم بوده و همه بدون پروای الاهی به او می‌نگرند، واجب می‌دانند. بسیار واضح است که این امور، استفاده از نقاب را مطلوب و پسندیده می‌کند.

اما کوتاه کردن لباس (برای مردان از قوزک پا به بالا) و رها کردن ریش به دلیل دستور شارع است. پایبندی به این امر جزو دین است و باعث تقرب الاهی می‌شود. چند نمونه از روایاتی که در این مورد آمده را بیان می‌داریم:

در کتاب ریاض الصالحین تالیف امام نووی رحمته الله علیه از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فِي النَّارِ»: «هر اندازه ازار (شلوار یا پایین پوش) از قوزک‌ها پایین‌تر باشد، در آتش است»^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جابر بن سلیم رضی الله عنه فرمود: «وَارْفَعِ إِزَارَكَ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، فَإِنَّ أُبَيْتَ فِإِلَى الْكَعْبَيْنِ، وَإِيَّاكَ وَإِسْبَالَ الْإِزَارِ فَإِنَّهَا مِنَ الْمَخِيلَةِ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمَخِيلَةَ»: «شلوارت را تا نصف ساق پایت و اگر نخواستی و دوست نداشتی تا دو قوزک پا بالا بکش و از دراز کردن ازار (پایین پوش) یا شلوار بیرهیز که این کار از تکبر است و الله تکبر را دوست ندارد»^۲.

ابو سعید خدری رضی الله عنه از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند: «إِزْرَةُ الْمُسْلِمِ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، وَلَا حَرَجَ - أَوْ لَا جُنَاحَ - فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَعْبَيْنِ، مَا كَانَ أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ، مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطْرًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ»: «بلندی ازار یا شلوار شخص مسلمان تا نصف ساق باید باشد، و اگر بین نصف ساق تا

۱- بخاری.

۲- ابوداود، ترمذی و آل‌بانی رحمته الله علیه صحیحش می‌داند.

قوزک‌ها هم باشد، گناهی نیست. آنچه از قوزک‌ها پایین‌تر باشد در آتش است. هر کس پایین پوشش را متکبرانه دراز و آویزان کند، الله به او نگاه نمی‌کند»^۱.

عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: در حالی که از ارم (لنگ) بلند و آویزان بود، از کنار رسول الله صلی الله علیه و آله گذر کردم، فرمودند: ای عبدالله از ارت را بالا بکش. من هم آن را بالا کشیدم. سپس فرمود: بیشتر. بعد از آن پیوسته چنین می‌کردم. بعضی از جمع حاضر پرسیدند: چقدر بالا؟ فرمودند: تا نصف ساق‌ها^۲.

امام شمس الدین ذهبی در کتاب (الکبائر) بلند بودن لباس را از گناهان کبیره می‌شمارد. چنان‌که در گناه کبیره‌ی شماره‌ی ۵۵ می‌نویسد: آویزان نمودن لنگ (پایین پوش)، لباس، شلوار از روی تکبر و فخر از گناهان کبیره است. و برخی از روایات مذکور را آورده است. و در کتاب گران‌سنگ خویش به نام (سیر اعلام النبلاء) آورده است که ابن عمر رضی الله عنهما لنگ یا ازاری می‌پوشید که به نصف ساق‌هایش می‌رسید.

و می‌گوید: ابن عمر رضی الله عنهما لباسی می‌پوشید که ابریشمی نبود. ولی به دلیل ترس از تکبر و فخرفروشی لباسی پنبه‌ای نرم و لطیف می‌پوشید. سپس در ادامه‌ی مطلب آنان که لباس خود را دراز و آویزان می‌کنند، نکوهش می‌کند. خصوصاً اگر از اهل علم باشد. خلاصه‌وار چنین می‌گوید:

هر لباسی^۳ که در شخص تکبر و فخرفروشی پدید آورد، صد در صد باید

۱- احمد، ابوداود و شیخ آل‌بانی رحمهم الله صحیحش دانسته است.

۲- مسلم.

۳- لباس در لغت عرب مفهومی فراتر و عام‌تر از واژه‌ی فارسی دارد. به هر چیزی که انسان آن را برای پوشش و زیور استفاده نماید، خواه لباس باشد یا لوازم تزئینی، عرب‌ها بدان لباس گویند. مترجم.

کنار گذاشته شود. گر چه ابریشمی و طلایی هم نباشد. جوانان را می‌بینیم که لباس‌های بسیار گشاد با آستین‌های بلند پشمی، ابریشمی و یا پنبه‌ای می‌پوشند که قیمت آن به چهارصد یا نزدیک به چهارصد درهم می‌رسد. تکبر و مباحثات هم در گام‌زدنش نمودار است. اگر با نرمی نصیحت و ملامتش کنی، برمی‌افروزد و می‌گوید: مگر من تکبر دارم. در حالی که می‌بینیم ابن عمر رضی الله عنهما از تکبر بر خویشان بیم دارد. همچنین فقیه بزرگوار عمر بن خطاب هم از این مسئله بیمناک است. حال اگر فقیه خوش‌گذران تجاوزگر را گویی که لباست از قوزک‌ها بلندتر و آویزان است و این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را به او گوش‌زد کنی که: «ما أسفل من الكعبین من الإزار ففي النار»: «هر اندازه ازار (شلوار یا پایین پوش) از قوزک‌ها پایین‌تر باشد، در آتش است»، گوید: این روایت برای انسان متکبر است؛ من از روی تکبر چنین نمی‌کنم.

تو میبینی این‌گونه خویشان نادان را با تکبر تبرئه می‌کند و نصّ عام و مستقل را با حدیث جداگانه و مستقل دیگری که برای تکبر آمده است، خاص می‌کند. و با استناد به سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه که گفت: ای رسول شلوارم آویزان است، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لست ممن يصنعه خيلاء» «تو از آنان که متکبرانه چنین می‌کنند نیستی»، کار خود را توجیه می‌کنند. در جوابشان می‌گوییم: ابوبکر رضی الله عنه در ابتدای پوشش آن‌را بالای قوزک می‌بست و بعداً آویزان می‌شد. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِزْرَةُ الْمُسْلِمِ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، وَلَا حَرَجَ - أَوْ لَا جُنَاحَ - فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَعْبَيْنِ، مَا كَانَ أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ، مَنْ جَرَّ إِزْرَاهُ بَطْرًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ»: «بلندی ازار یا شلوار شخص مسلمان تا نصف ساق باید باشد، و اگر بین نصف ساق تا قوزک‌ها هم

باشد، گناهی نیست. آن‌چه از قوزک‌ها پایین‌تر باشد در آتش است. هر کس پایین‌پوشش را متکبرانه دراز و آویزان کند، الله به او نگاه نمی‌کند».

و همانند این نهی در مورد کسانی است که قوزک‌ها را می‌پوشاند و آستین‌ها را از اندازه‌ی عادی بلندتر کرده و ریشه‌های لباس را هم بلند می‌کنند. تمام این موارد تکبرهای پنهانی درون است.

گاهاً برخی به دلیل ندانستن معذور هستند؛ لیکن عالمی که این نهی را به مردم متذکر نمی‌شود چه عذری دارد؟! اگر شخصی از سوی امام یا نائب وی خلعتی از نوع لباس ابریشمی یا طلا و... دریافت کرد و آن خلعت و بخشوده هم از نوع محرّماتی همچون پوست درندگان و غیره بود که در حدیث آمده است، می‌بینی شخص آن را پوشیده و به آن فخر و مباهات می‌کند. و اگر کسی به خاطر این نوع هدیه‌ها و درجه‌ها به آنان بی‌توجهی کند، ناراحت می‌گردد. خصوصاً اگر آن خلعت و بخشش برای وزارت، پُست و یا مقامی همچون مأمورِ أخذ مالیات و عوارض یا درجه‌دار و غیره باشد که آن فرد آماده‌ی ظلم و خشم و اهانت و زدنِ مردم است. او چنان که در هنگام اخذ چنین درجه و هدیه‌ای، بزرگ داشته می‌شود در هنگام بازپس گرفتن حکم، هدیه و یا درجه‌اش به وی اهانت می‌گردد و در آخرت عذابی سخت‌تر و مجازاتی بدتر خواهد داشت. الله از ابن عمر و پدرش راضی باد. کجا افرادی دیندار، باتقوا، عالم، خداترس و بیمناسکی همچون ابن عمر رضی الله عنهما یافت می‌شود، که خلافت به او پیشنهاد شود و نپذیرد. یا همچون عثمان رضی الله عنه که قضاوت را به او عرضه دارند و سر باز زند. یا بسان علی رضی الله عنه که نیابت شام را به او واگذارند و دست رد برسینه‌شان زنند. الله هر که را بخواهد، به سوی خود برمی‌گزیند، و هر که را که از در توبه درآید، به سوی خود راه می‌نماید^۱.

۱- سیر اعلام النبلاء ج ۳/ ۲۳۴، ۲۳۵، موسسة الرسالة.

گویند زمانی که عمر بن خطاب رضی الله عنه ضربه خورد و مردم به عیادتش می‌آمدند، در میانشان جوانی بود با لباس دراز و آویزان. خلیفه‌ی راشد کارش را نپسندید و به او تذکر داد و گفت شلوارش را بلند و آویخته نکند. و گفت: این در مقابل آفریدگارت به تقوا نزدیک‌تر و برای لباست پاک‌تر است. یعنی این کار تو مساوی با اطاعت از الله است و لباست که پایین‌تر از قوزک است کثیف نمی‌شود.

اما در مورد رها نمودن ریش و بلند کردن آن روایاتی متعدد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است. از جمله:

روایتی که امام مسلم آورده و می‌گوید: ابن عمر رضی الله عنهما گفته است: ما امر شدیم که ریش‌هایمان را بلند و رها کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَأَوْفُوا اللَّحَى»: «با مشرکین مخالفت کنید؛ سبیل‌ها را کوتاه کرده و ریش‌ها را بلند و رها کنید»^۱.

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «جَزُوا الشَّوَارِبَ وَأَرْحُوا اللَّحَى خَالِفُوا الْمَجُوسَ»: «سبیل‌هایتان را کوتاه کرده و ریش‌هایتان را بگذارید و (با این کار) با مجوس مخالفت کنید»^۲.

عملکرد خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم همین‌گونه بوده است. امام مسلم از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت می‌کند: که ریش رسول الله علیه الصلاة والسلام بسیار زیاد بود. عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ریش پر پشتی داشت که تا سینه‌اش را می‌پوشاند. به خباب بن ارت رضی الله عنه گفته شد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در

۱- متفق علیه.

۲- مسلم.

نماز ظهر و عصر قرائت می‌خواند؟ گفت: بله؟ گفتیم: از کجا متوجه آن می‌شدید؟ گفت با تکان خوردن ریش مبارک ﷺ ^۱.

حال که این جریان معلوم شد، پس دانستی جوانانِ پایبند که لباس را کوتاه کرده و ریش را رها و بلند می‌کنند و زنان را به حجاب و نقاب دستور می‌دهند، به دین عمل می‌کنند. کوتاه نمودن لباس تا نصف ساقِ پا سنت است و حتمی و لازمی نیست. مهم این است که لباس از دو قوزک پایین‌تر نرود. اما امروزه بر عکس، همه در عمل به سنت خُرده‌گیری می‌کنند؛ درحالی که باید بر مخالفین سنت اعتراض شود. جای تعجب است که مردم لباس‌های کوتاه‌ زنانه و شلوارهای آنان را می‌پذیرند و دوست می‌دارند، و در عوض در مقابل جوانانی که حتی کوتاهی لباس آنان به اندازه لباس خانم‌های بی‌حجاب هم نیست، اخم کرده و چهره در هم می‌کشند و از این افراد متنفر می‌شوند!

بر هیچ کس پوشیده نیست که بنده‌ی الله باید عملش با شرع موافق بوده و نیتش برای الله ﷻ خالص باشد. یعنی صلاح صورت و ظاهر با صلاح قلب و نیت در او جمع باشد. اگر اخلاص ناپود شد، عمل باطل می‌گردد. و اگر در عمل، با شرع مخالفت شد، عمل شخص به خودش بازگشت داده شده و پذیرفته نمی‌شود. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ»: «الله به چهره‌ها و مال‌هایتان نگاه نمی‌کند، بلکه به دل‌ها و اعمالتان می‌نگرد» ^۲.

۱- بخاری.

۲- مسلم.

بنگر که چگونه رسول الله ﷺ میان سلامتِ قلب و درست بودنِ عمل با شرع، جمع نموده است.

س ۶۷: چرا پیروان دعوت سلفیت به کُتب ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی رحمهما الله بیش از کتاب‌های دیگر توجه می‌کنند؟

سلفی‌ها به کتاب‌های سودمند علوم شرعی بی‌توجهی نمی‌کنند. هدف آنان طلب حق و تحصیل علم برای عمل کردن است. همگان به این جریان ادعان دارند که طلابِ سلفی از همه کوشاترند و در این راستا یدِ طولایی دارند.

ابن تیمیه رحمته الله علامه‌ی بی‌همتاست. بر علوم شرعی احاطه‌ای بس بزرگ دارد. شاخه‌ای از شاخه‌های علم نیست مگر این که وی در آن سهم بسزایی دارد. تألیفات فراوانش گویای این مطلب است. جواب‌ها و فتواهای ماندگارش بر علم سرشار او و دقت فهم و تسلط وی گواهی می‌دهد. در عصر **ملوکی** عالم بارزِ سلفیت بوده است. عصری که به تلاش ابن تیمیه رحمته الله و شاگردش، شاهد زنده شدنِ سنت بوده است. چنان که شاهدِ ریشه‌کن شدن بقایای صلیبی‌ها و شکست مغولان در شام بوده است. ابن تیمیه رحمته الله در این جهاد با شمشیر و قلم خویش نقش فراوانی داشته است. ابن قیم جوزی از بهترین و زیرک‌ترین شاگردان ابن تیمیه رحمهما الله بوده است. بلکه در برخی از نوشته‌های بزرگ خویش از ابن تیمیه رحمته الله هم بالاتر بوده است.

هیچ کس فضل و برتری ابن تیمیه و سپس ابن قیم جوزی رحمهما الله را انکار نمی‌کند. حتی دشمنانِ دعوت سلفیت. گر چه به هر دو تهمت‌های ناروا و نادرستی از جانب متعصبین مذاهب فقهی، صوفیان تندرو، معتزله و کلامی‌ها زده شده است.

سبب توجه و پرداختن بیشتر به کتب ابن تیمیه و ابن قیم جوزی رحمهما الله موارد زیر است:

۱- کتاب‌های آن دو تقریباً تمام موضوعات اسلام را در بر گرفته و در موردشان به قدر کافی سخن گفته‌اند.

۲- آن دو حتی در برخورد با مخالفین مذهب سلفی و کسانی که از این روش روی گردانده‌اند، متصّف به انصاف هستند.

۳- آسان بودن الفاظ و معانی این کتاب‌ها. و نیز این که کم‌کم و پیوسته به صورت عقلی با پشتوانه‌ی ادله‌ی تفصیلی و ریز شرعی به پیش می‌رود.

۴- شناخت راه‌های اعتراض مخالفین و وجه اختلاف آنان با شرع. احاطه‌ی آن دو در این زمینه باعث شد جواب آنان کافی، پربار، دقیق، رسا، روشن و درست باشد.

۵- ارجاع دادن آن دو بزرگوار به علوم سلف صالح و حرکت در مسیر آنان و سلامت فطرت و سرشت هر دو در بحث‌های عقیدتی که نهضت علمی دینی را در دل‌ها بیدار می‌نمود. نهضتی که مبتنی بر فهم و بررسی قرآن و سنت بر روش سلف صالح بود.

۶- آزادی آن دو از قید و بندهای مذهبی و تعصب و تقلید؛ که این خود دلالت می‌نمود، هر دو بر ابزار اجتهاد در علوم شرعی مسلط می‌باشند. بیرون شدن ابن تیمیه و ابن قیم جوزی از مذهب حنبلی، اگر می‌دانستند فتوای خلاف مذهب بر حق است، شاهدهی بر این ادعا است. با این وجود گفتیم که سلفی‌ها هرگز در توجه به دیگر کتاب‌های علمی مفید کوتاهی نکرده‌اند. کتاب‌هایی هم چون فتح الباری نوشته‌ی ابن حجر عسقلانی، شرح نووی بر صحیح مسلم، نیل الأوتار اثر شوکانی، تفسیر ابن کثیر، مجموع الفتاوی، المغنی نوشته‌ی ابن قدامه، شرح عقیده‌ی طحاوی به قلم ابی العز

حنفی و دیگر کُتُب که می‌بینی میان سلفی‌ها دست به دست می‌چرخد و از آن بهره می‌برند.

س ۶۸: چرا سلفی‌ها متهم‌اند که فقط از اساتید سلفی خویش علم می‌آموزند، آن‌ها را بسیار بالا برده و از سخنان آنان سر بر نمی‌تابند، در نظر ایشان همیشه این اساتید درست گفته‌اند و تمام مسایل را می‌دانند؟
در حقیقت باید گفت: این تهمتی بسیار بزرگ است. زیرا سلفی‌ها وقتی می‌بینند قوانین عقیدتی و فروع دین در میان امت پدیدار گشته است از همه‌ی مردم شادمان‌تر و خوش‌حال‌تر هستند. حتی اگر ببینند فضیلت آشکار نمودن این مهم به دیگران برمی‌گردد. چرا که آنان حق را فقط و فقط برای الله متعال می‌خواهند و بس. و همیشه برای بندگان صالح‌الاهی آرزوی توفیق روز افزون از الله ﷻ طلب می‌کنند.

لذا حقایقی وجود دارد که باید آن‌را گوشزد نمود:

۱- سلفی‌ها تقلید را نمی‌پذیرند و خواهان دلیل هستند. شیفته‌ی تشخیص احکام درست از نادرست هستند. لذا تنها نقلِ اقوالِ مذاهب فقهی چهارگانه آنان را قانع نمی‌کند. مگر این که سخن صواب و درست یا قول راجح را بر حسب قدرت ادله دریاوند.

۲- سلفی‌ها به عنوان طلاب دین می‌کوشند و معتقدند فقط وقتی از فهم و درک یک مسئله عاجز شدیم و نتوانستیم میان ادله‌ی معارض ترجیح دهیم، باید تقلید نمود. آن‌ها می‌گویند دیگران هم نباید تقلید کنند. مگر کسی که قدرت بررسی اقوال و دلایل علما را ندارد. سلفی‌ها خوب می‌دانند که آنان مجتهدین دینی نیستند. چرا که درجه و رتبه‌ی اجتهاد بسیار بالاست. با ادعا و آرزو نمی‌شود به آن دست یافت. لیکن ایشان طالبان دین‌اند. با جدیت کامل دین را فرا می‌گیرند. و برای یادگیری و تحصیل احکام دینی که بدان نیازمند

هستند، تلاش می‌کنند. سلفی‌ها عیب نمی‌دانند اگر ببیند طلابی هستند که می‌توانند دلایل دینی را بررسی و مقایسه کنند و بر حسب قوت و قدرت دلیل، بعضی را بر برخی دیگر ترجیح دهند. وظیفه‌ی هر مسلمان است که به این کار تشویق نماید؛ نه این که حمله‌ور شده و بر ایشان خُرده‌گیری کرده و خوارشان کند. لذا سلفی‌ها از اول تا آخر پیرو بوده‌اند نه مبتدع و نوآور. هر گفتاری از ائمه‌ی اهل سنت را که با قرآن و سنت موافق باشد، قبول می‌کنند. معتقدند حق، خارج از مجموع اقوال ائمه نیست و ائمت برای امور دینی نیازمند گفتار ایشان هستند.

۳- سنت نبوی به ما می‌آموزد که عالم‌تر و فقیه‌تر را بنا بر نیاز به علم آن شخص، بر دیگران مقدم نماییم. علمای منتسب به روش سلفیت در رویکرد خویش تلاش می‌کنند در مسیر قرآن و سنت حرکت کنند. بر اقوال ائمه اطلاع کافی دارند و ادله‌ی آنان را می‌فهمند و قادر به ترجیح میان اقوال آن‌ها هستند. آنان حاملان فقه صحیحی هستند که مسلمان را نسبت به دینشان آگاه می‌کنند و آنان را از تلاش خسته کننده و بی‌فایده‌ی میان اقوالی که دلیلش را نمی‌داند و یا قدرت ترجیح یکی بر دیگری را ندارد و منجر به حیرانی می‌گردد، باز می‌دارد.

امروزه فراگیری علم از علمای سلفی که پایبند قرآن و سنت و فهم سلف صالح و رجوع به گفتار ائمه‌ی دین و ترجیح میان اقوال آن‌ها هستند، در زمره‌ی اسناد عالی که بسیار کمیاب و نادر می‌باشد، است. نه تنها کمیاب است بلکه عنقریب است مفقود و نایاب گردد. الله جزای خیر دهد! آن را که با تحقیق، مختصر کردن، تصحیح و تضعیف کردن، راه فهم سنت را بر امت آسان و دست‌یافتنی می‌گرداند. احکام و مسایل فروع و اصول را که به

فراموشی می‌گرایید، به یاد آورد و دست نیافتنی‌ها را در دسترس قرار داد و پنهان‌ها را آشکار کرد. الله جزای خیرش دهد! این زحمت‌ها در گوشه کنار دنیا در دسترس جوانان اسلامی است و از اقصی نقاط جهان از این نوشته‌ها و فتواها بهره می‌برند.

مطالب این کتاب‌ها را به ذهن سپرده و حفظش کردند و بر مدعیان زبان دراز غالب آمده و گوی سبقت را از آنان ربوده‌اند. مدعیانی که فکر می‌کنند چیزی بارشان است، یا مردم می‌پنداشتند که این آقایان علمی دارند. خود و مردم این مدعیان دروغین را علمای بزرگوار می‌دانستند و سخنان نادرست را ترویج داده و بسیاری را گمراه می‌کردند.

س ۶۹: چرا سلفی‌ها متهم به طعنه و عیب‌جویی در ائمه‌ی مذاهب چهارگانه و خُرده‌گیری بر آنان هستند؟

این دروغی است که بیشتر به تهمت می‌ماند. سلفی‌ها تقلید را رد کرده و دلیل را برمی‌گزینند و در هر حکمی خواهان دلیل‌اند. اگر حکم یک امام را ترک و حکم امامی دیگر را بر آن مقدم می‌دارند، بر اساس دلیل و برهان است. و این به معنای طعنه به آن امام مجتهد و عالم گران‌قدر نیست. چرا که هر عالم و مجتهدی نهایت تلاش و کوشش را برای شناخت و رسیدن به حق به کار می‌گیرد؛ حال اگر به نتیجه‌ی درست دست یافت به فضل الاهی دارای دو اجر است و اگر به خطا رفت به دلیل تلاشش یک اجر برده است. حقیقتاً سلفی‌ها از همه‌ی مردم، بیشتر عامل به اقوال ائمه‌ی اربعه و دیگر ائمه‌ی صحابه و تابعین هستند. آن‌ها بیشتر از همه‌ی مردم از ائمه درس می‌گیرند و به آنان منتسب هستند. هرگز آراء فقهی سلفی‌ها بعد از ترجیح میان آراء فقهی مختلف، از اقوال یکی از فقها خارج نیست.

آیا بر کسی که در نظریات ائمه‌ی اربعه رحمهم الله به دنبال حق و فتوای درست است، عیب و ننگی هست؟! کدام یک راه‌یافته‌تر هستند؟

کسی که تمام فتوای مذهب را قبول کرده و درست را هم چون نادرست و غلط را بسان صواب می‌داند، یا کسی که بدون بدگویی و طعنه میان قول صحیح و ناصحیح فرق قایل می‌شود؟!.

سلفی‌ها در این راستا پیروان ائمه هستند نه مبتدع و نوآور. چرا که ائمه - ی اربعه خود تشویق کرده‌اند که سخنان ایشان در ترازوی کنکاش و سنجش قرار گیرد و با قرآن و حدیث مقایسه شود، و در آخر هر کدام که موافق آمد را برگزینند. سلفی‌ها بر این باورند که امت اسلامی آن‌چه در دین بدان نیاز دارند، در مجموع مذاهب ائمه یافت می‌شود.

س ۷۰: می‌توانید نمونه‌هایی از اقوال ائمه که دیگران را به تحقیق و بررسی آراء و نظریات خود و آن‌چه با قرآن و سنت در تضاد است تشویق می‌کنند را، ذکر کنید؟

گفتارشان در این زمینه بسیار مشهور است. امام مالک رحمته الله علیه می‌گوید: هر کس کلامش قبول و ردّ می‌گردد به جز رسول صلی الله علیه و آله و سلم. از امام ابوحنیفه رحمته الله علیه نقل است: شایسته نیست کسی که دلیل را نمی‌داند، فتوای مرا به دیگران تجویز کند.

امام شافعی رحمته الله علیه گفته است: هر گاه حدیث صحیح شد، مذهب من هم همان است. و می‌گوید: اگر دیدید گفتارم با حدیث در تضاد است، به حدیث عمل کرده و سخنم را به دیوار بکوبید.

امام احمد رحمته الله علیه گوید: سخن هیچ کس هم‌پای کلام الله و رسوله و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست.

س ۷۱: سلفی‌ها متهم شده‌اند که قبل از رشد افکار جوانان مسلمان، شیفته‌ی آموزش دادن علوم گذشتگان به آنان هستند؛ که در نتیجه این جوانان از فراگیری علوم جدید و قبول آن منصرف می‌شوند، نظرتان چیست؟

گمان به این که راه سلفی‌ها بدون رشد افکار و بدون عمل به علوم جدید، آموزش علوم گذشتگان است، پنداری نادرست و زشت نشان دادن تعمّدی چهره‌ی سلفیت است. به کزّات گفته‌ایم سلفی‌ها با علوم دنیایی دشمنی ندارند. چگونه چنین اندیشه‌ای ممکن است حال آن که فراگیری برخی از این علوم بر امت، فرض کفایه است. حتی برخی دیگر از علوم برای آنان که مشغول به آن هستند، هم‌چون پزشکی، مهندسی و دیگر صنایع سنگین فرض عین است.

اگر نیم‌گاهی به علمای سلف بیندازیم، خواهیم دید که از پیشگامان فراگیری علوم شرعی و دنیوی بوده‌اند. می‌بینیم در کنار فراگیری علوم دینی شغل و حرفه‌هایی داشتند که با آن ارتزاق کرده و جامعه را سودمند می‌کردند.

علمای سلفی به علوم غیرشرعی هم توجه نمودند و در آن حضوری دیرینه دارند. مثلاً ابن تیمیه رحمته نظریات خویش در علوم ریاضی و طبیعی در کتاب‌های (الرد علی المنطقیین) و (نقض المنطق) ارائه می‌دهد. و روش استنباطی ارسطو را زیر سؤال می‌برد. و تلاش و توجه خود نسبت به رویکرد تحقیقی که برتری علوم تجربی معاصر ما به آن بر می‌گردد را، آشکار می‌کند. لذا ابن تیمیه رحمته در این زمینه از پیشکسوتان دوران خویش است.

اما شاگردش ابن قیم جوزی رحمته که سلفیتش مانع از تحصیل او در علوم دنیوی و تبخّر در آن‌ها نشد، کتاب‌هایش را در پیش رویمان نظاره‌گر هستیم که گواه آگاهی او بر علوم پزشکان قدیم و علم پزشکی دوران خود اوست. از

امثال بقراط و جالینوس نقل قول‌ها دارد. باب‌های ۱۶ و ۱۷ آخر کتابش به نام (تحفة المودود) بر این امر گواهی می‌دهد. همین‌طور کتابش در زمینه-ی طبّ نبوی.

در این راستا ابن رجب حنبلی رحمته الله را هم فراموش نکن. طلب حق و رسیدن به آن مرهون بازگشت به قرآن و سنت است. و برای فهم قرآن و سنت از کلام ائمه و سلف صالح امت بهره‌گرفتن عیب نیست. بلکه این کار یعنی بهره‌مند شدن و استفاده از تلاش آنان و شیفته بودن به آگاهی کامل بر علم و تلاش ایشان که قبل از ما با آن، قرآن و سنت را فرا گرفتند.

س ۷۲: چند نمونه از کتاب‌هایی که جریان سنت و بدعت را بررسی کرده و اطلاع بر آن را آسان می‌گرداند، نام ببرد.

- ۱- الإبداع فی مضار الإبتداع، شیخ علی محفوظ.
 - ۲- السنن و المبتدعات، محمد بن عبد السلام.
 - ۳- الرد علی البدع و الحوادث، ابی شامة.
- کتاب‌هایی که در این زمینه اصل و مادر هستند:
- ۱- کتاب الإعتصام، شاطبی.
 - ۲- المدخل، ابن الحاج.
 - ۳- اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم، ابن تیمیه رحمته الله.

بامداد ۲۴/شوال/۱۴۳۶هـ ق

ابو خالد عبدالله محمدی